

بسم الله الرحمن الرحيم

تقرير درس عرفان در وادی عمل

استاد یزدان پناه

سال تحصیلی ۱۴۰۱-۱۴۰۲

| | |
|----|--|
| ۷ | جلسه ۳۶۷ (۱) (۱۴۰۱،۷،۹ / ۴ ربیع الاول / شنبه) |
| ۷ | اصول و مبانی سلوکی حضرت استاد حسن زاده آملی |
| ۹ | مبنای چهارم: تاکید ایشان بر حرف شنیدن و مباحث معرفت نفس و عرفان نظری |
| ۱۲ | جلسه ۳۶۸ (۲) (۱۴۰۱،۷،۱۶ / ۱۱ ربیع الاول / شنبه) |
| ۱۳ | مبانی سلوکی علامه حسن زاده آملی |
| ۱۳ | ۴. تاکید بر حرف شنیدن زیاد |
| ۱۸ | بصیرت |
| ۱۹ | جلسه ۳۶۹ (۳) (۱۴۰۱،۷،۲۳ / ۱۸ ربیع الاول / شنبه) |
| ۱۹ | مبانی سلوکی علامه حسن زاده آملی |
| ۱۹ | ۴. تاکید بر حرف شنیدن زیاد |
| ۲۰ | تاثیر معارف بر کار روحی و سلوک |
| ۲۳ | معرفت نفس |
| ۲۶ | جلسه ۳۷۰ (۴) (۱۴۰۱،۷،۳۰ / ۲۵ ربیع الاول / شنبه) |
| ۲۶ | مبانی سلوکی علامه حسن زاده آملی |
| | ۵. تاکید بر حرف شنیدن زیاد (علم و معرفت و فلسفه و عرفان نظری) |
| | ۲۷ |
| ۳۱ | جلسه ۳۷۱ (۵) (۱۴۰۱،۸،۷ / ۳ ربیع الثانی / شنبه) |
| ۳۱ | اشاره ای به حادثه شاهچراغ |

| | |
|----|---|
| ۳۳ | مبانی سلوکی علامه حسن زاده آملی |
| | ۶. تاکید بر حرف شنیدن زیاد (علم و معرفت و فلسفه و |
| ۳۳ | عرفان نظری) |
| ۳۴ | دو نکته در پایان |
| ۳۶ | نکته دوم |
| ۳۶ | جلسه ۳۷۲ (۶) (۱۴۰۱، ۸، ۲۱) / ۱۷ ربیع الثانی / شنبه) |
| ۳۷ | ممنوعیت دستور خلاف فطرت |
| ۳۷ | ۵. توجه به اوج بی انتهای سلوک |
| ۴۱ | جلسه ۳۷۳ (۷) (۱۴۰۱، ۸، ۲۸) / ۲۴ ربیع الثانی / شنبه) |
| ۴۲ | ۵. توجه به اوج بی انتهای سلوک |
| ۴۷ | جلسه ۳۷۴ (۸) (۱۴۰۱، ۹، ۵) / ۱ جمادی الاولی / شنبه) |
| ۴۷ | ۵. توجه به اوج بی انتهای سلوک |
| ۴۷ | ۶. تبیین سلوکی |
| ۵۱ | علت ریزش و انحراف در سلوک |
| ۵۱ | افراز اصول و امهات سلوکی |
| ۵۱ | مطلب سوم: تبیین ها و نکته های سلوکی |
| ۵۲ | اصل اول: صفای باطن |
| ۵۳ | جلسه ۳۷۵ (۹) (۱۴۰۱، ۹، ۱۲) / ۸ جمادی الاولی / شنبه) |
| ۵۳ | نقد مبانی سرعت در سلوک |

| | |
|----|--|
| ۵۵ | مقام سوم: نکات و تجربیات سلوکی حضرت استاد یا آن چه از دیگران نقل کردند |
| ۵۸ | جلسه ۳۷۶ (۱۰) (۱۴۰۱، ۱۰، ۱۰) ۷ جمادی الثانی / شنبه |
| ۵۸ | مقام سوم: نکات و تجربیات سلوکی حضرت استاد یا آن چه از دیگران نقل کردند |
| ۶۱ | انواع ریاضت |
| ۶۴ | ویژگی های ریاضت صحیح |
| ۶۵ | تذکراتی از نور و صفا |
| ۶۵ | جلسه ۳۷۷ (۱۱) (۱۴۰۱، ۱۰، ۱۷) ۱۴ جمادی الثانی / شنبه |
| ۶۶ | بحثی در ریاضت |
| ۶۹ | صد کلمه در معرفت نفس، کلمه ۸۰ |
| ۷۳ | استمرار ریاضت |
| ۷۴ | جلسه ۳۷۸ (۱۲) (۱۴۰۱، ۱۱، ۱) ۲۸ جمادی الثانی / شنبه |
| ۷۴ | قبض و بسط |
| ۷۴ | ۱. قبض به حسب اعمال |
| ۷۵ | ۲. قبض به خاطر عدم آمادگی |
| ۷۶ | ۳. قبض امتحانی |
| ۷۶ | ۴. قبض تنفسی |
| ۷۶ | فواید قبضی |
| ۷۹ | نکته ای قرآنی |
| ۸۲ | بسط |

| | |
|-----|---|
| ۸۳ | راه های تحصیل تشنگی |
| ۸۴ | جلسه ۳۷۹ (۱۳) (۱۴۰۱،۱۱،۸) / ۶ رجب / شنبه |
| ۸۶ | ۴. تاثیر اوقات و امکنه در سلوک |
| ۸۷ | وقت شب |
| ۹۱ | مناسبات زمانیّه |
| ۹۵ | جلسه ۳۸۰ (۱۴) (۱۴۰۱،۱۲،۶) / ۴ شعبان / شنبه |
| ۹۵ | ۵. تاثیر اوقات و امکنه در سلوک |
| | ۶. لطافات روح و قدرت روح در مبدل شدن به حقایق با توجه |
| ۹۹ | |
| ۱۰۳ | ضرورت دوام مراقبه |
| ۱۰۵ | جلسه ۳۸۱ (۱۵) (۱۴۰۱،۱۲،۱۳) / ۱۱ شعبان / شنبه |
| ۱۰۵ | ۵. لطافات روح و قدرت روح در مبدل شدن به حقایق با توجه |
| ۱۰۸ | ۶. رفع آنانیت |
| ۱۱۰ | تحلیل عمیق عارفان |
| | تقریر جلسه ۳۸۲ موجود نیست |
| ۱۱۶ | جلسه ۳۸۳ (۱۷) (۱۴۰۲،۲،۱۶) / ۱۵ شوال / شنبه |
| ۱۱۶ | ۷. رفع انانیت |
| ۱۲۳ | جلسه ۳۸۴ (۱۸) (۱۴۰۲،۲،۲۳) / ۲۲ شوال / شنبه |
| ۱۲۸ | جلسه ۳۸۵ (۱۹) (۱۴۰۲،۲،۳۰) / ۲۹ شوال / شنبه |
| ۱۳۴ | جلسه ۳۸۶ (۲۰) (۱۴۰۲،۳،۶) / ۷ ذیقعدّه / شنبه |

۱۳۴

نسبت رفع انانیت و اعتماد به نفس

۱۳۷

راهکارهای تحصیل اعتماد به نفس صحیح

جلسه ۳۶۷ (۱) (۹، ۷، ۱۴۰۱ / ۴ ربیع الاول / شنبه)

یکی از بحث هایی که وعده کرده بودیم، مساله دستورالعمل هاست. آقایان عرفا دستورالعمل های خاصی دارند. فیض کاشانی دستوری دارد، مرحوم قاضی دستوری دارد و.... اگر ده سال یا بیست سال بایستیم این دستورالعمل ها را کار کنیم، جا دارد. ولی ما به صورت خلاصه بحث می کنیم.

حضرت استاد حسن زاده آملی رحمه الله علیه، که از هر جهت قله حوزوی بودند، هم به لحاظ علمی و هم به لحاظ عرفانی و سلوکی.

سال گذشته دستورالعمل های ایشان به عموم را بررسی کردیم. دستوراتی دارند که برای خصیصین است که آن ها را نیاز نیست بپردازیم.

ما دستورات ایشان را در سال گذشته داشتیم. تقاضا می کنیم سرورانی که بحث های سال گذشته را نشنیدند، مرور کنند و آن ها را بشنوند.

اصول و مبانی سلوکی حضرت استاد حسن زاده آملی

بعد از این در سال شروع کردیم: اصول و مبانی سلوکی حضرت استاد را توضیح می دادیم که بر چه اساسی ایشان این دستورات را می دهند.

بررسی این اصول، هم به ما دید می دهد و.. هم اختصاصات حضرت استاد حسن زاده برای ما مشخص می شود.

۱. شریعت محوری. که اساس کار ایشان در سلوک بود. که به نظرم خیلی اهمیت دارد. آن راهی که می خواهد به سمت خدا باشد، باید خدا هم امضا کند. خداوند می گوید: من که به شما گفتم این کار را بکن، چرا آن را انجام ندادی؟! لذا شریعت محوری پایه کار است و موجب امتیاز طریقتی است که حضرت استاد در آن نفس کشیده است.

به تعبیر جامی درباره یکی از این طریقت ها که می گفت: پناه می بریم از خدا از شیطننت هایی که در این ها هست. که مثلا من روی شیشه راه بروم بدنم آسیب نبیند یا شمشیر را به گردن بزنم و چیزی نشود و... ثم ماذا؟ از فرقه رفاعیه و... اسم برده است.

برخی از عرفان اقتدار مادی می خواهند! خوب پادشاه ظالم جبار هم اقتدار مادی دارد. خوب تو هم برو مثل ایشان بشو!

اما تا اسم شریعت می آید، شریعت انسان را رام می کند و با رام شدن انسان به خدا می تواند برسد، قرار نیست که انسان خدایی کند!

۲. که ایشان را ممتاز می کند از بسیاری از عرفا یا برخی از عرفا و آن: عرفان سازگار با زندگی فردی و اجتماعی بشر.

چون برخی می گویند: باید از همه چیز بگذری و حیات اجتماعی را کنار بگذاری تا بتوانی به جایی برسی! این با روح دین سازگار نیست، با واقعیت و فطرت انسانی سازگار نیست.

به نظرم این که این ها این گونه هستند، فطرت این ها و عالمیت ایشان و عقلانیت این ها است که این گونه هستند. برخی عرفان ها هویتا به گونه ایست که باید از جامعه کنار بکشی! از زن و فرزند و خانواده باید کنار بکشی و هویتش به انزوای کامل می کشاند

ولی برخی از عرفان ها اصولش آن ها را کشانده که باید در جامعه باشی و باید در خانواده باشی!

۳. عقلانیت سلوکی.

این هم چیزی است که برخی عقلانیت سلوکی را بر می دارند. این جفا به عرفان و به شخص است. مثلا دستور می دهند: این قدر غذا بخور! که باید گرسنه به تمام معنی باشی!

بعدش چی؟! بنده خدایی آنقدر لاغر شده بود طبق برخی از دستورات، در عین حالی که هنوز حرص به غذا داشت.

بدن مرکب است و نباید این مرکب را از بین برد. عقلانیت سلوکی خیلی جاها خودش را نشان می دهد. بعضی جاها می بینند که انسان نمی کشد، ولی انجام می دهند.

استاد: معتقدم اگر سلوکی درش عقلانیت نباشد، به ضدش تبدیل می شود. یا به نفرت می انجامد یا به شیطنت یا.. این ها سه اصلی بود که در کار حضرت استاد بوده است.

مبنای چهارم: تاکید ایشان بر حرف شنیدن و مباحث معرفت نفس و عرفان نظری

به نظرم ایشان این امر را به اوج رساند. در سنت شاگردان قاضی بوده است، اما این سبکی که ایشان اعمال می کرد و پیگیری می کرد، اما در عین حال بنا نداشت که متصدی عمومی همگان شود. ولی این سبک کار را ایشان به اوج رساند.

کور نمی تواند به حقیقت برسد، بلکه باید دانست چه می کنیم! به حلوا حلوا گفتن دهان شیرین نمی شود، بلکه باید حرف شنید و دست به کار شد....

برخی کار علمی را فقط در اصطلاحات می دانند! حضرت استاد این را قایل نبود.

اما این که با کار علمی در حقیقت سیر میکنم و باید در عمل، در حقیقت باشم، حضرت استاد این را می گفت.

در روایتی هست که ایشان هم آن را تذکر می داد:

آن جریان شخصی که خیلی عبادت می کرد، تا جایی که ملایکه گفتند: عجب بنده ایست. اما خداوند فرمود: من به این بنده اعتنائی ندارم. بندگان استبصار کردند که چطور این گونه است که خدا به او اعتنائی نکرده است؟

بعد به آن بنده نزدیک شدند، دیدند که خدا چرا گاو و گوسفندهایش را نمی فرستد این همه علف را بخورد.

در روایت از امام صادق علیه السلام است: کسی که نداند و عملی را انجام دهد، این عمل باعث تزکیه او نمی شود.

حضرت استاد این را به جد قایل بود.

ایشان می فرمود: من خوابی دیدم در قم وقتی مستقر شدم، که مرحوم شیخ محمد تقی آملی که از شاگردان سلوکی مرحوم قاضی و از مراجع تقلید و استاد فقه و اصول و فلسفه و عرفان و... در خواب دید: ایشان فرمود: التوحی ان تنسی غیر الله.

حضرت استاد رفتند تهران خدمت مرحوم شیخ محمد تقی آملی... ایشان تایید کرد و باید این کار را انجام دهی و... بعد ایشان را حواله داد به علامه طباطبایی.

وقتی آمدند خدمت علامه، ایشان پذیرفت و فرمود: از این خبرها نیست... تا این که حضرت استاد اشک ریخت. وقتی اشک ریخت، حضرت علامه پذیرفت و بعد به ایشان دستور داد. فرمود ذکر: لا اله الا الله. علامه پرسید؟ کدام خدا را می گویی؟ حضرت استاد فرمود: آن خدایی که همه جا هست، و از خلق جدا نیست....

انسانی که می خواهد دست به کار شود، باید بداند که چه می کند.

برخی نمی دانند چه می کنند و در تاریکی عمل می کنند.

لذا حضرت امام می فرمود: بداند و به قلب برساند.

لذا حضرت استاد تاکید داشت که باید حرف شنید.

ایشان وقتی می خواست شاگردی را راه بیندازد، ابتدا توضیح مفصل می داد و بعد دستور می داد....

ایشان تاکید می کرد: خودشناسی مقدمه خداشناسی است.

ایشان نوعاً می گفت: در اصطلاحات غرق نشوید، ولی هیچ گاه نمی فرمود: علم نخوانید و درس نخوانید، بر خلاف بسیاری از عارفان که تاکید می کنند که علم را کنار بگذارید و بروید دست به کار شوید.

ایشان می فرمود: من چه بگویم؟ من خود از راه علم رسیدم، و این علم برایم راه است و از همین طریق رسیده ام. ایشان مکرر این حدیث را می فرمود: العلم امام العمل.

حقیقت را بدان و بعد دست به کار شو.

در بین آقایانی که دیدیم، ایشان بیش از هم تاکید بر این راه داشتند.

حتی کسانی که عرفان نظری را قایل نیستند، وقتی می خواهند دستور دهند، ابتدا توضیح می دهند و بعد دستور. این نشان می دهد که ابتدا باید معرفتی کسب کرد، ..

حضرت استاد خیلی بر معرفت نفس و معرفت رب، تاکید داشت. رساله های فراوانی هم در این زمینه نوشته اند. در درسها مثل اشارات، هم بر این دو امر خیلی تاکید می کرد. در کتاب معرفت نفس ببینید: خودشناسی، مقدمه خودسازی است.

چرا در توکل حسبی الله گفته است. قرآن این اندیشه را به ما می دهد و بعد می گوید: تعامل کن...

خود حضرت استاد اندیشه های قرآنی را توضیح می داد.

حضرت استاد حرفشان این بود: علم حجاب است، ولی باید وارد حجاب شد و خرق حجاب کرد. و مثال می زد: من می خواهم بروم از اتاق الف به ج، اما وسط این دو، اتاق ب است. چاره ای نیست برای رسیدن به اتاق ج، این که به اتاق ب برود. لذا ایشان تاکید می کرد که علم را باید به جان رساند. که این را هم از استادشان مرحوم شاه آبادی داشتند.

اما حضرت استاد این روش را داشت.

به عمق دانستن کار اکثری نیست، اما اگر کسی بخواهد به مراحل نهایی برسد، عمق را نداند نمی تواند برسد.

قونوی مفتاح الغیب را می گوید: برای خصوص الخصوص نگاشته ام. تا مقصد را بداند.

بله عده ای هستند که صرافت ذاتی دارند، و مناسبت ذاتی دارند که حالت جذبه دارند و خودشان می رسند. این ها مناسبت ذاتیه دارند. این ها حسابشان جداست.

اما عموم مردم باید خوب بدانند تا بتوانند درست به مقصد برسند.

بنده خدایی شهود عین الیقینی داشت، اما خیال می کند که به مغزای توحید رسیده است.

او اگر بداند که مساله چیست، می داند که هنوز به حق الیقین نرسیده است، اما چون نشنیده است، فکر می کند که به عمق رسید.

اهل دلی بود که با حضرت استاد حسن زاده ارتباط داشت. احوال خوشی هم داشت و به سن کهولت رسیده بود، حضرت استاد می فرمود: ای کاش ایشان استاد می داشت و حرف شنیده بود. در عین حالی که احوال خوشی داشت و شهوداتی داشت و...

علم یعنی بصیرت، و این علم چشم و گوش را باز می کند. بصیرت می دهد، نرفته ایم ولی رفته ایم.

بنده خدایی به جایی رسیده بود، در حد اسماء الهی. ولی احساس نمی کرد که چیز بالاتری هم هست مثل تجلی ذاتی. عارف دیگری هم که بالاتر بود، با او صحبت کرد، و نقطه اصلی را توضیح داد، ولی میدید که او متوجه نمی شود. فهمید که او به تجلی ذاتی نرسیده است و در حد اسماء است...

حرف را باید شنید، تجلی ذاتی چیست؟ این را خوب بفهم و بعد دست به کار شو! آن وقت می بینی که چقدر بهتر می رسی.

علم بصیرت و نور است. در بحث وجود ذهنی خارج نهاییه توضیح دادیم: وجود ذهنی، نور است و روشن می کند و بصیرت است. خودش می تواند به شما راه نشان دهد.

لذا حضرت استاد تاکید داشت بر این مساله...

عقلانیت هم در کار ایشان بسیار بالا بود. تاکید بر حرف شنیدن هم در کار ایشان درجه بالایی داشت.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۶۸ (۲) (۱۴۰۱، ۷، ۱۶ / ۱۱ ربیع الاول / شنبه)

دستورات عمومی که گفته شده است، همین دستورات برای خواص هم می آید با افزوده هایی.

طبیعتاً مراحل بالاتر به شکلی عمیق تر می شود.

مبانی سلوکی علامه حسن زاده آملی

۱. شریعت محوری. که توضیح دادیم نوع دستورات از شریعت در می آید.

۲. عرفان سازگار با زندگی اجتماعی. باید در جامعه بود و عارف بود.

۳. عقلانیت سلوکی است. که این از معیارهایی است که باید به آن توجه شوند. بر خلاف نحله هایی که عقلانیتشان کم است، و مشکلاتی پدید می آورد.

بسیاری از نحله ها شریعت برایشان جدی نیست یا از حیطه اجتماعی و حتی خانواده هم افراد را دور می کند که سازگار با شریعت و فطرت نیست... بعداً عرض خواهیم کرد که چرا چنین پایه هایی در مکتب حضرت استاد هست و اگر نباشد، مشکلاتی ایجاد می کند...

۴. تاکید بر حرف شنیدن زیاد

یعنی: تاکید بر این که اندیشه های را سامان دهد. مادر کار سلوک همت و عمل می خواهیم، اما اندیشه هم می خواهیم. تاکید بر حرف شنیدن به ویژه معرفت رب و معرفت نفس.

اساساً انسان یک موجود شعوری ارادی است. اثرگذار است. مثل سنگ نیست که به سنگی بخورد. بله کنش انسانی مبتنی بر شعور است. بر اساس فهم و تصویری که دارد و تصمیمی که گرفته است. که باید چنین کرد. که معمولاً در حکمت عملی مطرح می شود.

این احتیاج دارد به تصویرسازی. به تجربه دیده ایم: تا کمی فضا روشن می شود، خودش دست به کار می شود. چون می فهمد که باید چه کند. انسان موجودی است با تلقی خودش. تلقی هم گاه غلط و گاه درست است. از دل علم بجوشد. تلقی مبتنی بر علم باید شکل بگیرد. هر کسی که دستوری می دهد بر اساس یک تلقی است، اما منظور من تلقی مبتنی بر علم است.

در ابهام ماندن و حرکت کردن، ضرر است. گرچه همان هم یک تلقی اندکی دارد.

برخی که دستور می دهند، توضیح می دهند، اما توضیحات برخی مبتنی بر علم نیست، حتی اگر مبتنی بر شریعت باشد، خیلی عمیق نیست، و حتی گاه تلقی های غیر واقعی هم دارند.

حضرت استاد: باید دریافت، عمیق یافت و... حرف شنیدن بر اساس علم و حقیقت. لذا شیوه خودشان همیشه این گونه بوده است: که حتی برای کسی که کار علمی نکرده است، توضیحی می داد مبتنی بر علم. که مثلاً نفس چیست و چه می شود و من به کجا باید برسم و در کجا باید سر کنم و... روح من چیست، حقیقت روح من چیست؟ و به کجا باید وصل شد و....

کاری که ایشان انجام می دهد، تلاش افزون دارد.

برخی می گویند: نیاز نیست که اینقدر بحث معرفت نفس و رب را درست کرد. اما حضرت استاد می فرمود: هرچه بیشتر بدانید معطوف به عمل، کمک می کند.

حضرت استاد یکی از کارهایشان این است که از دل علم، نوعاً نتایج عملی و سلوکی گرفته اند.

اولاً در کار علمی برخی علم را فقط می خواهند بدانند. ولی در تلقی قرآنی هر دانسته ای برای ما موقعیت ایجاد می کند و طبق آن تعامل ایجاد می کند. تا گفته می شود: خدا قدرت دارد، حسبی الله، پس توکل کن!

یک تلقی از واقع است، آن تلقی زود به تعامل منتهی می شود.

این که برخی می گویند: ایدئولوژی از جهان بینی در می آید درست نیست، بلکه ایدئولوژی نتیجه طبیعی جهان بینی است. و خود به خود جهان بینی تبدیل می شود به عمل. که شهید مطهری به درستی این نکته را فرمود.

روح کار در قرآن فراوان مطرح شده است.

این بحث را در مقدمه بحث اسماء حسنی توضیح دادیم که چگونه از دل معارف سلوک بر می خیزد. که می توانید رجوع کنید.

اگر این تلقی در کار بیاید، خیلی از حقایق در کار هست، البته حقایق ویژه. خیلی از حقایق فیزیکی برای ما تعامل سلوکی نمی سازد. گرچه تعاملات دنیوی می سازد.

حضرت استاد بر معرفت رب و معرفت نفس تاکید می کرد. که می فرمود: این ها را باید بهتر دانست و خوشتر دانست و بعد بهتر عمل کرد. همین اندیشه در نهایت خیلی اثر گذار است. یعنی: کسانی که می خواهند به مراحل نهایی برسند و تجلی ذاتی داشته باشند، خیلی اثر گذار است.

برخی می گویند: این ها چیست؟! و باید این ها را کنار گذاشت و رفت به سراغ تجلی ذاتی.

علامه طباطبایی رساله الولایه را برای سلوک نوشت، ابتدا توضیح داد که سلوک فلسفه اش چیست و چرا باید رفت و چگونه باید رفت. ابتدا از تجلی و وحدت شخصیه شروع کرده است، و بعد مراتب تقرب و سلوک و تجلی را مطرح کرده است.

گاه علامه طباطبایی برای برخی می خواست بگوید فرمود: رساله نور الوحده را بخوانیم. گفتند: چه لزومی دارد؟ فرمودند: الیه یصعد الکلم الطیب و العمل الصالح یرفعه.

این نحوی که علامه گفته است و استفاده کرده است برای سلوک، خیلی زیبا به کار برده است.

علامه یکبار در بحث سوره حدید است که صحبت نور در جلو برای مومنان است و نور در سمت راست، می فرمود: نور در جلو علم و معرفت است و نور دست راست، عمل است. این نور علم و اعتقاد است که راه را باز می کند و شفاف می کند. اما نور دست راست کمک می کند به نور در جلو را. نور در جلو، نور پیشران است.

شیخ اشراق در یک بحثی توضیح می دهد که:

طاوس هایی بودند در بوستان و... یکی از طاوس ها را در یک پوست چرمی قرار داد و در سبد قرار داد. و یک سوراخی گذاشتند که از آن ارزن و آب می ریختند. تا جایی پیش رفت که می گفت: غیر از این سله و این پوست

جرمی، همه اش کفر است و هیچ چیزی غیر از این نیست. گه گاه نسیمی که از آن سوراخ می آمد یاد آن باغ و بوستان می افتاد...

اگر کسی بگوید: فقط دنیا هست و لا غیر، خدمت کنیم و انفاق کنیم و... منطق پشت صحنه اش چیست؟ بالاخره باید در همین دنیا انصاف و وجدان داشت. این طرح او را در حد همین دنیا نگاه داشته است.

اما اگر بگوید: ورائی هست و خدایی هست و قیامتی هست، چگونه رفتار می کند؟ کار می کنم برای خدا، کار می کنم برای ابد خودم و...

اگر کسی این گونه نگاه کند، نور پیشران چیست؟ دنیای وراء و... اگر رسیدید به خدا، ببینید با شما چه می کند؟! اگر کسی این که خدایی هست و ما عین فقر به اویم، در او تعاملی عجیب ایجاد می کند. تمام همتش می شود او، جلب رضایت او، به تعبیر حضرت امام ره: هر چه هست اوست...

هرچه معرفت قوی تر می شود، نور پیشران شما قوی تر می شود و شما را به مقصد نزدیک تر می کند... برخی از بزرگان می گویند: شما معرفتتان را نسبت به امام زیاد کنید، بعد از مدتی می فهمید که چه کاری کرده اید؟ چه کوتاهی ای کردید و چه نکردید و....

برخی درباب امامان معصوم حرفی دارند، چون عمقی را فهمیدند، خودش را با همه آن چه که احساس می کند از همه سر است، خودش را نسبت به اهل بیت صفر می داند.

هرچقدر هم از جهت علمی و معنوی و اخلاقی قوی شود، خودش را نسبت به آن ها صفر می داند و بلکه ما شعبه ای از آن ها هستیم. اگر کسی این را بداند، ببیند زیارتش چگونه می شود؟ حالت محوی پیدا می کند و....

اما این که حجت خدا کیست و... اگر بخواهیم بگوییم: بصیرت و پیشران و نور کار است.

بعضی ها روی این بصیرت می گویند: برو بیا، استاد: خوبست، اما بهتر این است: بدان برو، بیا. که اگر بدانیم خیلی بهتر می شود سلوک کرد.

لذا حضرت استاد روی این تاکید می کرد و معرفت را نور پیشران می دانست.

حضرت استاد تاکید می کردند: باید حرف شنید. گاه به شاگردی دستوری دادند، و آن شاگرد خللی داشت و دستور را خوب اجرا نکرد، بعد حضرت استاد می فرمود: خوبست که درس ما می آیی و چیزهایی می گویم که بهتر بفهمی. ما یک توجهی داشته باشیم که: یک علم داریم با قیل و قال هایش. یک نتیجه علم و حاصل علم داریم.

این که گفتید: نور پیشران کار است، از راه علم و معرفت بود. معرفت حقیقی.

در علوم قیل و قال زیاد است و... ولی یادتان باشد، در کار علمی ما بعد از مدتی به نتیجه و حاصل علم می رسیم. حضرت استاد روی این تاکید می کرد. کار علمی بدون حصر و زواید وجود ندارد. اقوالی هست، اشکال و جواب هست و... ولی بعد از این که رسیدی و ادامه دادی، به نتیجه علم می رسی. این نتیجه علم خیلی خوب است و کمک می کند در مرحله عمل.

شما چندسال اصالت وجود می خوانی، ولی آخرش چه شد؟ بعد از این قیل و قال ها، به نتیجه علم می رسید.

نتیجه علم برای کسانی که کار علمی خوب کرده است، خیلی شفاف و واضح است. نتیجه علمی که برآمده از کار علمی باشد، خیلی شفاف است.

حضرت استاد برای عده ای می فرمود: این کار را بکنید و ... مثل همان دستور لا اله الا الله ای که از حضرت علامه طباطبایی گرفتند و بعد ایشان فرمود: کدام خدا؟ و حضرت استاد در پاسخ فرمود: خدایی که همه جا هست و از خلق جدا نیست.

حاصل علم، یعنی: سر بلند کنید و ببینید که چه شده است. ایشان حاصل علم را خیلی تاکید داشت، و گاه این حاصل علم را به غیر طلاب هم می گفت. حاصل علمی که به ما تصویر هم بدهد.

بر اساس آن تصویر سیر کنیم.

حتی افرادی که معمولا در کار علمی نبودند، تلاش می کرد که کار علمی کنند. بلکه برایشان درس می گذاشت و این ها را بالا می آورد.

حتی گاه نتیجه علم را با بیانی تکرار می کرد، مثلا اتحاد عقل و عاقل و معقول نتیجه اش را به گونه ای تکرار می کرد....

بصیرت

گاه در شریعت مساله قرب وریدی مطرح است. کسی که این مساله برایش حل شده باشد، خدایش کجاست؟ خدایی که همه جا هست، هیچ جا خالی نیست، فی السماء اله و فی الارض اله. عملی که با این اندیشه و نور پیشران می آید، عمل جور دیگری است. هزار بار با اندیشه قرب وریدی سجده کنی به گونه ایست و اگر هزار بار با این اندیشه که خدایی هست و جداست، سجده می کنی، این اعمال نتیجه اش فرق می کند.

بیشترین بیانات قرآنی در باب خداست یا چیز دیگر؟

قرآن با این کار تنظیم اندیشه و فکر و بصیرت می کند.

حضرت استاد می فرمود: باید تنظیم بصیرت صورت بگیرد و بعد دست به کار شد.

ما در بحث های وجود ذهنی توضیح دادیم که حتی علم حصولی چگونه بصیرت می آورد و ما را به واقع ندیده وصل می کند. که بر اساس آن تعامل کنیم.

- تعبیر دیگری که ایشان می فرمود: علم دریچه حقیقت است و نقشه راه است. یعنی: کجا باید بروید و چه مراحل دارید و چی هستید و کجا مطرح است و آنجا کجاست ...

اگر حرف آخر در باب توحید را بدانید، می دانید که الان وصل هستیم و نیستیم. مگر قرب وریدی حضرت حق نیست که هست. از رگ گردن به ما نزدیک تر است، خداوند از ما به میت نزدیک تر است و.... ما فاصله مان با خدا به اندازه یک آه است. چطور این قدر فاصله کم داریم، پس چرا این قدر دوریم؟!

این نقشه راه برای بعضی ها وضوح ندارد، لذا در وسط راه گم می شوند....

به هر نوع از بصیرت و علم توجه می شود، باید روشن باشد که کدام بخش از مسیر را روشن می کند.

- بعضی از مشکلات سلوکی به این خاطر است که مساله برای ما خوب حل نشده است، شیطان رخنه می کند و مزاحمت ایجاد می کند. تا جدی می شود و دارد دور می گیرد، یک دفعه مسایلی پیش می آورد. ولی اگر کار علمی کرده باشد، می داند که باید چگونه رفتار کند؟

این که شیطان بر صراط نشسته است، برای اهلش معنی دارد. چون کسانی که از صراط رد شده اند که هیچ، آنها که می خواهند رد شود، برای آن ها مشغله درست می کند.

بنده خدایی می گفت: من تجربه کردم: هر وقت اوج گرفتم، یک کاری می کند که دعوایی بین من و خانم ایجاد کند. مشکل آفرینی که شیطان تولید می کند، چاره اش علم است. و با وجود علم مساله حل می شود.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۶۹ (۳) (۱۴۰۱، ۷، ۲۳ / ۱۸ ربیع الاول / شنبه)

مبانی سلوکی علامه حسن زاده آملی

ایشان ابتدا بنایشان نبود که خیلی در فضای سلوکی بروز کنند. گرچه این اواخر این گونه نبود و بنایشان بر این شد که دستگیری بیشتری نسبت به افراد داشته باشند.

۴. تاکید بر حرف شنیدن زیاد

از طرفی باعث می شود که درک موقعیت کنیم..

شبهه عملی عمدتاً انسان را موجب گناه می کند، که عزم را می گیرد و...

اما در کار سلوک که گاه پیش می آید و.. و گاه خوب دارد گر می گیرد، یک دفعه شیطان می آید و شبهه های علمی پیش می آورد.

اما اگر کسی مسیر علمی درست را طی کرده باشد، شبهه علمی ندارد... این تعبیری که صدرا گفته است بر سر صراط می نشینم، تا انسن دارد خوب گر می گیرد، آن وقت شخص را دچار شبهه علمی می کند.

کسی که مسیر علمی را طی کرده اند و در عمل هم قوی هستند، این ها دچار هیچ گونه شبهه ای نمی شوند، از بیرون کاری می کند.

حتی در میادین سیاسی هم افراد به جد کار می کنند و دل ها را عجیب می لغزانند و می لرزانند و به جهاتی می کشانند.

مساله واضح است و می داند چه کند، فقط باید دست به کار شود. بقیه اش از این مرحله می گذرد...

برخی در حال ذکر هستند و در ذکر شیطان با آن ها چه می کند؟ این ها مواردی داریم.

بحث شیطان را باید یک دور در کار سلوکی انسان ببیند.

همان طور که بحث نفس اماره را انجام دادیم، باید یک دور بحث شیطان هم از منظر سلوکی کار شود.

تاثیر معارف بر کار روحی و سلوک

۱. مباحث علمی معرفتی، شرح حقایق و معارف دینی. کسانی که می خواهد در کارهای روحی و معنوی ورود

کند، شنیدن حقایق و معارف، شرح کار است که چگونه باید ورود کند. این که ذکر دارد، باید بداند که این ها چگونه اند.

ما هر گونه که دریافتیم، اگر درست دریافتیم، آن ذکر که می گوئیم اثر می گذارد. شرح ذکر است و شیوه اعمال است.

مثلا من وقتی می گویم الله، چه می گویم و چه معنایی مورد نظر است. باید بدانیم تا بتوانیم اعمال کنیم.

۲. بحث های معرفت نفس و نفس، جزء شیوه های اعمال است. باید بدانیم تا اعمال کنیم. لذا دانستن این ها خیلی مفید است. البته به شرط این که درگیر این الفاظ و اصطلاحات نشویم. از دل این معارف، به لطافت برسیم. نه این که تبدیل به انانیت شود.

لذا معتقدم آن چه از مباحث معارفی می شنویم، شیوه اعمال و شرح ذکر است و شیوه اعمال است، چرا بگذاریم کنار و

بصیرت افزا، شیوه اعمال، شرح ذکر، جلوگیری از شبهه می کند.

۳. راه میانبر است.

می فهمد این هایی که داریم، هرچقدر است، در برابر حجت خدا هیچ نیست. این هایی هم که داریم، از خودمان نیست، همه از خداست.

اگر بداند، هیچ وقت علم به تکبر و انانیت تبدیل نمی شود. که متأسفانه در کار علمی، خیلی ها را گرفتار می کند. برخی یک وقت سر بلند می کنند و می بینند هیچ ندارند. آن که بهره می برد، کسی است که عالمی باشد که کار عقلی می کند و آن را در مسیر عبودیت استفاده می کند.

راه میانبر این است:

بعضی افرادی را می برند، باید از این راه به آن به آنجا و از آنجا به جای دیگر و... اگر کسی باشد که بدون کار علمی سلوک می کند. که گاه ممکن است که او در وسط راه بماند. حتی استاد هم او را ذره ذره ببرد، باز آن گونه که باشد، نمی شود.

تنها یک مورد هست و آن کسی که مناسبت ذاتیه جدی دارد. که از همان ابتدا در ملکوت است. این که برای همگان نیست، بلکه برای عده خاصی است و دلایل خاصی دارد. که اگر همین ها هم مسیر علمی را طی کنند، برایشان بسیار مفید خواهد بود.

اگر کسی کار علمی کند، راه های میانبر را هم یاد می گیرد.

درست مثل این که من می خواهم بروم به حرم، فقط یک راه را بلد باشم. اما کسی هم هست که می داند پنج راه هست و این راه خیلی نزدیک است.

در فضای سلوکی هم راه های میانبری است، که مثلاً می شود زودتر و بدون طی تجلی افعالی و صفاتی، به تجلی ذاتی برسند.

گرچه رسیدن به آن نهایت، اگر توجهات و تحلیل های علمی نباشد، به سادگی نمی رسند به آن مغز. اما اگر کسی که کار علمی کرده باشد، در نهایت با چند تنبه می تواند به آن عمق برسد.

کار علمی، میانبر است و خیلی از راه های ناپیموده شده است، می تواند برسد.

راه های میانبر خیلی کمک می کند برای انتقال و قانع نشدن به کم.

برخی تا می رسند به لبه عالم عقل، همان را کافی می دانند و به مراحل بعد منتقل نمی شوند.

این که حضرت استاد تاکید می کند بر تحصیل معرفت و علم در همین راستا آیت الله شاه آبادی استاد امام خمینی می فرمود: کسانی که عرفان نظری خوانده اند درست مثل کسانی هستند که در یک حباب شیشه ای در دل اقیانوس هستند، کافیهست که یک تلنگر بزنند و آن حباب شیشه ای را بشکنند و به اقیانوس وصل شوند.

تاکید بر تحصیل و اعمال آن در سیره حضرت استاد، خیلی جدی بود و اجرا شد.

پس نتیجه این می شود: عرفان حضرت استاد از دل حکمت و حقایق معرفتی که ایشان می گفت بر آمده است. و البته تکنیک هایی در فضای سلوک هم داشتند که اشاره ای به آن خواهیم کرد.

هستند کسانی که خودشان قوی بودند و از جهت علمی هم قوی بودند، ولی شاگردان علمی قوی ای نصیبشان نشد، لذا ناچار شد آن ها را از ابتدا ذره ذره بالا بردند و گاه آن ها را به سمت کار علمی هم می کشاندند، در عین حال آنی که باید نمی شد.

اما کسانی مثل حضرت استاد، خودشان سفره علمی هم پهن می کردند و در عین حال در این زمینه هم دستگیری می کردند. عمده تاکید ایشان در فضای معرفت، تاکید بر: ۱. معرفت نفس. ۲. معرفت رب.

از یک جهت هم بوعلی و شیخ اشراق و صدرا و ... را کار می کردند، ولی در عین حال، آن چه وزنه کار بود و تمرکز می کردند، معرفت نفس و معرفت رب بود.

معرفت نفس

کتاب هایی که در این زمینه نوشته اند: معرفت نفس، صد کلمه، انسان در عرف عرفان، اتحاد عاقل و معقول، عیون مسایل نفس، آغاز و انجام، گنجینه گوهر روان.

بعضی از جاها برخی از این اصول را جدا کرده اند که تا در عرفان و فضای سلوکی به کار می آید و اگر بدانی می توانی دست به کار شوی. در فصل ۴ از کتاب انسان در عرف عرفان.

صد کلمه در مسایل نفس ایشان همین گونه است.

ایشان این سبک را اعمال می کرد، و در درس ها مکرر می گفت، ولی ما می دیدیم که حاصل عملی هم دارد و توجه به عمل هم می داد و ما می دیدیم که نتیجه عملی هم دارد.

در آمل هم عمدتاً همین کتاب ها را درس می داد. مثل معرفت نفس.

در معرفت نفس،

- یک بخش درباره انسان توضیح می داد و شروع می کرد که حقیقت انسان چیست که آن روح خداوندی و روح مجرد است. از آنجا شروع می کرد،
- انواع تجرد را توضیح می داد: برزخی، و عقلانی.
- اطوار وجودی انسان را توضیح می داد.
- حقیقت واحده از عرش تا فرش را توضیح می داد.

که با این ها انسان یک شناختی نسبت به حقیقت خودش پیدا می کرد.

این حقیقت واحده از عرش تا فرش نکات نابی دارد.

- قوه خیال و صورت گری او که جبلت للمحاكاة.

- مراتب ادراکی ما: - حسی، -خیالی، - عقلی، - روحی - قلبی..

- حقیقت مرگ چیست؟

این که تمام همت ما این باشد که در حد بدن باشیم؟! ...

حتی بعضی از شاگردان ایشان که در آمل بودند و ساواک این ها را گرفته بود، می گفتند: شما هرچه بکنید با بدن من می کنید، با روح من نمی توانید کاری کنید. که از جمله کسانی بود که سلوک داشت و اهل مکاشفه هم بود.

اطوار وجودی انسان و حقیقت واحده انسان و...

کمال انسان

این را توضیح می دادند.

- اتحاد عاقل و معقول و عمل و عامل را توضیح می دادند. که این کتاب را هم در آمل برای عده ای خاص گفته بود. چرا این ها را مفصل می گفتند؟ چون شفاف می کرد و شاگردان می گفتند: ما قشنگ می دیدیم که با عملمان چه می کنیم و خودم را چگونه شکوفا می کنم و می بینم که علم با من چه می کند.

- علم و عمل انسان ساز هستند. حقیقت انسان را این دو می سازد. و در این زمینه مکرر در کلاس ها این ها را تکرار می کرد و شاگردان را به اینجا می کشاند که انسان در تک تک نیات و اعمال و خطوراتش چه باید کند. تک تک نیات و اندیشه ها و... با انسان چه می کند؟! و ایشان می فرمود که ما سر این سفره نشسته ایم...

همه اش هم برآمده از مخّ حکمت. در اتحاد عاقل و معقول، سه فصل آخرش، شرح دقیق بسیاری از آیات و روایات است. و خیلی از اسرار را ایشان با همین مساله می فهمید.

علم مشخّص روح و عمل مشخّص بدن در برزخ و قیامت است. علم ما روح ما و عمل ما بدن اخروی ما را می سازد. و الان هم ساخته شده است.

جزاء هم به نفس عمل است که ما تجزون الا ماکنتم تعملون. که نفس عمل جزای شماست، نه این که جزا به عمل داده شود. این ها را هم با طول و تفصیل به شکل ایقانی توضیح می داد.

بحث کمال انسانی را این گوهه حل می کرد.

بحث معاد را هم با همین مباحث حل می کرد.

- می رسید به مباحث سلوکی.

۱. در اینجا مساله مرگ ارادی، در برابر حقیقت مرگ توضیح می داد که ما چگونه می توانیم به شکل ارادی از مرگ به در بیاوریم.

۲. این که ما اگر قرار است از عالم بهره ببریم، باید از جان استفاده کنیم و از طریق جان به آن رسید.

۳. فلسفه سلوک و جهاد اکبر را توضیح می داد.

۴. انواع جذبه و سلوک را توضیح می داد.

۵. توضیح می داد که سلوک و جذبه به حسب استعدادهاست. که چرا باید توبه کنیم و..

۶. حتی توضیح می دهد که موقع توجه عرفانی، حتی فکر هم مانع است با این که این هم توصیه می کرد به علم و کار فکری. همه این ها را به شکل علمی توضیح می داد.

۷. خوپذیری نفس. که شدت لطافت نفس با انسان چه می کند.

۸. اگر چنین کنید، مراحل عالی در مراحل دانی سریان پیدا می کند. و قلب و روح خودش را به حس می کشاند.

۹. مقام خلافت انسانی را توضیح می داد.

۱۰. انواع تجلی را توضیح می داد.

این ها را که توضیح می داد، کمال انسان و سعادت و شقاوت و مسیر سلوک و کیفیت سلوک و مبانی سلوک و راه های سلوک و... کسی که این ها را می شنید، انسان تشنه می شد.

این که می گوئیم کسانی که صدرا را می خوانند عمدتاً منتهی به عرفان می شوند، به این خاطر است که سعادت و شقاوت را صدرا به گونه ای توضیح می داد که انسان را به سلوک می کشاند.

ایشان در مقدمه کتابشان فرمود: خودشناسی مقدمه خداشناسی است.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۷۰ (۴) (۱۴۰۱، ۷، ۳۰ / ۲۵ ربیع الاول / شنبه)

مبانی سلوکی علامه حسن زاده آملی

ابتدای مباحث گفتیم: ابتدا دستورالعمل ها را می گوئیم و بعد پشتوانه ها را می گوئیم که اصول و مبانی کار گفته می شود.

گاه یک عرفان ساده لوحانه ایست که مبانی سستی دارد. مثلاً: درس و کار علمی چیست؟! سلوک نیاز چندانی به کار علمی ندارد!

برخی می گویند: علم و کار علمی چیست؟ عرفان سنخش عمل است. اما این نگاه که نفی علم می کند، نه آن نگاهی که علم باشد و منجر به عمل شود.

گاه می گویند: ذهن با علم آلوده می شود و بگذارید کنار و خالص و صاف به سمت سلوک بروید.

برخی می گویند: عرفان فطری، دستورهایی هم می دهند. درعین حال گاه دستورها به گونه ای در می آید و گاه راه را هم دور می کند.

این ها پشتوانه های دستور است. مثلاً: انسانی که او می شناسد این گونه است و بر اساس آن تصویر می کند و دستور می دهد...

گاه برخی نفی عمل می کند...

یادتان باشد، وقتی هر دستوری شنیدید، کافی نیست، بلکه پشتوانه های آن را باید دید.

مثلا بعضی ها دستوراتشان این گونه است: این ذکر را ده هزار مرتبه در روز بگویید!

بعضی می گویند: روزی یک قدم بردار!! واقعا دستور داده بود و شخص هم در مسیر رسیدن به حرم، مثلا مُرد.

برخی سختگیری زیاد بر انسان را راه نجات می دانند! برای کنترل نفس اماره. چون نفس اماره آن قدر قوی است که

جز با زحمت های فراوان درست نمی شود!

این که اساس بر ریاضت سنگین باشد، این را می گوئیم که درست نیست.

بنده خدایی لیست بلندبالایی داده بود در کار، که جایی برای حال خوش و استراحت و شادابی نداشت!

او چه کار می کند و گاه با زندگی اش جور در نمی آید! نگاه نکنید که دستور سنگین است، خوب است. باید دید که

مبانی و اندیشه های پشت صحنه آن چیست؟!

لذا باید به کسی تن داد که دستورات عملی او وزانت های لازم شرعی و عقلی و عرفی داشته باشد.

پشت صحنه ها مهم است، ولی یادتان باشد که این مبانی خیلی اثر گذار است. برخی کار علمی زیاد را مزاحم می

دانند، برخی کار علمی را مزاحم میدانند. برخی اشتغال به نفس اماره را مزاحم می دانند و لذا آن قدر به جنگ آن می

روند که دیگر حال خوشی برایشان باقی نمی ماند.

۵. تاکید بر حرف شنیدن زیاد (علم و معرفت و فلسفه و عرفان نظری)

این امر در کار حضرت استاد خیلی جدی است و غلظت دارد و به این غلظت در کار دیگران ندیدیم.

تاکید بر معرفت نفس و معرفت رب.

عمدتاً در کار ایشان نوعاً حکمت و سنت معقول حوزه حتی برای عموم هم باید باشد و خواند. همان بحث معرفت نفس و دیگر کتاب‌هایی که ایشان برای عموم دارد.

معرفه الله

ایشان نوعاً تأکید بر کار علمی می‌کند، خصوصاً معرفت نفس و معرفت رب.

درباره معرفت نفس توضیحاتی گفتیم. الان می‌خواهیم توضیحی درباره معرفت رب بدهیم.

در نامه‌ها و برنامه‌ها یکی از نامه‌هایی که خواندیم توضیحی درباره خداوند داد و بعد از آن دستوری دادند.

ابتدا اثبات ذات و صفات.

توحید ذاتی

بعد ادبیات تجلی، که ایشان این اصطلاح را بدون لفظ تجلی آن قدر زیبا و روان برای مردم گفتند به گونه‌ای که همه فهمیدند و می‌شود این کار را کرد.

بنده خدایی که قرب وریدی را توضیح می‌داد، کمی که خوش توضیح داد، مردم گفتند: این معنایی که او می‌گوید، ما خودمان می‌فهمیم.

معتقدم که اگر چیزی را می‌گویید، اگر توحید عرفانی است، بگوییم آن چه دین گفته است، توحید قرآنی را باید گفت، .. علامه می‌دانست که آن چه مغز شریعت است، عارفان گفته‌اند... واقعاً این گونه است که ظاهر قرآن گفته است:

اینما تولّوا فثم وجه الله

هر یک از این‌ها نکات ناب فراوانی در آن نهفته است. ...

هو معکم، قرب وریدی و... این‌ها باید درست شود.

خداوند واحد قهار و احد است.

تا این درست شود، خداوند یک حقیقت است که همه جا هست، هیچ وقت هم از ما جدا نیست، این تصویری که هست، بر این اساس می توان:

التوحید اسقاط الاضافات خوب معنی می شود. این که امام صادق علیه السلام فرمودند: خداوند هیچ موطنی از او خالی نیست، اما نه آن گونه که آنجا را اشغال کند!

هم وحدت حقه، هم توحید صمدی، هم کل له قانتون ... همه جا حاضر و هیچ جا از او خالی نیست. هیچ جا خالی نیست. کنارش هم یکتای بی همتای همه جا حاضر که هیچ وقت خلق از او جدا نمی شود.

رابطه حق و خلق درست می شود، تمایز احاطی روشن می شود. حضرت استاد در همان اشارات، تمایز احاطی را توضیح می داد.

علامه طباطبایی احاطه وجودی حق را از خود قرآن اثبات می کند.

چنین تصویری از حق، هر ذکری بخواهیم بگوییم، معنای خاصی پیدا می کند. لا اله الا الله، یک معنای دیگری پیدا می کند.

هرچه غور در توحید ناب قرآنی بیشتر شود، وقتی سر سفره عمل انسان بیاید، تاثیرش عجیب می شود.

احوالات ائمه و اهل بیت علیهم السلام، چگونه است؟ احساس نمی کنیم که یک حال ویژه ایست؟!

فکر، ذکر، رفتار و تعامل انسان به طور کلی تغییر می کند و آهسته آهسته می شود این معانی را به مردم منتقل کرد. وقتی این معنی منتقل شود، می بینیم که عجیب جان ها متاثر می شوند و ...

حتی این دریافت حق را در مردمی که هیچ درس نخوانده اند هم دیده ام. چون معمولاً خلوت و جدایی از خلق را احساس کرده اند. و حتی برزوا لله الواحد القهار را خیلی ها درک کرده اند.

این حقیقت توحید باید به عموم مردم و دانشگاهیان و طلاب رساند.

برخی از دوستان می آمدند سر درس حضرت استاد و این حقایق را می دانستند، و در عین حال وقتی از حضرت استاد می شنیدند، این شنیدن در جان آن ها تحول ایجاد می کرد و تاثیر می گذاشت.

راه این است که ارتباط توحیدی را برقرار کنیم. این معرفت و بصیرت می خواهد.

توحید اسمائی

این توحید هم دریایی است و برای خودش بایی دارد.

اسماء الله، را در سال های قبل توضیح داده ایم. بلکه کل قرآن با اسماء الله بسته شده است. کسی که اهلش باشد، کل قرآن با اسماء الله بسته شده است.

أسماءك التي ملأت أركان كل شيء، اسماء الله است دارد کار می رسد. ذاتی که به شکل اسمائی کار می رسد. اسماء الله است که عالم را پدید آورده است. اسماء تکوینی داریم. بحث توقیفیت اسماء را داریم. در کافی آمده است: امام صادق علیه السلام که خداوند ابتدا به سه اسم تجلی کرده است.

توحید افعالی

که همه امور به قوه الهی. قضا و قدر. لاجبر و لاتفویض بل امر بین الامرین. وجود مشیت الهی در دل مشیت ها.

..

کسی این ها را بفهمد. حقیقت نفس را بفهمد، می فهمد که ما جدولی از بحر وجودیم و... که بدین طریق راه رسیدن به خدا را می تواند پیدا کند...

مباحث انسان شناسانه برآمده از مباحث هستی شناسانه اگر سر سفره عمل انسان بیاید، تحولی جدی ایجاد می کند. رساله لقاء الله، أنه الحق، وحدت از دیدگاه عارف و حکیم، تعلقیات بر فصوص و مصباح، خیر الاثر در رد جبر و قدر، رساله توقیفیت اسماء، نصوص الحکم بر فصوص الحکم

بسم الله الرحمن الرحيم

اشاره ای به حادثه شاهچراغ

در این حادثه برخی از مردم عزیز و برخی از نیکان که دلشان به اهل بیت بند بود در این حادثه به شهادت رسیدند. این حوادث را تعبیر می کنیم به بینات نور در حوادث سیاسی اجتماعی.

این برای عموم مردم است، و الا برای اهلش خیلی چیزها واضح است. ما برخی را می بینیم تا شروع به حرف و حرکت می کنند، ولی عموم مردم برخی چیزها را نمی فهمند.

فضای مجازی و برخی از امور و برخی از تعلقات، باعث می شود که برخی از مردم در ابهام قرار بگیرند.

هر وقت اینگونه شد، نگاه کنید به بینات حوادث. برای اهلش مبهم ترین حادثه معنی دار است. ولی برای برخی که واضح نمی شود، باید اینجا رفت به سراغ بینات امور.

جای مسلم و واضحی که می شود فهمید، با او بفهمید.

وقتی می بینید که در چهلمی مربوط به همین روز، این اتفاق بیفتد. و از طرفی خواص و غیر خواص که حرفهایی زدند، برایشان واضح نیست که آن ها حرف زدند و این حادثه پدید آمد؟ گرچه برخی بینات را هم توجیه می کنند، مثل جریان رسول الله و پیشگویی ای که درباره شهادت عمار کردند. عمار که شهید شد، همه فهمیدند که عمار در جبهه امیر المومنین بود، و حقانیت حضرت اثبات شد، اما معاویه چه گفت؟ حضرت امیر خودش باعث کشته شدن عمار است.

این خواصی که هر که رسید یک سیلی می زند و تعریضی به نظام می زند، آیا خودش نمی بیند که زمینه را ایجاد کرده است که این گونه شود؟ خودش احساس نمی کند که راه را باز کرده است برای این امور.

الحمد لله نظام یک رسمی دارد که وقتی فتنه می شود، سعی می کند که مردم را آگاه کند، حوصله می کند، و از ابتدا حرکت سخت نمی کند.

وقتی بینات پیش می آید، تو بفهم که چه شده است؟ چرا نیروی انتظامی را این قدر ضعیف می کنی که سر صحنه نیاید و دست تروریست ها را باز می گذارید، تا چنین حوادثی پیش بیاید؟!

اگر این رویه را ادامه دهند، بر سر خودشان هم خواهد آمد. همین ها که می گفتند: کی گفته است که داعش می آید! ... احساس نمی کنید که شما از بس این ها را گفته اید که عده ای از جامعه را فشل کردید و کلاً نظام را ناکارآمد می دانند و...

کل نظام کفر را ببیند، آمریکا و اسرائیل و سعودی و... را ببیند که همه این ها می خواهند سر ما خراب شوند. این ها دشمن نیستند، ...

این یک دردی است، بیخود نیست که امیرالمومنین علیه السلام سر در چاه می کند و درد دل می کند.

همین اتفاقات در فرانسه هم می افتد و هیچ این گونه نمی شود.

به نظرم معتقدم: این بینات مثل ۹ دی می ماند و مردم می فهمند. مردم تقریباً نگاه می دارند برای نظام و نظام هر وقت خواست در صحنه هستند و خود مردم در صحنه بیایند، همه این ها را جمع می کنند.

معتقدم که این مشکلی که برای ما پیش آمده است، و از دهه صفر شروع شد و تاکنون هم به ظاهر ادامه داشت،

این همه گفتند فضای مجازی کنترل کنید، و آن آقا آمد و راه را برای خودش باز کردند، ... فقط فضای مجازی هم نیست و هر راهی پیدا کنند، استفاده خواهند کرد.

جنگ شناختی را می بینیم و می بینیم که جوان ما را می برند، کجای عالم آزاد است که می گویند باید آزادی باشد؟ همین آمریکا توئیتر رییس جمهور خودش را بست؟

کجای عالم است که به خاطر آزادی که حتی امنیت را از بین می برد، جوان ما را پرپر می کند، فضای مجازی را آزاد می گذارند.

چون دشمن احمق است این کار را می کند و حادثه ای مثل شاهچراغ را پدید می آورد.

به خدایی خدا که حق است، ما ذره ای از مبانی کلان نظام عقب نمی نشینیم.

حوزه علمیه باید به شکل ید واحده در بیاید، ما خودمان عقلانیت بیاوریم و حمایت کنیم و ید واحد بشویم. محکم هم بایستیم، نه این که رفتارهای غیرعقلانه کنیم. بلکه همان طور که رهبری فرمودند، نه یک قدم جلو تر و نه یک قدم عقب تر. عقلانیت هایی که رهبری فرمودند پی بگیریم، چقدر درباره فضای مجازی و چقدر درباره جهاد تبیین گفتند.

واقعا این صحنه شاهچراغ دل افراد را به درد آورد. به نظرم با این کار امنیت ما را بالا بردند. شیطان ضعیف است و نمی فهمد. یقین داریم د رنظام احسن الهی خداست که دارد خدایی می کند.

ما چه بفهمیم و چه نفهمیم، خداوند کار خودش را می کند. در تاریخ ببینید، هر کسی که به هر نحوی کشت، کشته می شود. خون به ناحق ریخته در جبهه حق، هیچ وقت از بین نمی رود. هیچ وقت حق افول نمی کند، آن چه افول می کند و از بین می رود، باطل است.

چیزی که درباره حضرت استاد می دیدیم این بود که نسبت به مردم متدین خیلی دل می سوزاند و حمایت می کرد که این ها پایین نیایند و درجه دیانتشان پایین نیاید.

مبانی سلوکی علامه حسن زاده آملی

در سال گذشته دستورالعمل های سلوکی ایشان را مطرح کردیم. در ادامه مبانی سلوکی ایشان را توضیح می دادیم.

۶. تاکید بر حرف شنیدن زیاد (علم و معرفت و فلسفه و عرفان نظری)

مباحث درباره معرفت نفس و معرفت رب را گفتیم. نمونه هایی نشان دادیم در این دو جلسه.

هرچه از این دست بخوانید، هرچه نگاه انسان نسبت به توحید و عالم تغییر کند، در تعالیش تاثیر خواهد گذاشت.

۱. دعوت به علم حضرت استاد، با مذاقه هایی همراه می کرد که سر سفره سلوک می آمد. نه این که کار علمی محض و صرف را توصیه کنند.

۱- در اصطلاح نماندن

تاکید می کردند که علم در حد اصطلاح نماند. قرار نیست که اصطلاح یاد بگیریم، بلکه قرار است حقیقت را درک کنید و درک موقعیت کنیم. مثلاً می بینیم در توحید مساله ای موج می زند، ولی دل همراه نیست، می فهمیم که نقصی وجود دارد. وقتی اصل اندیشه را داشت، دل را به وسیله اندیشه نرم می کند.

۲- به کاربردن نتیجه علم

نتیجه علم. بعد از این که یک علم به نتیجه ای رسید، می شد حاصل علم. این حاصل علم، یعنی بنیادهایی دارد. مثلاً اتحاد عاقل و معقول را مفصل توضیح داده است. این یک مغزی دارد. این مغز را کاری می کرد در حافظه نزدیک و در صفحه جان حاضر باشد. همیشه یادآوری شود و با آن زندگی کند. این اتحاد عاقل و معقول را حل کردی، هیچ نیستی نیست که در تو اثر نداشته باشد. هیچ خطور قلبی نیست که در تو اثر نداشته باشد. هیچ عملی نیست که بر جانت اثر نداشته باشد. هیچ حرفی نیست که بزنی، در جانم اثر نداشته باشد. همه این ها از بحث اتحاد عاقل و معقول به دست می آید. ایشان همیشه متذکر این امر می شد. حاصل علم را سر صحنه جان همیشه حاضر داشت.

نمونه: بعضی چیزها را می دانیم: باید با خانواده مهربان باشیم و ... در یک جلسه ای رفتیم و واعظ سخن گفت و همین نکته را متذکر شد که باید با خانواده مهربان باشیم و ... شب در منزل صحنه ای پیش آمد، چون واعظ این را گفته است و متذکر شده است، و در صحنه جانش هست، خودش را کنترل می کند تا عصبانی نشود.

حضرت استاد این حاصل علم را مکرر در سر صحنه حاضر می کرد.

این حاضر شدن حاصل علم در صحنه جان، خیلی اثر دارد. نه استدلال های که در جای خودش باید کار شود.

از این دست اصول و امهات که مفید به حال سلوک بود، مکرر می گفتند. البته از دل علم به دست می آوردند و حاصل علم می کردند و آن را استفاده می کردند.

برخی می گویند: این ها تکرار می شود، و تکرار خوب نیست. استاد: تکرار خوبست و گاه لازم است، چرا که تکرار اثر دارد.

۳- علم امام عمل است

علم امام عمل است و پیشوای عمل است و من نیاز دارم که بدانم. در کنار عمل، علم را نیاز داریم.

۴- تبدیل دانایی به دارایی

تعبیر ایشان این بود: دانایی باید به سمت دارایی برود. چون دارایی کمال اصلی است. تشویق به این که برویم به سمت حقیقت. دانایی نسبت به حقیقت باید خیز برداشتن به سمت حقیقت را به دنبال بیاورد.

۵- همت داشتن

همت داشتن، ابتدا پایه های علمی اش را می ریخت، اندیشه ها را می گفت که ضرورت دارد و .. پایه هیا همت را می ریخت و بعد دعوت به همت می کرد. همت توضیحات فراوانی دارد.

می فرمود: انبیاء اولوالعزم را چرا می گفتند اولوالعزم؟ چون عزمشان جدی بود.

برخی از انسان را می گویند: شمشیر هندی هستند، که غلاف خودش را می برید. برخی به گونه ای هستند که بدنشان در اذیت است. گرچه باید بدن را مراعات کرد. برخی نفوس آنقدر عزمش قوی شده است که بدن از دستش بیچاره است.

چند چیز عزم را قوی می کند:

۱. بیش قوی.

۲. چشیدن ها. کار کند و برنامه داشته باشد تا به چشیدن برسد. خستگی را برطرف می کند، عزم را دو چندان می کند.

ایشان دعوت به علم می کرد، اما سمت و سو دادن هایش ویژه بود. دنبال اصولی می گشت که تبدیل شود به عمل.. کم کم همت و...

این ها باعث شده است که نوع کاری که ایشان توصیه می کرد، تبدیل شود به عمل.

نوعاً صدرایین، این فلسفه معنوی با آن ها کاری کرده است، بزرگان این مکتب همه اهل شهود شده اند. اهل معنویت ناب شده اند. با این که در فلسفه کار حصولی استدلالی می کنند، ولی منتهی به سلوک و شهود می شد. برخی فلسفه ها معنوی هستند و تبدیل به معنویت می شوند، ولی برخی از فلسفه ها منجر به معنویت نمی شوند.

نکته دوم

در دستورالعمل های استاد گفتیم: تاکید بر علم و کار علمی.

اینجا هم در اصول و مبانی گفتیم: تاکید بر علم.

آنجا بر اساس دستورالعمل بود که یک برنامه بگذارید حرف بشنوید.

اما در اصول، مبانی سلوکی است که بر اساس آن کنش می کرد و دستور می داد. این مبانی هم در کار حضرت استاد خیلی به چشم می آمد.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۷۲ (۶) (۱۴۰۱، ۸، ۱۷ / ربیع الثانی / شنبه)

سنخ دستوراتی که یک استاد سلوک می دهد، برای خودش یک دسته مبانی دارد. که این مبانی خیلی مهم است که تقییم و ارزشگذاری این دستورات است.

مثلا ببینیم در یک نوع دستورات عقلانیت سلوکی در آن نیست. این خیلی مهم است.

یا مثلا با شریعت سازگار نیست، به درد نمی خورد.

مبانی و اصول سلوکی از این جهت مهم است که باعث می شود تبدیل شود به دسته ای از دستورات سلوکی.

ممنوعیت دستور خلاف فطرت

یکی از مبانی، این است که خلاف فطرت نباشد. هر وقت دستوری داده شود که به حسب ظاهر خوب باشد، و شخص را به مقصد هم برساند، ولی اگر خلاف فطرت باشد، این دستور خوب نیست.

۴. در مبنای چهارم بودیم: تاکید بر علم و حرف شنیدن زیاد

این که گفتیم: استاد نتیجه علم را به صحنه عمل می کشاند، رویش تامل کنید. این نتیجه مهمی است که: چه می شود کرد که نتیجه علم و نظر بشود سلوک. البته نظری که سلوک را می پسندد.

چه می شود که نظر را به سلوک تبدیل می کند. این یکی از دردهای ماست که چه باید کرد: که همان دانسته ما، سر سفره سلوک ما بیاید.

این چند اصلی که حضرت استاد تاکید می کردند، شیوه این امر به دست می آید.

استاد: بنده معتقدم اگر سلوک مبتنی بر علم و معرفت حقیقی باشد، توانمندی های فراوانی دارد، گرچه ریاضت های خاص به خودش هم دارد. مثل تحصیل علم و... اما توانمندی های ویژه ای در فضای سلوک به انسان می دهد و حتی سرعت هم در سلوک می دهد.

۵. توجه به اوج بی انتهای سلوک

این مبنی در کار حضرت استاد هست که باید در عرفان در کار باشد، توجه به اوج بی نهایت سلوک و...

برخی تا کمی قوت و کرامت و کار خارق العاده برایش پیش می آید، قانع می شود و کافی می داند و گمان می کند که به کنه عرفان رسید. و...

دیده ایم بنده خدایی، خیلی طرفدار داشت در میان اقشاری خاص. حرف های او را می شنیدیم، در حد شهود برزخی و مثالی بود. و می توانست گاه دل ها را بخواند و....

برخی تا این ها را می بینند، می گویند: اوج عرفان است. در حالی که همین آقا هرچه می دیدم، تهش چیزی نبود، جز این که چندکار خارق العاده هم از او سر می زد و...

آیا این کافیت؟ احساس می کرد که می تواند کار همه را راه بیندازد و کار خودش را هم راه بیندازد... در همین حدی که چهارتا کار انجام دهد. اما این که خدا همه جا هست و همه کاره اوست ... که چنین چیزی در کارشان اصلا نبود.

چنین چیزی خلل دارد.

بیانی خواجه عبدالله دارد در منازل، که توکل را به بالا راه نمی دهد، اما بنده معتقدم که توکل را می تواند تا بی نهایت پیش برد.

واقعا یکی از مشکلات در فضای سلوک همین است که خیلی را هم به دور خودشان جمع می کنند، و... این است که متوقف می شوند.

تا این توقف را می بینیم، می گوئیم: خلل دارد از جهت کار سلوکی. نگاه ها، دقایق، شیوه، همتش و...

حضرت استاد حسن زاده یکی از چیزهایی که قایل بود، این که: ما اوجه بی انتها داریم و حرکت بی پایان در سلوک باید بکنیم و توقف بی معناست.

این اندیشه به هر جا که رسید، قانع نیست....

تنها جایی و ظرفی که مخلوق را به جایی که باید برساند، می رسانند، اهل بیت هستند.

به تعبیر ابن عربی این ها بر اساس عین ثابتشان است.

برخی می گویند: انسان وقتی به تجلی ذاتی برسد، با حقیقت رسول الله و حضرت امیر متحد شده است.

در حالی که این درست نیست و سلاک را گرفتار کرده است.

اگر کسی هم به تجلی برسد و بگوید من غلامی از غلام های حضرت امیر هستم، جرأت کرده است که چنین چیزی می گوید.

تجلی ذاتی خودش بی انتها است.

قونوی می گوید: وقتی از سفر دوم به سفر سوم می آیند، معنایش این نیست که سفر دوم تمام شده است. بلکه در واقع سفر دوم دایما خودش ادامه دارد. هرچه سرمایه آن طرف می رود و به سمت خلق می رود، همچنان سفر دوم ادامه دارد.

این که برخی می گویند: وراء عبادان خبری نیست، ولی عبادان بی نهایت است.

یعنی: انسان تا قیامت و بعد از قیامت تا ابد، سر این سفره می نشیند و نو به نو بهره می برید. چه در برزخ و چه در قیامت.

تا ابد می روید، می بینید که جا دارید.

برخی به تجلی ذاتی نمی رسند، حتی در قیامت. در صیحه دوم،...

اگر کسی این را بفهمد که انسان ظرفیتش این است، آیا هیچ سالکی می تواند بگوید: من چون به اینجا رسیدم، بس است؟

این که علوم اهل بیت هر شب جمع اضافه می شود، به این معنی است که پی در پی و تا بی نهایت پیش می رود.

ایشان از حدود سال ۱۳۴۷ که شهودات داشتند، تا این اواخری که گاه دوستانی رفته اند و ایشان را می دیدند، این حالات ادامه داشت. گاه توضیحاتی می داد که مرا به شرق عالم بردند، چه دیدم و مرا به غرب عالم بردند چه دیدم ... از همان سنخی که قونوی می گفت: به من چیزی نشان دادند که اگر تا آخر عمر هم بنویسم، تمام نمی شود.

ایشان این بیان بوعلی را می آورد که: هر کسی درکار علمی بگوید: بس است، از فطرت انسانی به دور است. و این را در فضای عرفانی استفاده می کردند.

آقایان عرفا از این حالت تعبیر می کنند به تقلب قلب. همت پی در پی و تشنگی بی پایان.

این تشنگی بی پایان انسان را خیلی آماده می کند.

این تقلب قلب عارف، که عارف به جایی می رسد که پایان ندارد. هر روز به یک تجلی جدیدی.

که می گویند: اگر ساده بی نقش باشی، پی در پی تجلی داری و باعث می شود که انسان قوت و غذای جانش همه اش الهی می شود...

ایشان یکی از توصیه هایش، توجه به اوج بی انتهای سلوک است.

ایشان تا این اواخر هم خودشان اذکار و برنامه ها داشتند. در عین حالی که توجهات باطنی ایشان بسیار قوت پیدا کرده بود.

اصل تدریج

- البته ایشان این بیان را با این نکته جمع می کرد: ما تا بی انتها راه داریم، ولی آهسته آهسته و تدریج را باید در کار داشت.

تدریج یک اصل محکم در زندگی انسانی است. تدریج هست، ولی هرچه جلوتر می روید، سریعتر می شود. که گاه یک شبه، ره صدساله طی می شود. که شخص به تدریج و پله پله پیش رفت، ممکن است سی سال طول بکشد، اما در یک شب به اندازه کل این سی سال، مسیر طی کند.

هر چه شتاب بیشتر، منه انسان در طی کردن هم قوت پیدا می کند.

جسته جسته، انسان قوت پیدا می کند. درست مثل این که انسان به تدریج به اجتهاد می رسد.

انسان وقتی جلو رفت، احوال پیدا می کند که گاه یک شبش برابر یا یک عمر است.

انسان همیشه باید دهانش باز باشد برای گرفتن لقمه ها. حقایق عالم لقمه های جان ماست. کل اسماء برای ماست، و انسان این گونه است، این خاصیت انسانی است. ...

بعضی از آقایانی که اکتفا می کنند، بدانید که کارشان خلل دارد.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۷۳ (۷) (۱۴۰۱، ۸، ۲۸ / ۲۴ ربیع الثانی / شنبه)

گفته شد: هر دستور سلوکی که داده می شود، یکی از بحث های مهم در بحث های عرفان در وادی عمل است که چگونه باید با دستورات سلوکی تعامل کرد.

دستورات سلوکی حضرت استاد را که گفتیم، فضا تا حدودی روشن شد.

باید شیوه ای را یاد بگیریم که نشان دهد او چه کار کرده است.

اصول و مبانی سلوکی را داشتیم بررسی می کردیم که چه مبانی ای داشت که ایشان را کشاند به این که نشان دهد چگونه تقییم کنیم دستگاه سلوکی سالکان و عارفان را.

هر عارفی که دستور می دهد، اصولی دارد .. عملاً نشان داده می شود که او چه مبنایی دارد و آیا این مبنی درست هست یا خیر؟!

مثلاً کسی شریعت در کارش جدی نباشد، وقتی جدی نباشد، برخی خلل ها در دستورات دیده می شود.

۱. شریعت محوری

۲. عرفان سازگار با زندگی اجتماعی

۳. عقلانیت سلوکی که اگر نباشد، انسان می پاشد.

۴. تاکید بر علم و حرف شنیدن و معرفت به نفس و معرفت رب و عرفان نظری. که این امر در کار حضرت

استاد خیلی به چشم می آمد.

۵. توجه به اوج بی انتها و سلوک بی وقفه در هر رتبه ای که انسان باشد.

۵. توجه به اوج بی انتهای سلوک

برخی تا به جایی می رسند و شهودی دست پیدا می کنند، فکر می کنند که همینجا آخرش است و کافی است! مثلاً کسی هست که نهایت کارش در حد کشف صوری است، نوع دستوراتی که می دهد، در همین حد است.

حضرت استاد به حسب مبانی سلوکی شان که هم هستی بی انتها است و تجلی ذاتی پایان ناپذیر است به لحاظ عمق و تجلی اسمائی بی نهایت است به لحاظ بسط اسماء.

آنی که انسان باید به آن برسد، بی پایان است. هرچند اسماء به لحاظ تفصیل بی انتهاست، در عین حال عمقی هم پیدا می کنند.

تجلی ذاتی هم به لحاظ عمق بی انتهاست، که در نهایت می رسد به تجلی ذاتی اهل بیت علیهم السلام. تجلی ذاتی رسیدن انسان به تعین اول و تجلی اسمائی رسیدن انسان به تعین ثانی.

انسان مقام لایققی دارد و از ناحیه آن چه انسان باید به آن برسد، بی انتهاست. و انسان هم بی انتها می تواند بپذیرد و در خودش هضم کند. این اندیشه حضرت استاد، باعث می شود که ایشان قوت پیدا کردند و اصلاً توقفی در کارشان نیست. چنین اندیشه ای نمی تواند بگوید: قانع باش!

هرگاه به جایی برسی که تالی تلو معصوم شوی و بالاتر از آن کسی نرسیده است، ولی هنوز به معصوم نرسیدی. نباید بگویی بس است و باز هم باید ادامه بدهی.

این چیزی است که: هم هستی برای خودش تحمل بی نهایت را دارد، و هم انسان می تواند تحمل بی نهایت را بکند به لحاظ مقام لایققی اش.

این باعث می شود که نوع رویکرد و نوع نتایجی که به دست می آید، تغییر می کند. دم به دم به عمق هستی رفتن و دم به دم به سمت بی نهایت شدن حرکت کردن.

وقتی این شد، دیگر کشف های صوری و پایین، رنگ می بازد و خیلی جدی نیست.

این به صورت پایه ای در کار حضرت استاد بود و این باعث می شود که یک تشنگی بی پایان ایجاد می کند و یک سلوک بی پایان ایجاد می کند و هیچ وقت باز نمی ایستد.

برخی می گویند: وقت پیری تازه وقت دم به دم ها رسیدن و دریافت های نهایی کردن است.

گرچه به لحاظ بدنی و ظاهری پیر شده است و حرکاتش کند شده است، اما به لحاظ باطنی بر عکس است.

این باعث می شود که در پیری گاه بهتر می گیرند و لزومی ندارد اعمال جوانی را انجام دهند و نمی شود و بدن نمی کشد، ولی ملکه شده است برای او.

این پایه بحث است که باعث می شود هم توانایی انسان را بفهمیم و هم عمق هستی را بیشتر بشناسیم.

ما دانایی هایی داریم که وقتی به اهل و اصلش می رسد، خودش صدها جلد کتاب است. مثل معراج رسول الله که می فرمود: وقتی می رفتم عرق بر پیشانی بود و وقتی برگشتم، هنوز عرق پیشانی ام خشک نشده بود.

هر چه قوی تر می شوند، دیدن های بسیار روی می دهد.

قنوی میگفت: چیزی به من دادند که اگر بخواهم بنویسم، تا آخر عمر هم بنویسم، تمام نمی شود و امور جزئی اش بی انتهاست. شبیه آن چه برای عقل فعال نقل می کنند.

هر چه سلوک بیشتر، دانایی های بیشتر و عمیق تر به گونه ای که قابل قیاس با قبل نیست.

شور و عشق بیشتر

هر شهودی که روی می دهد، شور و عشق فراوانی در خودش دارد که دم به دم بر آن افزوده می شود.

ما شوق هایی که اول داریم، گاهی اوقات به حدی از تشنگی می کشد که این عشق انسان را با خود می برد. و بعد از این، تمام شهودات چیزی سراسر عشق عجیب است. و برخی گفته اند: این مستی ای که من دارم بین همه انسان ها

پخش شود، همه مست می شوند. و این شور و عشق اصلاً قابل وصف نیست. که اگر از ابتدا به او می دادند، نمی توانست تحمل کند.

هر دم عزم و همت قوی تر. بعضی عزم ها، نسبت به آن عزم نداریم. اگر اولوالعزم را ببینید، ما نسبت به آن ها عزمی نداریم!

این باعث می شود که هر دم تقرب بیشتری پیدا شود به حضرت حق. اصلش هم به دنبال تقرب و بندگی هستیم. بندگی نهایی آنجایی است که آن قدر قرب حاصل شود که تو نمایی و انسان محالّ مشیة الله شود. و خداوند حکومت کند و کسی اگر این را ببیند، از آن تعبیر می کنیم به سلوک و اندیشه بی پایان که تا کجا ندارد و تا انتها ادامه دارد. این تقرب بی انتها پیدا کردن، اگر بخواهیم بگوییم: تجلی اسمائی دارد از این اسم به آن اسم و از آن اسم به اسم دیگر و کم کم به سمت عمق می رود، و بعد می رسد به اسماء ذاتیه در تعین اول و بعد می رسد به اسماء ذاتیه در تعین اول. چون همیشه این گونه است باعث می شود که انسان دم به دم الهی تر شود.

علامه اواخر ج ۱ ذیل اسلمت لرب العالمین، مراتب ایمان را توضیح می دهد:

مقام سوم: راضی است به دستور الهی و هیچ گان من و من ندارد. بعد می رسد به مرتبه چهارم اسلام و ایمان... که مرتبه فنا است.

مقام رضا ..

از این به بعد تازه می فهمد بندگی یعنی چه؟ ...

این مساله در مسلک حضرت استا خیلی زیبا معنی پیدا می کند.

مراقبه جنسش چیست؟ جنسش تغییر میکند، ولی معنایش این نیست که از مراقبه در بیاید.

علامه مراقبه را در چهارمرحله توضیح داده است.

جانب خداوند را رعایت کردن، یک نوع مراقبه است و همیشه احساس حضور حق کردن، این هم خوبست. ولی وقتی بالاتر رفتی، مراقبه که این نیست، گرچه دستور تغییر می کند، در عین حالی که اصل مراقبه پابرجاست. که می گویند: مراقبه مع الله مطرح است.

گاه قرآن می خواند ولی به جایی می رسد که قرآن خواندنش هم تغییر می کند و گاه احساس می کند که خود خداوند متعال است که دارد قرآن می خواند.

ایشان از ابتدا نمی گوید... می فرمود: استادی به شاگردش گفت: قرآن بخوان. به گونه ای که احساس کنی نزد من می خوانی. بعد گفت: قرآن بخوان به گونه ای که نزد رسول الله و امام معصوم هستی. بعد اثری عجیب داشت. و بعد فرمود: قرآن بخوان آن گونه که نزد خدایی. و اثر کرده است و تا عمق رسیده است.

حضرت استاد دستور وضو داده است، ولی ایشان گاه توضیحی داده است درباره حقیقت وضو که خیلی عجیب است. آن روایتی که هر کسی وضو گرفت، و نماز نخواند، فقد جفانی و....

ایشان چون خودش این مسیر را طی کرد، دستور وضو را به شاگردانی که بالاتر آمده بودند، به تدریج ارتقا می داد و... گاه کسی می گفت: این حال به من روی داد، استقبال می کرد و می فرمود: همینجور و همین طور باید باشد.

اگر کسی این مبنی را قبول می کند، باید در دستورات ایشان اشباع شده باشد....

همیشه دستور می داد که کار علمی تان را رها نکنید، ولی تاکید می کرد که این علم باید از دانایی به دارایی تبدیل شود.

جنس کار ایشان در سلوک همیشه نباید به این سمت برود، ...

اصل ذکر باید باشد، ولی ذکر باید چه شود؟ مرحوم ملاعلی نوری بعد از این که استاد قدر شده بود، در ایشان تشنگی ایجاد شده بود، دستور گرفت و ذکر و.... دیدند نمی شود تا این که به او گفتند: تو خودت باید ذکر شوی! و از آن به بعد راه برایشان باز شده است.

از ذکر در نیامده است ولی عمق ذکر برایش باز شد و همان را ادامه داده است.

این خیلی مهم است،...

معمولا کسی قدر باشد، ..

البته ایشان توضیح می داد که: اگر شما در راه بیفتید، حال خودتان، خودش راهبرتان می شود. این می شود دم به دم سلوک پی در پی.

معنای این اصل این است: هیچ گاه و هیچ جا به مقامات معنوی رسیدی متوقف نشو و قانع نشو.

ما کار خودمان را می کنیم از صد سال عمرمان، ۹۹ سال و یازده ماه گذشت، و هیچ به ما نداده باشند، ضرر نکرده ایم و عمل به وظیفه کرده ایم. آنی که گفتیم، در برزخ و قیامت هم صعود معنی دارد.

اصل ذکر گفتن و توجه به حق، خوب است ولو این که به انسان چیزی ندهند.

صدرا می گوید: اگر کسی در اینجا به کشف نرسد، قطعا در برزخ و قیامت به او خواهند داد.

اگر به کسی هم ندهند، مشکلی نیست، ما به دنبال این هستیم که سالم زندگی کنیم و عمق را ببینیم و به سمتش حرکت کنیم.

اگر ندادند، ما ضرر نکردیم، اگر هم دادند، بله انسان نفس تازه میکند.

مراقبه کن، خود همین خوب است و انسان را به کمال می رساند. درس را خواندم، در عین حال چشم و گوش و زبانم را مراقبت کردم.

حتی ذکر را به زبان گفتن، لطف دارد، خوبست، همین را نگاه دار و این لطف دارد.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۷۴ (۸) (۱۴۰۱، ۹، ۵ / ۱ جمادی الاولی / شنبه)

از اواخر سال قبل تاکنون به اصول و مبانی سلوکی ایشان پرداختیم.

۵. توجه به اوج بی انتهای سلوک

بحث بعدی ما نکته های سلوکی ایشان است. و انصافا تحلیل های عمیقی در کار ایشان روی داده است.

در همین بحثی که داشتیم، اصول و مبانی سلوکی حضرت استاد، الان مبنای ششم را عرض می کنیم:

۶. تبیین سلوکی

منظور این است: وقتی دست به کاری می زنیم، یک وقت تعبدا انجام می دهیم که انجام بده و برو.

اما برخی توضیح میدهند که: سرّ و لمّش چیست و ... این را عنوان می دهیم به تبیین سلوکی. ولی برخی از مواقع

انسان می داند که ذکر می گوید، فلسفه ذکر چیست؟ قرآن خواندن فلسفه اش چیست؟ و....

این را می گوییم: تبیین سلوکی. صرف دستور دادن در حد اولیه نیست، بلکه تبیین دستور را می گفتند و توضیح می

دادند که فلسفه اش چیست. این را در کار برخی از بزرگان دیده ایم. اصلا سلوک کردن چرا؟ این دستور برای چه؟

چه می شود؟ چه نتیجه ای را دنبال می کنیم؟

حضرت استاد معمولا دستوراتی که می دادند، تلاش می کردند که سرّ آن دستور را بیان کنند و توضیح دهند که چگونه

است؟

تا شخص بداند که چگونه است و چرا و چگونه اجرا کند.

مزایای تبیین سلوکی

۱. شفافیت مسیر. یکی از دلایل این است که برای شخص، شفافیت مسیر روشن می شود. بنده خدایی دستوری

داده بود به یکی از شاگردان، جهت رسیدن به تجرد برزخی، و آن شخص بعد از مدتی فکر می کرد که توصیه

ایشان جهت رسیدن به این مرتبه است که همه اش تخیلی و توهمی است.

۲. شفافیت در مسیر. بر اساس شفافیت و در وضوح سیر می کند. مثلاً بگویند: برای رفتن به حرم دو راه است. راه اول این گونه و راه دوم آن گونه.... وقتی می خواهید بروید، با وضوح سیر می کنید. این یکی از خاصیت های تبیین است. اصلاً کنش انسانی به گونه ایست که هرچه مسیر واضح شود، بهتر می تواند سیر کند. با چشم باز و ورود واضح و روان و طبیعی داشتن.

۳. ایجاد طمأنینه. طمأنینه در ورود ایجاد می کند. وقتی برایش وضوح دارد، و وارد می شود، طمأنینه پیدا می کند و با آرامش این مسیر را طی می کند. در کار سلوکی طمأنینه خیلی کمک می کند.

کسی که سلوک می خواند یک دور، می داند که در کجای راه است و چگونه است و... می فهمد که چگونه مسیر را طی می کند.

۴. اثرگذار در کیفیت سلوک.

ممکن است در مسیر این حال به او دست دهد که همه عالم به او بند است. اما شخص باید بداند که اگر در این مسیر هستی، اابدان که تو بنده هستی!

باید تبیین هایی شود و راه ها مشخص شود تا درست به نتیجه برسد.

برخی دغدغه های سلوکی شان و اخذ سلوکی شان، خیلی زیاد است. خود حضرت استاد از این دست افراد بودند. اما بقیه باید این اصول را بشنوند تا بفهمد که چگونه است و باید چه کار کند و چه کار نکند، تا سلوکی موثر داشته باشد.

ما در کار حضرت استاد، خیلی از حقایق اسرار سلوکی را زیاد شنیدیم. در حرف هایشان چه در کتاب و چه در درس و ... برخی از این حقایق، مرکز ثقل آن مباحث سلوکی بود که ایشان بیان می کردند.

بحث سحر که گفتیم که ایشان می فرمود: باید سحر داشت. ایشان توضیح دادند که تعقل با تعلق نمی سازد و این که سحر چه خبر است و چه می شود و ... نکته هایی می گفت... اما این که یک سحر بلند می شوم و حالم بد است، می فهمد که چرا این گونه است.

حتی خودشان که برخی به تجربه سلوکی خودشان بود، اصطیاد این گونه مسایل را زیاد داشتند.

در بحث ذکر که دستور ذکر میدهند، حضرت استاد، خیلی از بحث ها را دیده است، مثلاً دیده بود: در کتاب بحر المعارف عبدالصمد همدانی یک نکته بسیار عالی در ذکر هست، ایشان آن ذکر را آورده است.

به مغز کار می پرداخت، به جوانبش و به قیودش می پرداخت. این می شود تبیین سلوکی.

این باعث می شود که حتی کیفیت ذکر انسان هم تغییر می کند. البته بعضی از دستورات ایشان که در لابلای مباحث آمده است، را خواهیم آورد. تجربه های سلوکی خود حضرت استاد و دیگران که به دیگران بصیرت می دهد که در حقیقت اصول و قواعد سلوکی.

در باب سحر، ذکر، مراقبه، قرآن. همه این دستورات در بیانات ایشان فلسفه اش ذکر شده است.

واقعاً باید به جایی برسیم که کتاب هایی داشته باشیم در این فضا. به شکل فنی، مثلاً همان طور که کتاب های فلسفی و عرفان نظری فنی می خوانیم، در سلوک هم باید چند کتاب فنی بخوانیم و چرا؟ و حتی نشان دهیم که مبانی و اصولی که به اینجا می کشاند، چیست و چرا؟ درست مثل آن کاری که پزشکان انجام می دهند، بدون این که درد بکشند، اما می دانند کسانی که این درد را دارند، چه می کشند و بدین طریق می توانند درمان کنند.

در مباحث سلوکی هم باید این گونه باشد و حتی می شود کسی این مباحث را خوب بخواند و حتی راهبر سلوکی شود، بدون این که خودش سلوک کرده باشد.

مباحث سلوکی باید به صورت اجتهادی کار شود، آیات و روایات فراوانی وجود دارد که به زوایای پنهان جان اشاره می‌کند، چیزی که می‌تواند موجب کمال جان شود، حتی ادبیات بی‌نظیری در شریعت وجود دارد، متأسفانه این‌ها به شکل علمی جار نشده است.

اما در کنار همه این‌ها، خود شخص هم باید اهل سلوک شود و دست به کار شود تا بتواند درست‌مسیر را طی کند. بنده خدایی می‌گفت: چله‌ای گرفتم و در این چله دیدم که شیطان چگونه بر سر صراط نشسته است! در صراط چه می‌کند و چگونه اثر می‌کند و...

این که شیطان از چهار طرف حمله می‌کند یعنی چه؟ نوری که از جلو می‌رود و نوری که از دست راست می‌رود یعنی چه؟ نور پیش‌برنده یعنی چه؟ این‌ها را توضیح داده ایم.

باید کار علمی منظمی صورت بگیرد می‌تواند خیلی‌ها بهره ببرند.

سلوک عامی هست که همه انسان‌ها در سلوک هستند، چه به سمت بدی‌ها و منتهی به جهنم و چه به سمت خوبی‌ها و منتهی به بهشت.

اصل سلوک را باید حل کرد که سلوک عام است. لذا تمام زوایای پنهان منافق و کافر گفته می‌شود. زوایای پنهان نفاق خفیف گفته می‌شود. یا در ایمان و عبودیت چه زوایایی نهفته است.

این‌ها می‌شود تبیین‌ها در حوزه و حیطة عمل و سلوک.

دیده ایم که برخی اموری که تاثیر چندانی در سلوک ندارد، کتاب نوشته است که باید چه کار کرد؟ در یک کار جزئی مکانیکی. چه مراحل، چگونه و چه کار باید کرد و...

تکینک‌های کار، شیوه‌های اعمال و... با تمام دقت‌ها، این کار را می‌کنند. اما در سلوک این کار نشده است و کسی هم این کار را نمی‌کنند.

دوستان سعی کنند که دغدغه‌های سلوکی پیدا کنند و به دنبال اصطیاد نکته‌های سلوکی باشند.

علت ریزش و انحراف در سلوک

یکی از مشکلات که باعث ریزش های سلوکی پیش می آید یا انحراف پیدا می شود در سلوک، به خاطر این است که تبیین های درستی صورت نگرفته است.

اگر می خواهید به صورت فنی پیش بیاید، می شود حتی گفت: اگر ده نفر دارید، ده نوع سلوک می توان داشت. مثلاً: این آقا جنسش، جنس عملی است این دستور. آن آقا جنسش جنس علمی است، این دستور.

شرطش این است که تبیین های سلوکی برایش حل و هضم شده باشد.

افراز اصول و امهات سلوکی

یاد بگیریم ابراز و افراز اصول و امهات سلوکی

استاد: احساس می کنم کار سلوکی و تراث موجود در کار اجتهادی سلوکی، به اولیات در سلوک اکتفا کرده است. گرچه علامه طباطبایی و حضرت استاد حسن زاده آملی در این مسیر پیش رفته اند.

نوع کتاب های سلوکی ای که وجود دارد، در لابلا این نکات گفته شده است.

گاه گاهی گفته شده است چرا و چگونه ...

مطلب سوم: تبیین ها و نکته های سلوکی

در مکتب سلوکی تا به حال دو بحث انجام شد:

۱. دستورالعمل ها.

۲. اصول و مبانی سلوکی حضرت استاد.

۳. تبیین ها و نکته های سلوکی. دقایق و اصول و امهات سلوکی

که عمدتاً تجربه خودشان است، گرچه گاه از دیگران هم استفاده می کند.

الان صحبت از نکته های ویژه سلوکی است. بعضی از این ها تا انسان می شنود، رمز کار را پیدا می کند.

بحث مهمی است، اینجا ترتیب مباحث نداریم، چون باید تمام مباحث ایشان را ببینیم و فرصتش نیست.

الان به صورت کشکولی بحث می کنیم، لذا ترتیب منطقی و نفس الامری الان در مباحث نیست.

اگر شد آخرش ممکن است این مباحث را به ترتیبی این ها را گره می زنیم.

تلاشمان این است: برخی از موارد را که می تواند موثر باشد در نفس سلوک ما، نفس توجه ما، آن ها انتخاب می شود. و الا مباحث بسیار است. مباحث اثرگذار را خواهیم گفت.

حضرت استاد کل فلسفه و عرفان را از افق اعلی تبیین کردند. و از آن منظر این حرف ها را می زنند. مثلاً درباره تجرد نفس آن چه یافتند را تبیین می کنند و بعد برایش استدلال می آورند.

اصل اول: صفای باطن

صد کلمه در معرفت نفس، کلمه ۴۹

«چهل و نه:

آن که چند روزی خود را از هرزه خواری و هرزه کاری، و از گزاف، و یاوه سرایی، بلکه زیاده گوئی و خلاصه از مشتهیات و تعشقات حیوانی باز بدارد، می بیند که اقتضای تکوینی نفس این است که از ریاضت، ضیاء و صفاء می یابد، و آثار او را نور و بهائی است، پس اگر ریاضت مطابق دستور العمل انسان ساز، اعنی منطق وحی «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» بوده باشد، اقتضای تکوینی نفس به کمال غائی و نهائی خود نائل آید.»

انسان چند روزی جلوی تعشقات نفسانی را بگیرد، صفای باطنی خودش را نشان می دهد. معمولاً ۴۰ روز و دیده ایم که برخی ۱۰ روز هم جواب می دهد. ولی این هست که: همان اندکی که انجام می دهد، مثلاً ۴۰ روز، همان ایام صفا را می بیند. می بینیم که موجب صفا می شود.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۷۵ (۹) (۱۲، ۹، ۱۴۰۱ / ۸ جمادی الاولی / شنبه)

مقام اول: دستورالعمل های سلوکی استاد حسن زاده آملی بود.

مقام دوم: مبانی و اصول دستورات سلوکی بود. این ها هم جزء بحث های دستورالعمل سلوکی است تا بتوان قدرت تقییم و ترجیح پیدا کنند. مثلاً بعضی ها سرعت را خیلی جدی مطرح می کنند. می گویند: انسان باید به سرعت از این نشأه در برود. که آیا سرعت معیار هست؟

نقد مبنای سرعت در سلوک

استاد: واقعیت این است که سرعت معیار نیست. برخی می گویند: خوبست انسان استخوان دار شود تا وقتی که آن طرف رفت، کم نیاورد و یا دچار انحراف نشود و ...

برخی بنا بر این است که به سرعت شخص را از این نشأه بکنند تا چشم برزخی اش باز شود و..

اما معتقدم نباید این گونه باشد، گرچه ممکن است گه گاه و در مرحله ای و در شرایطی، سرعت اعمال شود، ...

بر فرض که هیچ انکشافی حاصل نشد و فتح و فتوحی پیدا نشد و هیچ نحوه اقتداری هم پیدا نشد و ... چون حاصل نشد، پس این چیست که من خود را مشغول کرده ام؟

شما دستورالعمل هایت مطابق شریعت باشد که تو را می سازد، هیچ باکی نیست تورا. تو که مشغول بین الطلوعین شدی، مشغول خلافت شدی که جلوییش را بگیری و... ولو این که برای تو کشف و انفتاحی حاصل نشود، اما این کمال توست. اگر بداند این کمال است، و اگر کسی اهلش باشد، می تواند به او نشان دهد که چگونه برایش کمال است.

اگر کسی تمام کارهایش را می کند، عبادت، مراقبت، توجه، ذکر و... را داشته باشد، اگر این دنیا برایش حاصل نشد، آن دنیا به او خواهند داد.

دیده ایم افرادی که اهل کشف و مکاشفه شده است، ولی اعتدال انسانی را پیدا نکرده است.

بله، گاه دیدن چند نمونه از احوال خوش، چیزی است، ولی این که پایه کار قرار بگیرد، چیز دیگری است.

سرعت زیاد، خیلی مضر است، و گاه ریاضت های سنگین می کند تا گذر از عالم ماده عبور کند و به عالم مثال وصل شود و ... و گاه به جاهای دیگر وصل می کنند، اما این ها درست نیست به این صورت.

چنین چیزی اگر با اعتدال انسانی نباشد و با گناه و.. همراه باشد، تبدیل به شیطنت می شود. مگر شیطنت از کجا سر در آورده است؟! مثلاً می بیند راحت می تواند به خانه ها سر بزند، رفته است و دیده است. و نفسانیت های شدید، ... اگر این است، که پادشاهان هم دیگران را تحت سلطه خودشان را داده اند.

معیار اصلی، اعتدال انسانی است، کشف و فتح و فتوحی هم حاصل نشد، نشد. گرچه کشف خوبست و انسان با آن می تواند خدا را با چشم قلب ببیند، اما این ها معیار نیست.

این نحله هایی که با سرعت ببرند، خیلی خوب نیست. هنوز استوار در خلق کریم نشده است، هنوز بیداری شبانه اش درست نشده است.

برخی کشف و کرامت ها در غیر وقتش بیاید، خودش مزاحم است. ما می خواهیم بنده شویم. از نظر دینی هرچه بنده شدید و به رضوان حق نزدیک شدید، آنجا رسیده ای، اصلش رضوان و بندگی حق است، حال چه کشف و شهود دست بدهد یا خیر.

ابن عربی می گوید: من کسی را می شناسم که اهل مکشفات است، اما گرفتار سنت استدراج الهی شده است که دارد او را گمراه می کند و خودش هم خبر ندارد.

گاه روال موهبتی است، که زمانی است که شخص روال طبیعی را طی می کند و به تدریج می رسد.

و گاه اقتداری. که این اقتداری نوعی شیطنت است. که مرتاضین این گونه هستند.

اصلش این است: بندگی کردن محور است، اگر کشف هم داشته باشد، موهبت می بندد و باز هم راه بندگی را طی می کند.

برخی می گویند: زودتر برسیم و تامین کنیم، این از هر کسی بر نمی آید. باید همه اش خدایی شود، اما اگر شخصی که این افق رسیده است، اما مطابق افقش حرکت نکند، این خوب نیست و خطرناک است.

بنده خدایی می گفت: اگر من ذکری را صد سال بگویم و بدانم این ذکر اصل کار است، می گویم ولو این که هیچ به من ندهند.

کسی که درس خوانده است این ها را بهتر می فهمد. می فهمد که من این راه را رفته ام، ولو این که هیچ ندهند. یکی هم مثل ملاحسینقلی همدانی ۳۰ سال رفته است ولی به او هیچ ندادند، اما شکی در این مسیر پیدا نکرد.

پس باید دانست که معیارهایی از این دست وجود دارد، و باید مراقب بود که چه مبنایی از مبانی سلوکی در کار هست و کدام مبنی حق است و کدام حق نیست.

مقام سوم: نکات و تجربیات سلوکی حضرت استاد یا آن چه از دیگران نقل کردند

صد کلمه در معرفت نفس، کلمه ۴۹

«چهل و نه:

آن که چند روزی خود را از هرزه خواری و هرزه کاری، و از گزاف، و یاوه سرائی، بلکه زیاده گوئی و خلاصه از مشتهیات و تعشقات حیوانی باز بدارد، می بیند که اقتضای تکوینی نفس این است که از ریاضت، ضیاء و صفاء می یابد، و آثار او را نور و بهائی است، پس اگر ریاضت مطابق دستور العمل انسان ساز، اعنی منطق وحی «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» بوده باشد، اقتضای تکوینی نفس به کمال غائی و نهائی خود نائل آید.»

از ریاضت، ضیاء و صفاء می یابد

اصل حقیقت ما جز صفا و نور نیست. با تعبیر دیگر: آنی که قرار است به بدن تعلق بگیرد به حسب حقیقت روح خداوند، اگر بگویم هرچه هست ناب است به حسب خودش. خودش پاک است، خودش سراسر نور و صفا است. و همین باعث می شود یک صفای فطری در همه هست. همان طور که یک صفای ویژه در کودکان می بینیم، حتی دروغ

گفتن هایش هم یک پایه صفا دارد. حتی در دعوایی که می کنند، باز هم صفا دارند و خیلی زود کنار هم قرار می گیرند، انگار که هیچ دعوایی با هم نداشتند.

این صفای فطری بر می گردد به روح خداوندی که در ما هست.

شیخ اشراق یک کلامی را نقل می کند که اصلش از فلوطین است می گوید: من وقتی خلأ بدن کردم، نفس خود و هرچه نفوس آنجا هست، همه اش صفا و نور بودند.

آن جنود عقلی که در روایات گفته اند، جهات صفا و تجردی نفس ما هستند. هفتاد و پنج سپاه عقل.

نوجوانی را دیدم که خیلی صفا داشت، بعد از یک سال که او را مجدد دیدم، دیدم عجب ضمخت شده است.

اولا نفس که به بدن تعلق می گیرد، اقتضات بدنی و نفس اماره ای در انسان پدید می آید. دو نجوا در انسان پدید می آید، یکی فطری توحیدی و یکی نفس اماره ای. یکی می گوید خیانت نکن و یکی می گوید کام بگیر.

ولی از این پرگویی ها و پرخواهی ها و گناهان، انسان شدیداً مکدر می شود. از بی توجهی ها به اصل خود، غفلت، این ها گاه شدید می شود. این ها باعث می شود که خودمان را گم می کنیم و صفای فطری مان را از دست می دهیم. مثلاً از چشمه آب زلالی که می آید، بدرنگ و بد بو می شود. آبی که از سرچشمه می آمد، پاک و زلال بود، اما چه شد این طور؟ به خاطر این که جویی که در مسیر بوده است، آلوده بود و این باعث شد که صافی و زلالی آب گرفته شود.

لای و لجن های نفس، گناهان ماست، این ها عجیب مشکل زاست و نفس را مکدر می کند، و هر گناهی به اندازه خودش. این خلاف ها و نیت های سوء و نگاه های غلط که در ما می آید و می رود، این لای و لجنی است که منشأش روح خداوندی است و تبدیل می شود به بوی بد، و رنگ سیاه و از آن صفا می افتد. به تجربه می بینیم که بعد از مدتی چرا این کارها این گونه کرده است ما را، و چرا کرخت است و رفتار غلط دارد.

این که امام صادق علیه السلام می فرماید: مومن دو چشم در بیرون و دو چشم در درون دارد، گاه می بیند که یک گناه چقدر در او اثر می گذارد.

تمام روز برای ساختن است، اما ما تمام روز را برای خراب کردن خود استفاده می کنیم.

انسان گاه احساس می کند از نظر روحی ته چاه است نه این که این جان یک نور و ضیاء و صفایی دارد. اصلاً خفته به تمام معنی است. یکجا نشده است که یک نوع لطافت و نرمی و تواضعی داشته باشد. آن هفتاد و پنج سپاه برای جان است. اما گاه این جوب جان آنقدر لجن گرفته است که اندک آب فطرت توحیدی بیاید، آلوده می شود و پراز لجن می شود.

کسی اگر در طول روز درگیر نفس اماره باشد، یقیناً ضرر کرده است.

کسانی که اهلش هستند، می گویند: حتی یک دانه اش هم در روز اگر انسان داشته باشد، انسان ضرر کرده است.

فکرها و خطورات و اعمال و بینات از گناهان و ناپاکی ها، این ها بسیار اثر می کند.

دیده ام که کسانی که خیلی پر خواب هستند، تعلق به بدن و کرختی از او می بارد و قدرت هیچ کاری را ندارد. و جوشش جان نیست. پرگویی و پر خوابی و گناه، هر چه بیشتر می شود، آلودگی می آورد.

و انسان از خودش صفا و ضیاء نمی بیند.

کسی که ریاضت بکشد و مواظب باشد و پرگویی نکند، و هرزه گویی نکند و هر حرفی را نزند و از این تعشقات دست بردارد، در واقع دارد لای و لجن ها را برطرف می کند، آن وقت می فهمد که جانش عجب صفایی دارد. تا به حال نمی دانستم که جانم این قدر صفا داشت.

این کلامی که بزرگان نقل کرده اند:

چه می شود که ما با این همه نماز خواندن هایمان، هنوز هیچ چیزمان درست نیست؟

مثال می زنند به این که جوب جان که آب روان نماز را می خواهی نشان دهی، این جوی را پر از لای و لجن کرده ای یا خیر؟ این لای و لجن، نماز را آلوده می کند و همین نمازی که باید اثر کند، دیگر اثر نمی کند.

ظاهرا مولانا این مطلب را در مثنوی دارد.

لذا یک بحثی که باید توجه کرد این است که: باید یک نوع کدورت ها و تعلق ها را برداشت، تا سیاهی های جان را برداشت. تقوایی که در دین مطرح شده است، چیزی است که به ما کمک می کند.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۷۶ (۱۰) (۱۰، ۱۰، ۱۴۰۱ / ۷ جمادی الثانی / شنبه)

مقام سوم: نکات و تجربیات سلوکی حضرت استاد یا آن چه از دیگران نقل کردند

این تجربیات که ایشان نقل می کند یا از خودشان است یا از دیگران است و حضرت استاد روی آن صحنه گذاشته اند. مثل آن چه که ملا عبدالصمد همدانی نقل می کند.

می شود این ها دسته بندی های ویژه ای داشته باشد. فقط قرار است نکته های سلوکی ویژه ای گفته شود.

صد کلمه در معرفت نفس، کلمه ۴۹

«چهل و نه:

آن که چند روزی خود را از هرزه خواری و هرزه کاری، و از گزاف، و یاوه سرایی، بلکه زیاده گوئی و خلاصه از مشتهیات و تعشقات حیوانی باز بدارد، می بیند که اقتضای تکوینی نفس این است که از ریاضت، ضیاء و صفاء می یابد، و آثار او را نور و بهائی است، پس اگر ریاضت مطابق دستور العمل انسان ساز، اعنی منطق وحی «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» بوده باشد، اقتضای تکوینی نفس به کمال غائی و نهائی خود نائل آید.»

از ریاضت، ضیاء و صفاء می یابد

اقتضای روح خداوندی صفا و نورانیت آن سویی دارد. ولی وقتی در بند بدن می آید، گرفتار تعشقات و تعلقات این سویی می شود. و گاه کار به جایی می رسد که فطرت بالکل خاموش می شود.

این خاصیت فطرت و روح خداوندی است.

باید یک وقتی توضیح داد: تجرد و جنبه تجردی ما دارای چه خصوصیتی است؟ آن چه در حدیث جنود عقل و جهل گفته شده است، ۷۵ جنود عقل، همه اش خصوصیات فطرت و عقل است... اگر انسان کمی ریاضت بکشد، می بیند که چه چیزهایی در او هست. این در فطرت ما هست، فقط گاهی آن را از بین می بریم، با حرف ها و زیاده گویی هایمان. با تعشقات خاکی و دنیاگرایی و غرق در دنیا شدن ها. که این گونه می شود احساس می کنیم که فطرت کاره ای نیست و گویا نیست. در عین حالی که فطرت همیشه هست.

این در صفای فطری ما هست. و این صفای فطری با امور مادی و خاکی سازگار نیست. به ویژه گناهای که شریعت گفته است، عجیب انسان را باز می دارد.

تا اینجا را در جلسات قبل گفتیم.

واقعیت این است: کسانی که این تجربه را دارند و چهل مواظبت می کند من اخلص الله اربعین صباحا جرت ینابیع الحکمه من قلبه علی لسانه.

القائات خوش و پاکی به او می شود. وقتی القا می شود، قلب و جان درگیر است. جان گره خورده است، نه ذهن و فکر و عقل حصولی. خود جان درگیر است. القائات این گونه است و عجیب هم عقاید خوشی می آید و راحت هم بر دل می نشیند.

شیخ اشراق اسم این ها را گذاشته است: سوانح. یعنی: ما اگر فقط بتوانیم قیودی که خودمان ایجاد کرده ایم را برداریم، ظرف دل به سمت آسمان است و پشت سر هم می آید. سوانح و نور می آید و احساس می کنیم که دل روشن می

شود. گه گاه تشرف پیدا می کنیم به محضر امام رضا علیه السلام یا در شب های قدر و... که می بینیم که قلب انسان روشن و نورانی می شود.

این سوانح می آید و دل را درگیر می کند. و قوت و غذای جان است. نمونه ها و چشمه هایی است که انسان را راحت می برند. خوشش می آید از پاکی و طهارت و بدش می آید از ظلمت و ناپاکی.

برخی را دیده ام بیزاری شدید برایش پیش می آید. گاهی حوادث و حقایق برایش بیزاری شدید ایجاد می کند و گاه سلوکش برایش بیزاری شدید ایجاد می کند.

بیزاری شدید یعنی: من کجا و این ها کجا؟ چیست که من برای این ها خودم را غرق میکنم؟! من عرش نشین کجا و این ها کجا؟ من انسان علم آدم الاسماء کلها و این ها کجا؟ تا بیزاری آمد، حال خوش می آید.

یکی از این آقایان که با عرفان و... خوب نبود، بعد از این که یک واقعه ای برایش پیش آمد و بستگان و فرزندان را در دریا از دست داد، به شدت به عرفان علاقه مند شد.

دنیا خیلی خوب است و عالی است و متجر اولیاء الله است و... اما این که همه اش قید و غل و زنجیر است و در او هستیم و درگیریم، این هم هست.

این بیزاری گاه با حوادث پیش می آید. بزرگواری بود که اصلا در فضای عرفان نبود تا این که همسرش از دنیا رفت و خودش هم یک سکنه قلبی کرد، از آن به بعد برایش فضای عرفانی گل کرد.

وقتی بیزاری آمد، می بینید که خیلی راه باز می شود. بیزاری، بیزاری قلبی است. واقعا نمی خواهد و اینجور نمی خواهد باشد. و عجیب آن سویی می شود.

برخی از طریق حوادث و مواعظ.

برخی از طریق سلوک، این تعشقات و تعلقات را کنار میگذارد، وقتی اینجور شد، از آن سو سوانح و انوار می آید.

انوار اعتقادی، که درستر این است که انوار معنوی معرفتی است که وقتی می آید، می بیند که کل عالم دست خداست و خداست که دارد خدایی می کند. می بیند که رحمت حق چگونه ساری است. وقتی این ها می آید، آثارش هم هست.

گاه عشقات هست، در دل این عشقات، یک راه باز می شود، که گاه می گویند این القاءات آن قدر شدید است که انسان باید مراقب باشد که نسوزد.

این اشک ها و ناله ها خیلی ارزشمند است، پاک شو، سپس دیده بر آن پاک انداز.

وقتی انسان این را ادامه دهد، انوار و سوانح از آن سو سرازیر می شود.

چه چیزی است که تعلقات را کم می کند؟ ریاضت.

انواع ریاضت

- برخی ریاضت ها غیر شرعی است، و گاه در عرض ۴ ماه جواب می دهد. این ها خاصیتی ندارد.
- علامه طباطبایی می فرمود: بزرگترین ریاضت، دین است. که انسان باید داشته باشد، و تا آخر عمر آن را داشته باشد. این بهترین ریاضت است، دین شرعی که با آن بندگی می کنیم. به وسیله آن تعبد نسبت به دین پیدا می کنیم و دستور خدا را اجرا می کنیم.

اصل ریاضت یعنی: تمرین کردن و ورزش کردن. معمولاً برای حذف قیود به کار می رود.

عبادت های جدی تر را ریاضت می گویند. یک نوع تمرین و بازداشتن شرعی است.

اگر این ریاضت انجام شود، خیلی عالی است. بهترین ریاضت شرعی، تقوا است.

تقوا سطوحی دارد. یک سطح از تقوا گناه نکردن است. اما ساحت های مختلفی دارد. اما این که انسان سوء ظن بالله پیدا نکند، این هم تقوا است. چنین کاری درست نیست و خدا نمی پسندد و خشنودی خدا در آن نیست و تا آن را می بیند، نمی پسندد. یک نوع جنه و سپر گرفتن در برابر انواع تعلقات و تعقشات.

در دل گاه خطوری می آید که احساس می کنیم اگر بیاید، نوعی بی تقوایی است.

تقوای دینی سطوحی دارد. ایمان با تمام لوازمش را می گویند تقوا. ایمان صادق را تقوا می گویند. یعنی: بگویی خدا قدیر است و از سویی از دیگری بترسی، این نشان می دهد که حقیقتاً صادق در ایمان نبودی.

الذین صدقوا... که علامه طباطبایی می گوید: ایمان و لوازم ایمان باشد، می شود تقوا. چنین چیزهایی مواظبت های عقیدتی و عملی است.

قرآن گفته است: تا تقوا آمد، منتظر فرقان باشید. یا منتظر گشایش های الهی باشید.

این ادبیات تقوا، ریاضت شرعی ناب است. آن بیان امیرالمومنین که فرمود: کان لی فی ما مضی اخ فی الله که از جمله خصوصیات آن برادر فی الله این بود: هرگاه امر دایر می شد بین دو امر حلال، که یکی موافق نفس و دیگری مخالف نفس بود، آنی که مخالف نفس بود انتخاب می کرد.

اگر ریاضت کند و مدتی مواظبت کند، نور و صفای فطری پیدا می شود و بعد تبدیل می شود به عشق جبلی کامن. خواجه نصیر یک بیانی درباره ریاضت دارد و می گوید: این اسب چموش را با تمرین های فراوان رام می کنند، به گونه ای که اضطراب در حرکت ندارد. که مثلاً در حین حرکت، لگد می اندازد و... این را باید با ریاضت رام کرد. نفس را هم باید با ریاضت رام کرد.

«آن که چند روزی خود را از هرزه خواری و هرزه کاری، و از گزاف، و یاوه سرائی، بلکه زیاده گوئی و خلاصه از مشتهیات و تعشقات حیوانی باز بدارد، می بیند که اقتضای تکوینی نفس [که زیر سر فطرت و نور فطری است] این است که از ریاضت، ضیاء و صفاء می یابد، و آثار او را نور و بهائی است، پس اگر ریاضت مطابق دستور العمل انسان ساز،

در نمط ۹ اشارات، بوعلی از ریاضت بحث کرده است. که مرحله اول اراده و بعد ریاضت و بعد دستور ریاضت می دهد و دستوراتش هم عبادت و عبادت مشفوعه بالفکر است و.... ریاضت زمینه معرفت و عشق است. که در جای خودش توضیح داده شده است.

اراده، ریاضت، عشق و معرفت. که به این نحو ترتیب می دهند.

تقسیم اصلی این گونه می گویند: ریاضت، عشق، فنا.

اولا دست به کار شدن است، بعد باعث می شود که معرفت عشق میانی پدید بیاید. و عشق مغناطیس قرب است که منتهی به فنا می شود.

این می شود فلسفه ریاضت که باید در مباحث فلسفه سلوک توضیح داده شود.

ریاضت در حقیقت حذف قیود است و جذب اصل شدن است.

آن ها که می گویند: ریاضت، عشق و فنا، می گویند ما یک عشق کامن در خود داریم.

اگر به آن زلالی باشد فطرت توحیدی، در کمتر از یک ساعت می تواند به خدای خودش برسد.

انبیاء و حجت خدا و ایمه معصومین همین که به دنیا می آیند، سر به سجده می گذارند.

اصل فطرت خداوندی به حال خودشان باشد، خضوع و عشق جبلی دارند به حضرت حق. در انسان هم عشق جبلی هست. این روحی که گفته می شود، حداقل تفسیرش می شود روح اعظم که برترین ملک هستی است که حتی از جبرئیل هم بالاتر است.

که ذیل سوره قدر، الروح که نازل می شود، این روح است که خودش را در اهل بیت دمیده است، و لمحہ ای از آن در ما آمده است. برخی جبرئیل در آن ها می دمد، اما اهل بیت، روح خداوندی در آن ها می دمد که سراسر عشق است و از ابتدا وصل است به خداوند متعال.

در فطرت ما چنین چیزهایی در او هست، لذا برخی از افراد به محض این که اندکی ریاضت می کشند، می بینند که عشقی عجیب آمده است که نمی داند از کجا آمده است. از بس که این عشق شدید است.

برخی هستند که همه اش محو خداوندند و دیگر چیزی متوجه نمی شوند.

فطرت ما اصلش روح خداوندی است و ریاضت باعث می شود آن عشق جبلی خودش را نشان دهد. که بعدش عشق که مغناطیس قرب است رخ می دهد و بعد انسان به فنا می رسد.

آقایان می گویند: تا ریاضت کشیدی، آن عشق جبلی کامن در تو بروز پیدا می کند. لذا هر که ریاضتش بهتر و دقیق تر و شفاف تر باشد، عشق و معرفتش نیز بیشتر می شود.

حضرت استاد حسن زاده می فرمود: هر روزی که مراقبت من بیشتر است، شب مکاشفاتم زلال تر است.

ویژگی های ریاضت صحیح

ریاضت باید عاقلانه و پیوسته و آگاهانه باشد.

خواجه نصیر یک مثالی دارد: زغال خیس که کنار آتش قرار می گیرد، ابتدا خیزی اش کم می شود و خشک می شود و به تدریج گرم می شود و آتش می گیرد و این شعله به تمام وجودش می رسد و در نهایت خودش می شود یکپارچه آتش.

ریاضت قرار است که ابتدا این رطوبت ها را از ما کم می کند و... به تدریج تعشقات را از ما می گیرد.

باید بدانیم چه می کنیم، آگاهانه باید باشد. غذا می خورد و باید هم بخورد، اما پرخوری نمی کند.

حرف می زند و از سر وظیفه هم حرف می زند، اما گاه باید سکوت کند و حرف نزد.

کسی که ریاضت بکشد، به تدریج می یابد که برایش نور و صفا می آید.

تذکراتی از نور و صفا

- برخی این گونه هستند که بر سر و سینه می زنند شدید. که گاه این مشت و سینه را به چکش و سندان تشبیه می کنند. عجیب تغییر می کنند و عجیب می بینند که نمی توانند آرام باشند.

یکی از این افراد که این حال به او دست داده بود، در ماشین که بود، نمی توانست آرام بنشیند و هی پا به ماشین می کوبید.

این احوال گاه باعث می شود که اشعاری عجیب و غریب می خوانند. بعضی از این اشعار، آهنگ خاصی دارد. حضرت استاد نوعاً آن چه که در دیوان اشعارشان هست، از این سنخ است چون نوعاً پس از چله های ایشان است. غم ها و شادی ها در شعر خودش را نشان می دهد.

- گاه همین چهره مادی ایشان از او نور می بارد.

اعنی منطق وحی «، إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» بوده باشد، اقتضای تکوینی نفس به کمال غائی و نهائی خود نائل آید.»

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۷۷ (۱۱) (۱۷، ۱۰، ۱۴۰۱ / ۱۴ جمادی الثانی / شنبه)

«چهل و نه:

آن که چند روزی خود را از هرزه خواری و هرزه کاری، و از گزاف، و یاوه سرائی، بلکه زیاده گوئی و خلاصه از مشتهیات و تعشقات حیوانی باز بدارد، می بیند که اقتضای تکوینی نفس این است که از ریاضت، ضیاء و صفاء می یابد، و آثار او را نور و بهائی است، پس اگر ریاضت مطابق دستور العمل انسان ساز، اعنی منطق وحی «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» بوده باشد، اقتضای تکوینی نفس به کمال غائی و نهائی خود نائل آید.»

بحثی در ریاضت

توضیح دادیم که ریاضت چگونه موجب صفا است. و احوال خور را چگونه به دنبال می آورد. و این که باید خویشتن داری داشت.

بحث ریاضت شرعی

عنوان ریاضت عام است، باید مراقب بود که ما تن به هر نوع ریاضتی نمی دهیم. هر کسی به هر نحوی خودش را به ماوراء بکشانند، این را ما قبول نداریم.

مرتاضان هندی گاه سختی هایی را بر خود تحمیل می کنند، که از جهت شرعی و انسانی درست نیست، اما او را منقطع می کند و به آن سو می کشاند.

ریاضت شرعی را باید خیلی جدی گرفت. آنی که اصول و امهات دینی و قرآنی اجازه دهد. گاه تصریح می کنند که این کار را بکنید. مثلاً دستوراتی که راجع به قضا داده شده است از جانب شارع مقدس یا درباب سخن گفتن یا دیدن و ... این ها را شارع مقدس خودش فرموده است که این کارها را انجام دهید.

از برخی چیزها منع شدم و از برخی چیزها منع نشده است. قواعد و اصول و امهاتی وجود دارد، گاه تصریح شده و گاه تصریح نشده است.

مثلاً شما می خواهید ذکر خاصی داشته باشید، ذکر محتوایش شرعی است، اما مقدارش که ۱۰۰۰ مرتبه باشد، این را که در شریعت نیامده است. این ها را باید چه کرد؟!

آنچه عدش هم در شریعت آمده است، مثلاً ۱۱ بار یا ۳۰۰ بار یا....

تعداد اذکار، یک قواعد کلی دارد که شریعت گفته است: اذکروا الله ذکرا کثیرا.

اگر این باشد، بر همین اساس ضوابطی داریم که سازگار است و بر همین اساس خود پیاده می کنیم.

مثلا در بحث حجاب، یک حد شرعی دارد، اما ۱۰ مورد می توان آن را پیاده کرد.

یک مدلش آنی است که در زنان عرب می بینیم، که مدلش هست آن چه زنان ایرانی بر سر می کنند.

نوع مدل را شارع مقدس نمی گوید، ولی ضابطه ای و قواعد عامی داده است که این را می گیرد.

گاه می گوئیم تصریح است و گاه می گوئیم سازگار است با آن چه شریعت گفته است. که طبق دستور شریعت یک امر مجاز می شود.

ما خیلی از چیزها را داریم که شارع مقدس اجازه داده است، مثلا اعمال روز نیمه رجب، یک نوع ریاضت سنگین است. نماز شب یک نوع ریاضت است. روزه یک نوع ریاضت است. ماه مبارک رمضان و روزه های مستحبی، یک نوع ریاضت است.

آن جوانی که در دوره رسول الله بود، می گفت: من به حقیقت رسیده ام. حضرت فرمود: رسیدن به حقیقت علامتی دارد، علامت تو چیست؟ گفت: شبها به قیام و روزها به صیام، تا جایی که زوزه جهنمیان و تنعم بهشتیان را می بینیم. این روزه ها و نمازها و شب زنده داری ها و اذکار را تعدادهای خاص، جزء ریاضت های شرعی است.

اما آنجا که تصریح نیست، اما جایی باشد که با اصول امهات بسازد. مثلا کار جدیدی که شخص می کند، در شریعت هم نیست، اما امام معصوم علیه السلام می فرماید آن کار را تا یک سال ادامه بده، با این که اصل آن کار در شریعت تصریح نشده بود.

برخی قوت های حاصله از ریاضت غیر شرعی

۱. می تواند دل ها را بخواند.

۲. می تواند در برخی از امور تصرف کند. مثلاً با نگاهش سنگی را بلند کند.

۳. گاه برخی از حقایق عوالم بالاتر را فی الجمله می بیند نه حقایق توحیدی ناب.

۴. گاه مثل ابلیس خیلی از جاها می تواند برود.

این ها چه کاری را حل می کند؟

کم کمش نفسانیت است، و در نهایت به شیطنیت و انانیت است.

هنر این است که انسان قدرت داشته باشد مثل اولیاء الهی که در برابر دشمنش هم از قدرتش استفاده نمی کند. این

نفسانیت نیست. ولی در عمل مرتاضان هندی، نفسانیت است و در نهایت منتهی به شیطنیت می شود.

این موجب کمال نهایی انسان نمی شود. لذا حضرت استاد بر روی شرعی بودن تاکید کردند:

هرزه خواری و هرزه کاری، گزاف و یاوه سرایی و....

این ها نوعاً از این سنخ است.

در عین حال ایشان تاکید می کردند که حق بدن را هم ادا کنیم. ریاضت های مطابق فطرت و عقل و شریعت و این

گونه نیست که از هر نوع ریاضتی استفاده کنیم.

برخی از فشارهایی که می آورند، شریعت تایید نمی کند. خود شریعت تاکید و تصریح می کند که عباداتتان را به گونه

ای انجام ندهید که موجب ملالت شود. بدن را از بین نبریم، عقل را از بین نبریم و...

برخی از این پرگویی ها و پرخواهی ها و پرخوری ها در شرع مقدس آمده است و آسیب هایی جدی دارد.

صمت و جوع و سحر و خلوت ذکر به دوام... این ها اموری است که شریعت بر آن تاکید و تصریح می کند.

صد کلمه در معرفت نفس، کلمه ۸۰

بعد از ریاضت می شود به این کلمه توجه کرد.

«آن که به سیر معنوی خود توجه کند، یابد که: شهود طلعت سعادت و ارتقای به جنت قرب و لقاء و مکاشفات انسانی مراهل همت و استقامت راست، نه صاحب حال موقت را که نصاب نصیب او قیل و قال است.»

گاه انسان کار روحی می کند و می بیند که اثر خوبی دارد. اما ماندگار نیست. اما وقتی تداوم داده شود، می بینیم که آن حال خوش دوام پیدا می کند. این را تعبیر می کنند به اهل حال و اهل همت.

آنی که نتیجه می دهد، صرف احوال خوش معنوی نیست که یکی دوبار بیاید و بعد می بینیم که نیست. کار اصلی آن است که آنقدر ادامه دهیم تا ملکه جان شود، و روال طبیعی اش باشد. وقتی روال طبیعی شد و همیشگی شد، ...

کی همیشگی می شود؟ وقتی که شخص اهل همت شد نه اهل حال.

کار روحی همین ریاضت اولیه که می کشیم، باعث می شود که چشمه هایی از مساله را می چشیم، به تعبیر شیخ اشراق سوانح نوریه را می چشیم. یک کار می کنیم یک حال خوشی دست می دهد، و بعد یک کار دیگری می کنیم کی حال خوش دیگری دست می دهد و... این کافی نیست.

بلکه باید به گونه ای ادامه داد و استقامت بورزد تا بشود جزء جان و در جان بنشیند و خود جان شود به معنای حقیقی.

اگر کسی چهارتا کار کرد، کافی نیست، می شود به عنوان نمونه، اما کی واقعا نورانی می شود؟ وقتی که اهل همت باشد.

همت یعنی: استواری. اگر بخواهد خوب باشد باید آنقدر ادامه پیدا کند تا بشود نتیجه، و آنقدر جا می افتد تا این که بعدها آن قدر سخت نیست. ملکه جانش شده است و به خیلی راحت به مقام حذف نزدیک می شود.

در کارهای درسی، کسی کار علمی سنگین می کند یک نتیجه گرفت، این کار را چندبار می کند و آن قدر تکرار می کند، می بیند که دیگر سخت نیست و خیلی راحت به نتیجه رسد.

آن ها که کار روحی می کنند، گاه می بینند که حال خوش می آید، گاه یک سال هیچ خبری نیست. و این خوب و کافی نیست.

استقامت آن چیزی است که ملاحسینقلی همدانی داشت که گاه گفته اند تا ۳۰ سال استقامت به خرج می داد.

این آن لطف است که باید برسد. کسی که همت کرد، وقتی در برایش باز شود، حقایق را که می بیند، آن حقایق بر جانش می نشیند.

لذا می گویند که خوبست که به برخی داده نشود، بلکه زحمت بکشد و استخوان دار شود و تمام مراتب تقوا را در خودش پیاده کرده است، آن وقت که به او می دهند، تماما بر جانش می نشیند.

کاری که باید کرد این است که باید همت کرد. ملاحسینقلی همدانی کار روحی انجام می داد، اما به نتیجه نمی رسید. تا این که این صحنه را دید که گنجشکی می خواست غذایی را ببرد یا برای ساختن خانه اش چیزی را ببرد، در نهایت بعد از این که دفعات فراوانی آمد، موفق شد آن را ببرد.

اینجا ملهم شدم که باید مکرر در را بکوبیم تا به نتیجه برسیم.

مدت مدیدی باید درگیر بود.

بوعلی در نمط ۹ اشارات توضیح داده است:

ابتدا سوانح می آید که برقی می درخشد. بعد ادامه دهد، تبدیل می شود به سکینه و بعد تبدیل می شود به فناء.

سکینه این است که مدت مثلا چند ماهی می ماند. اگر زیاد ادامه پیدا کند تبدیل می شود به فناء.

بحث سکینه کی حاصل می شود؟ وقتی استقامت بورزد.

دیده ایم کسانی تا لبه اجتهاد رفته اند، نزدیک بود که به اجتهاد برسند، رها کرد، تا رها کرد، برگشت به حالت عادی و گاه بلکه بلید می شوند و قدرت کارهای اجتهادی را ندارد. این زیر سر استمرار نداشتن است.

اهل همت و استقامت است که به مکاشفات و لقاء رب می رسد. و الا غیر از این حالت برقی می درخشد و می رود. باید مناسبت را با خدا زیاد کرد. که تا آنجا باید پیش رفت که انقطاع بالکلیه حاصل شود. این هم جز با همت حاصل نمی شود

انقطاع بالکلیه

امیالی داریم که باید کلا در ما بخواهد. این میل ها را ما گاه جلویش را می گیریم، یک بار گاه دو بار و... اما باید به جایی رساند که کلا آن میل در ما خاموش شود. وقتی این اتفاق افتاد، انقطاع بالکلیه حاصل می شود که در نتیجه انصراف به آن سو حاصل می شود.

بله دریچه جان گاه به دلایلی باز می شود. گاه محیط، گاه شرایط و..

انقطاع از این سو است، اگر ریاضت استمرار پیدا کند، نتیجه اش می شود همت، و نتیجه همت می شود انقطاع و نتیجه انقطاع می شود فناء و لقاء رب.

صفای فراوان نیازمند ریاضت فراوان است.

نفس بندگی کردن خودش قرب است. نفس این که ۴۰ سال مواظبت کردید و خشنودی خدا را جلب کردید، همین خودش برد است.

برخی تا لحظه مرگ فنا را به آن ها می دهند. ریاضت بی دربی متصل و بی انقطاع یعنی همت. خود همین برد است.

جنس ما علوی باشد، مناسبت پیدا می کنیم و آنسویی می شویم. فقط تقیدات فراوانی خورده است.

باید آنقدر قیودات را حذف کرد تا به حقیقت ناب خودش برسد. که در این صورت کار تمام شده است و به مقصود رسیده است.

حقیقت انسان روح مجرد اوست، این عالم، عالم بی مانع است، که اگر به مرحله تجرد برسیم، به حقیقت خود رسیده ایم ...

مثال زغال را زدیم که اگر به آتش نزدیک شود، رطوبتش کم می شود و کمی آتش می گیرد. اما اگر زغال را در همین مرحله از آتش دور کنیم، دوباره سرد و خاموش می شود.

انسان قیوداتی دارد و باید تک تک این قیودات را حذف کرد. تا به جایی برسد که بی دغدغه است.

انسان باید پیش از این یک عقلانیت هم در خودش ایجاد کند تا بتواند در سلوک به موفقیت دست یابد. که وقتی می بیند به نتیجه نمی رسد، عقلانیتش به او کمک کند تا به نتیجه برسد. و...

«آن که به سیر معنوی خود توجه کند، یابد که: شهود طلعت سعادت و ارتقای به جنت قرب و لقاء و مکاشفات انسانی مراهل همت و استقامت راست، نه صاحب حال موقت را که نصاب نصیب او قیل و قال است.»

علامه طباطبایی می فرمود: کل دین یک ریاضت شرعی است از ابتدای بلوغ تا لحظه مرگ.

بدانیم که ریاضتی که می کشیم و همتی که به خرج می دهیم، تبدیل می شود به مقامات نورانی برای ما.

برخی را می گویند: خواهی رسید. و او همت می کند و رها می کند تا برسد.

برخی را می گویند: خواهی رسید، اما و اگر....

برخی را می گویند: خواهی رسید و در بین راه به او مکاشفاتی هم می دهند، اما گاه بر او تشر می زنند.

...

اگر کسی شور و عشق نسبت به حقایق برایش جدی شده باشد، شب و روزش را دگرگون می کند و خوابش را از او می گیرد.

استمرار ریاضت

۱. یک طرح در شریعت هست، به نام چله. که در کلمه ۸۶ حضرت استاد به آن می پردازد. کسانی که چله را

خوب اجرا می کنند، به تجربه نتایج بسیاری دیده اند. البته چله ابتدا سوانح روی می دهد.

۲. استمرار یک سال. بیانی امام باقر علیه السلام دارند در اصول کافی که هرگاه کاری را شروع کردی، یک سال

ادامه بده.

۳. برخی از دستورات شریعت هست که تا آخر عمر است. مثل نماز شب. که این نماز شب، صحبت یک شب و

دو شب و یک سال و ده سال نیست، بلکه صحبت تا آخر عمر است. بسیاری از دستورات شرعی ما چه

واجبات و چه مستحبات و چه محرمات و مکروهات، ادامه دار و تا آخر عمر است.

فقط یک کاری کنیم: گاه حرف بشنویم تا از سطح اول شریعت در برویم. حرف هایی در شریعت آمده است که انسان

اگر بشنود، می فهمد که کارهای شریعت را باید باطنی تر انجام داد. جسته جسته و آهسته آهسته، باطنی تر کنید،

ببینید نتیجه چه می شود.

دیده ام برخی از آقایانی که به نتیجه رسیده اند، اذکار را رها نمی کنند، بلکه به شکلی خاص اذکار را ادامه می دهند

و بلکه با آن لذت می برند.

نماز هم یک فلسفه اش این است که وقتی به اوج رسیدی، بعد از آن لذت میبری.

بنده خدایی یک مقامی داشت، ذکر نمی توانست بگوید، و فقط توجه می کرد، از او پرسیدند که ذکر چیست؟ گفت:

قوت و غذای من در نماز است. یک سرش به خدا و یک سرش اینجا است.

اهل همت.... همان حالت شهود در نماز دارند. بسیاری را دیده ام که می گویند: در نماز شهود پیدا کرده ایم که قوت

و غذای کل برنامه های ما شده است.

برخی چیزها یک حبل متصل به حضرت حق است. قرآن یکی از آن هاست. قرآن از آن هایی است که هیچ وقت

نباید قطع شود. نماز چیزهایی است که نباید قطع شود. این ها را اتصال دهید.

همین ها ذکر هستند، که به تدریج تبدیل می شود به چیزهای دیگر که توجه قلبی و اتصال باطنی لب و مغز ذکر است.

پس اولاً ریاضت که موجب نور و صفا است. اما ریاضت مستمر لازمه اش ملاقات رب است.

اهل جذبه حسابشان جداست که بدون جذبه می توانند به لقاء برسند.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۷۸ (۱۲) (۱۴۰۱، ۱۱، ۱) / ۲۸ جمادی الثانی / شنبه

قبض و بسط

برای دل در هر ساحتی، حتی مسایل سلوکی هم مطرح نباشد، بلکه در مراحل اولیه ایمانی هم باشد، برای قلب اقبال و ادبار هست.

للقلب اقبالا و ادبارا

گاه برخی مطالب خیلی خوش بر دل می نشیند و گاه نه.

گاه دل خیلی خوش پیشرفت می کند و گاه نه.

امیرالمومنین می فرماید هر وقت اقبال دارد به کارهای عبادی پرداز و هرگاه ادبار دارد به واجبات اکتفا کن.

وقتی قبض است، انسان می گوید: چه شده که این گونه شدم؟

وقتی قبض آمد، دل اجازه مکاشفه و احوال خوش نمی دهد. و گاه انسان احساس می کند که سقوط کرده است. یک

نوع قبض شدید است. اما چون سالک است، ولی هست، قبض یعنی: انفتاح نیست. احوال خوش نمی آید.

۱. قبض به حسب اعمال

گاه انسان خلاف می کند و این باعث می شود که قبض برای انسان پیش می آید.

این از یک جهت نعمت است که به او خبر می دهند که تو با دست خودت، خودت را این گونه کردی.

خداوند گاه نمی گذارد شخص بفهمد که این را می گوئیم استدراج، که خدا رهايش می کند و کاری به او ندارد که جلو برود!

اما این که انسان متوجه شود که خلاف می کنم و خبری نیست، این خودش نعمتی است. اما اگر کسی این گونه باشد و خبری نباشد، علامت آن است که گرفتار استدراج شده است.

این که حضرت یونس کوتاهی کرد، در دام نهنگ افتاد.

بنده خدایی می گفت: چندماه حال خوشی داشتم. با یک طلبه بحث می کردم و او حرفش حق نبود و من جواب دادم و در عین حال کمی تندروی کردم، تا تندروی کردم، دیدم تمام آن حالات خوش رفت.

این تلنگری است به او که تو در این مقام نباید این گونه باشی و این نعمت الهی است.

گاه قبض به حسب اعمال است. که انسان گاه می فهمد.

مومن همیشه تا چنین چیزی پیش می آید، باید به خودش تلنگر بزند که چه شد من این گونه شدم؟!

این به حسب اعمال غلط است، گاه به حسب احوال شخص است و لزوما ممکن است گناه سبب قبض نمی شود.

درباره بلعم باعورا خداون می فرماید:

«وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ»

گاه خداوند انسان را گرفتار مصیبت هایی می کند که به تدریج مشاهداتش کم و کم می شود و به تدریج از او می گردد.

۲. قبض به خاطر عدم آمادگی

گاه سالک قرار است به مرحله ای برسد، اما او آمادگی رسیدن به آن مرحله را ندارد. چاره اش این است که او را آنقدر پشت در نگاه دارند تا بتواند آمادگی پیدا کند.

گاه به صورت برقی یک لحظه می دهند، و دیگر به او نمی دهند. چون آمادگی ندارد. این باعث می شود که یک قبضی برایش پیش می آید. او باید خودش را آماده کند.

۳. قبض امتحانی

گاه می خواهند امتحان کنند که آیا می خواهد یا نمی خواهد؟ تشنگی او را امتحان می کنند؟

۴. قبض تنفسی

گاه به شخص تنفس می دهند. چون شخص حال و مقامی دارد و پی در پی به او کشف می دهند که اگر ادامه پیدا کند، او می سوزد. کمی به او تنفس می دهند، خودش نمی داند، مثلاً بدنش یا روحش کشش کشف های بعدی را نداشت.

این انواع قبض هایی است که وجود دارد.

قبض برای ماندن نیست، بلکه برای عبور است.

فواید قبضی

۱. تشنگی.

وقتی به انسانی که می خواهد، ندهند، تشنگی ایجاد می کند. تشنگی از یک جهت خودش رسیدن است. با توجه به این مساله که واضح باشد که قطعاً رسیدن نیست.

برخی حالت تشنگی را در خودشان ایجاد می کنند که به لحاظ اندیشه های باید جوری حل و هضم کنم تا باعث شود تشنه شوم. در هرجایی تشنگی می خواهیم. تشنگی است که انسان را به کار مداوم و سنگین می کشاند. کسانی که تشنه شدند، خوب گرفتند و قدردان است. بلد است که بگیرد و نگاه دارد.

۲. مقدمه بسط بعدی

چون در قبض سوز و اشک و آه و ناله زیاد می شود. دارد مقدمه چینی می کند تا او به مرحله بالاتر و بسط بهتری برسد. آه و اشک و ناله باید بیاید. مقدمه بحث های معنوی بسان...

انسان باید توجه داشته باشد که در سوز و اشک و ناله زیاده روی نکند به گونه ای که او را از سلوک بیندازد. از خودش اشک ناب بگیرد. بگوید که نیازمندیم. اشک که می آید، دل سنگ را آب می کند.

۳. شماتت نفس

یکی از مشکلات جدی در سلوک، انانیت است. اگر شرایطی پیش بیاید که بفهمیم خیلی بدیم. یکی از علمای ربانی رفتند پیشش که در حال قبض بود. تقریباً مدت ۴۵ دقیقه نزدشان بودیم، تماماً داشت خودش را می کوبید.

بنده خدایی می گفت: کسی که گرفتار انانیت بود در خواب ماری به دور گردنش پیچیده است، او گاه خسته می شد و آن مار را می کوبید زمین و گشت و گاه باز خسته می شد و آن را می کوبید زمین.

کسانی که حواسشان جمع است، وقتی آن را می کوبند، نمی گذارند دوباره برگردد.

حافظ:

یک نکته ات بگویم خود را نبین که هستی!!!

سلاک می بینند که حتی تتمه شهوت و نفسانیت آن ها را اذیت می کند و

هر کسی در مقام خودش است، این تتمه ها،

مثلاً می گویند: در مکاشفه زلالمان می بینیم که یک تیرگی در کار هست. در کشف هم به او نشان می دهند.

به شخصی در مکاشفه رجبیه نشان دادند در مکاشفه که جان تو این گونه است و همه تیرگی ها چسبیده و محکم و لجن بر دلش بود. لذا این شخص فهمید که این سال، سال استغفار من است.

ماه رجب برای همین هاست، چرا اینقدر استغفار در این ماه آمده است؟

رجب و شعبان و رمضان، باید با استغفار باشد.

بیزاری از نفس، معنای واضحی دارد. که از دلش حرکت و خیر و پاکی و صفا بجوشد. قصد این نیست ...

این شماتت هم یکی از فواید قبض است.

۴. ایجاد آمادگی

که کمک می کند که ادب مع الله را درست کند، ناپاکی ها را کنار بگذارد.

آن یکی آمد در یاری بزد *** یار گفتش کیستی ای معتمد

گفت من، گفتش برو هنگام نیست *** بر چنین خانی مقام خام نیست

بنده خدایی به او نشان دادند به خاطر یک بی احترامی به همسرت، تو را بیست سال عقب انداختیم.

باید بیست سال بلکه پنجاه سال هم پشت در بمانیم تا آماده شویم.

لذا قبض زمینه پخته شدن است.

۵. بسط عمیق تر

این قبض ها باعث می شود که بسطی که بعدا دست می دهد، آن بسط عمیق تر شود.

چنین قبضی به تعبیر حضرت استاد، دیرتر بدهند اشکالی ندارد، فقط بدان که پخته تر و عمیق تر می دهند.

حضرت استاد تعبیری دارند که خواهیم خواند.

۶. قدردان قبض و بسط

وقتی به او ندادند چندماه و وقتی که دادند، قدردان است، چون به او نداده بودند، اما وقتی بعد از سختی و زحمت به

او دادند، ارزش آن را میداند.

۷. رسیدن به توحید.

معطی و قابض و موصل را می فهمد که کیست. می فهمد که قابض اوست و باسط همه است. می فهمد کسی که قبض

می کند اوست، اعطا هم می کند، اوست.

نکته ای قرآنی

بحث قبض معنایش این است: پشت در ماندن در انتظار. می خواهد برود، ولی راه باز نیست. حالت انتظار دارد، می خواهد برود، اما نمی شود. این قبض باید با این حال هم، همراه باشد. می خواهد برود اما در باز نیست. این که اگر قبض روی داد و به او ندادند و برگشت و پشت در نماند، که سالک نیست.

این حال و حس را باید داشت که وقتی به او نداند، پشت در باید بماند و آن قدر در بزند تا به او بدهند.

« روز جمعه اول ماه ذی القعدة ۱۳۹۲ هـ - ق، که باز شروع به اربعین کلیمی کرده بودم، در قبضی عظیم به سر می بردم. به محضر مبارک جناب استاد علامه طباطبائی (شرف الله نفسه القدسیة) تشرّف حاصل کردم و عرض کردم در قبضی عظیم افتاده ام، چیزی بفرمایید تا از آن رهایی یابم و بسطی روی آورد.

در شب دوم آن ماه، بحمد الله حضورم خوب بود و بسیار بی تابی داشتم و به توجّه نشستم، پس از چندی مختصر روشنائی آمیخته با تاریکی مشاهده کردم، معلوم شد که مراقبت تاریک است و صاف و زلال نیست. در صبح دوم این اربعین دوبار خودم را در حال توجّه بسیار نورانی دیدم، و در همان حال می گفتم:

«الحمد لله، معلوم است که مراقبتم خوب است». [که این نشان می دهد به سمت بسط می رود].

هزار و یک کلمه، ج ۵، ص: ۲۶۷

دستور: ای عزیز، در حال قبض، ذکر «یا باسط» به عدد اسم «قابض» بسیار نافع است که بسط می آورد؛ چنان که جهت حلّ باید به عدد عقد خواند، و جهت عقد باید به عدد حل. به نکته ۵۰۴ کتاب هزار و یک نکته ما رجوع بفرمایید.

ای عزیز، در قبض صابر باش که آب را برای تشنه آفرینند؛ همان گونه که تو تشنه آبی، خود آب هم تشنه توست. این حقیر گفته است (دیوان، ط ۲، ص ۴۰۴):

بی‌شمر [بی‌شمار] اسم حق همی این سمت
اقتضا کند

غافر و تائب آمدند طالب مذهب از ازل

گدا خدا کند خدا گدا گدا کند

تشنه به سوی آب و خود تشنه تشنه است آب

عارف رومی در مثنوی معنوی چه نیکو فرموده است:

کرد ما را عاشقان یکدگر

حکمت حق در قضا و در قدر

آب می‌نالد که کو آن آب خوار

تشنه می‌نالد که کو آب گوار

تا بجوشد آبت از بالا و پست

آب کم جو تشنگی آور به دست

[استاد: معتقدم تشنگی به دست آوردن خودش یک شیوه رسیدن به نتیجه است.]

وانگهی، به قول خواجه حافظ:

که خواجه خود صفت بنده پروری داند

تو بندگی چو گدایان به شرط مزد مکن

صابر باش که اگر دیر شود، مسلماً دروغ نخواهد شد؛ قوله (سبحانه) **وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ** (المدثر، آیه ۸). زود زود
نمی‌دهند تا کم‌کم ظرفیت حاصل شود. ببین که شیخ فرید الدین عطار در منطق الطیر چه نیکو گفته است:

شد به صحرا دیده پر خون دل دو نیم

شیخ مهنه بود در قبض عظیم

گاو می‌بست و از او می‌ریخت نور

دید پیر روستایی را زدور

شرح داد آن حال قبض خود تمام

شیخ سوی او شد و کردش سلام

از فرود فرش تا عرش مجید

پیر چون بشنید گفت ای بو سعید

نی به یک کَرّت به صد کَرّت مدام

گر کنند این جمله پر ارزن تمام

دانه ارزن بسی سال هزار

ور بود مرغی که چپند آشکار

هزار و یک کلمه، ج ۵، ص: ۲۶۸

مرغ صد باره ببرد از جهان

ور ز بعد آن که تا چندین زمان

بو سعیدا زود باشد آن هنوز

از درش بویی نیابد جان هنوز

طالب صابر نباشد هر کسی

طالبان را صبر می‌باید بسی

علاوه این که کسانی که دیرتر می‌گیرند پخته‌تر می‌شوند و بهتر و برتر می‌گیرند. برخی را می‌شناسیم که زود راه
برایش باز شده است، و لکن اکثر حرفهای او ساحلی است نه لجه‌ای [عمق دریا را ندارد، بلکه ساحلی است.]. اما
برای جناب آخوند ملا حسینقلی همدانی پس از بیست و دو سال راه باز شده است و چه اهل راز شده است. به نکته
۶۴۱ کتاب هزار و یک نکته این کمترین توجه بفرمایید:

مرحوم آخوند مولی حسینقلی همدانی (رضوان الله تعالی علیه) در حکمت از شاگردان مرحوم حکیم متأله ملا هادی
سبزواری است، و در عرفان و سیر و سلوک از شاگردان مرحوم سید علی شوشتری. جناب آخوند ملا حسینقلی بعد
از بیست و دو سال سیر و سلوک نتیجه گرفت و به مقصود رسید. و خود آن جناب گفت: «در عدم وصول به مراد
سخت گرفته بودم تا روزی در نجف در جایی (گویا در گوشه ایوانی) نشسته بودم، دیدم کبوتری بر زمین نشست

و پاره نانی بسیار خشکیده را به منقار گرفت و هر چه نوک می‌زد خورد نمی‌شد، نان را ترک گفت و پرواز کرد و برفت؛ پس از چندی باز گشت، به سراغ آن تکه نان آمد باز چند بار آن را نوک زد و شکسته نشد، باز برگشت و بعد از چندی آمد و بالأخره آن تکه نان را با منقارش خورد کرد و بخورد، از این عمل کبوتر ملهم شد که اراده و همت می‌باید.»

[از قبض و بسط نباید ترسید، بلکه این ها زمینه است و حس انتظار که دارم می‌روم و می‌خواهم برسم، اما نمی‌شود، خودش ارزشمند است.]»

الهی نامه، ص ۸۰

«الهی یا قابض و یا باسط! جزر بحر مدّ را در پی دارد و محاق قمر بدر را و ادبار فلک و عقل اقبال را و قوس نزول صعود را؛ قلب حسن در قبض است و امیدوار بسط است.

الهی از قبض شاکی نیستم که در مصحف عزیزت قبض را بر بسط مقدم داشته‌ای و الله یقبض و یبسط و الیه ترجعون فرموده‌ای، و نمایندگانت در مناجات‌ها به تاسی کلامت یا قابض و یا باسط گفته‌اند.

الهی حسن در قبض صابر است که قبض و قضا و جمع و قرآن باهم‌اند و بسط و قدر و فصل و فرقان باهم، اگر یوم الجمع نباشد یوم الفصل کدام است، و اگر قضا نباشد قدر کدام، و اگر قرآن نباشد فرقان کدام، و اگر قبض نباشد بسط کدام.»

بسط

وقتی بسط دست داد، انسان خودش را در معرض قرار دهد. که «ألا ان لله فی ایام دهرکم نفحات الا فتعرضوا لها»

وقتی موقعیت پیدا شد، انسان با عقلانیت خودش را در معرض قرار دهد.

وقتی انسان می‌تواند خوب بنشیند و حالت ادب مع الله داشته باشد و... سعی کند خودش را در آن حال نگاه دارد و خودش را زود از آن حال خارج نکند.

وقتی بسط میدهند، نباید فشار آورد.

در عین حال از این فرصت باید استفاده کرد. و مواظب باشد که موانع بسط برایش پیش نیاید تا قبض به سراغش نیاید دوباره.

بعضی از توفیقات در حوزه علمیه داریم، که اگر از آن در برویم، معلوم نیست که دوباره دست دهد.

برخی از این ها بر وفق و مراد ما است. بعضی از کارهای روحی الان می توانیم بکنیم. اگر دوست خوبی داریم که هم نفس ماست، استفاده کنیم.

برخی را دیده ام که بین الطلوعین گوشی همراهش را در می آورد و پیام ها و اخبار را بررسی می کند؟!

این درست نیست و آن وقت، وقت این کار نیست.

باید مراقب باشیم تا بسط از ما گرفته نشود. ناشکری و ناسپاسی نشود.

جالبست: قبل از بسط که در قبض بود، اشک و آه و ناله داشت. الان هم اشک و سوز دارد، اما این از سر ذوق و شوق وصال است.

مثل مرغ که وقتی از چمن محروم است می خواند. وقتی هم که می رسد به چمن بیشتر می خواند.

باید دست به کار بود، کسانی که اهل همت هستند و می رسند، وقتی رسیدند، ادامه می دهند. و دست از کار نمی کشند.

راه های تحصیل تشنگی

گفته اند در دعا این ها را بخواهید: که همین خواستن تشنگی می آورد. از خدا بخواهد این خواست تشنگی می آورد.

یکی حرف بشنود، تشنگی می آورد. یکی بزرگان را ببیند و احوالشان را بشنود و بخواند، تشنگی می آورد.

خیلی از جوان ها را دیده ام که وقتی زندگی نامه بزرگانی مثل آیت الله بهجت یا آیت الله حسن زاده را می خوانند، برایشان تشنگی می آورد.

بسیاری از کسانی که در فلسفه صدرایی کار کرده اند، اهل شهود شدند. چون این فضا برایشان تشنگی ایجاد کرده است. وقتی پشت در رسیدیم باید تشنگی پیدا کنیم وقتی هم رسیدیم باید تشنگی را داشته باشیم.

بدهند، دادند، ندهند، ندادند. ولی من تشنگی خود را باید داشته باشم.

تعبیری که از حضرت رسول الله خطاب به ابوذر آمده است در باب نماز، که او دق الباب خدا را می کند و بدان که نمی شود کسی دق الباب خدا را بکند، و او در را باز نکند.

حرف باید شنید تا تشنگی بیاید.

خدا را شکر می کنیم که در حوزه علمیه قمی هستیم که حقایق عرفانی، سلوکی - حکمی - که اصلش قرآنی - روایی به عنوان کتب درسی ماست.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۷۹ (۱۳) (۸، ۱۱، ۱۴۰۱ / ۶ رجب / شنبه)

مقام اول: دستورالعمل های حضرت استاد را مطرح کردیم.

مقام دوم: مبانی و پایه های سلوکی حضرت استاد را بیان کردیم.

مقام سوم: نکات و تجربیات سلوک

که گاه تجربیات خودشان است و گاه دیگران چیزی را گفته است و ایشان هم پذیرفته است.

معمولاً چیزهایی است که خودشان پذیرفته اند. چیزی بوده است که برای خودشان بوده است و در زندگی شان بوده است. به صورت قاعده علمی در آمده است.

البته سر سفره دیگران نشسته اند، سر سفره وحی و شریعت نشسته اند، تجربیاتی که داشته اند، زبان می دهند و آن را بیان می کنند.

۱. اصل ریاضت تأثیرش چیست را توضیح دادیم.

۲. استمرار در ریاضت و همت

۳. قبض و بسط که در احوال ایشان بود و توضیحاتی که داده بودند.

۴. تأثیر اوقات و امکانه در سلوک

ایشان به این شهودات رسیده است، چون خودشان هم عالم دینی هستند، هم عالم حکمی و عرفانی هستند، قدرت تحلیل و توضیح دارند. توضیحاتی ایشان داده است که جا دارد به این ها توجه کنیم. که فهم برخی از متون دینی به آن ها بند است.

رساله ای که حال و هوای مفتاح فلاح را مشخص می کند.

در فصل ۵ رساله نور علی نور در ذکر و ذاکر و مذکور، اصل وقت و مکان در سلوک توضیح داده است. ..

جای بررسی دارد از این دست کارها، که نیاز به تبیین و تحلیل دارد. برای فهم اسرار شریعت و اسرار سلوک

ما گاهی به ایام توجه می کنیم: رجب، شعبان، رمضان. گاه به روز یا شب خاص توجه ویژه داریم.

این هم دلیلش این است که خود زمان اثر دارد در سلوک.

مکان هم خیلی اثر دارد. برخی از مکان ها روح دارد. خیلی حس دارد و انسان را می کشاند.

حتی برخی از امکانه، مرکز ثقل احوال است.

باید این ها را بررسی کرد. مثلاً در مورد مسجد این توضیحات آمده است: چی است که تأکید می کنند که مسجد زیاد

بروید. در آنجا نماز بخوانید. یا مسجد الحرام چیست؟ یا در کنار مزار اهل بیت چگونه است؟

بنده دیده ام برخی از آقایان عرفا، جایی که برایش احوال زیادی روی داده است، برایش شرافت دارد. این یک چیز

است، گاه چیزی است که باعث این احوال است.

حضرت یک بابی را باز کرده اند در باب تأثیر اوقات و امکانه در سلوک.

۴. تاثیر اوقات و امکنه در سلوک

ابن الوقت یعنی هر زمان وضعیتی دارد که آن وقت را باید در یابد که وقت استغفار و توبه یا سجده یا دعا است. می داند که الان در چه وضعیتی است و چه کاری باید بکند.

اب الوقت، کسی اس که بر اوقات مسلط است و وقت تابع اوست. بدترین وقت هم باشد، او می تواند کار خودش را بکند.

«فصل پنجم در بیان اوقات و امکنه دعا

اوقات را در تأثیر دعا و احوال داعی [دعا کننده

باید این ها را فهمید و عمقش را فهمید. برخی این ها را تعبدی می فهمند، گرچه تعبد خوبست، ولی در دلش چیزی هست که باید آن را دریافت. هم از راه شریعت و هم از راه تجربه های شخص می تواند به این ها دست پیدا کند.، دخی بسزا است و اگر ابن الوقت و بالاتر از آن أبو الوقت شده ای طوبی لک و حسن مآب.

هستند کسانی که وقت ازایشان می رود و هیچ استفاده نمی کنند. ما الان قدر نعمت هایی هستیم که قدرش را نمی دانیم.

شرایط مناسب طلاب در قم

ما الان طلبه هستیم و در قم، خیلی چیزها می شود استفاده کرد. خیلی کارها می شود کرد. الان در محیط هایی هستیم که خیلی خوش است و باید بدانید چگونه از آن استفاده کنید.

شرایط خوش ایرانیان

بنده خدایی می گفت که ما در یک کشور فرنگی رفتیم، در حسرت یک اذان بودیم. الان در ایران غرق این نعمتیم. بنده خدایی می رفت مساجد، و حظ خودش را از آنجاها می برد. درباره ماه رجب و شعبان و رمضان که گفته اند، واضح است، چرا استفاده نمی کنیم. حداقل یک حرکت انجام دهیم.

بنده خدایی می گفت: من که می توانم حداقل یک قدم بردارم. مثلا یک دعایی از ماه رجب را انتخاب می کنم و ملتزم می شوم.

این دعای توقیع شریف کم چیزی نیست! ای کاش برای تمام سال قرار داده بودند. چقدر نکات خوش و زیبایی دارد.

وقت شب

مطلقا شب را در ادعیه و اذکار و خلوت و فکر شأنی شایان است. لیل غیب است و انسان را به غیب و باطن می کشاند و می رساند.

با این که فضای مدرنیته اثر کرده است و حتی شب را از شب بودن از ما می گیرد. حتی با همین صورت مساله، احساس می کنیم که در شب به شکلی است که تمام تب و تاب های روز شب فروکش کرده است. البته دست خودمان است که با همین فضا می توانیم شب را نگاه داریم و شب اصلی را حفظ کنیم.

تا روز است، درگیری های ظاهری داریم و مشغول می شویم. تا تشکیل می شود، غرق بیرون هستیم. یک دفعه فروکش می کند می رویم درون و ما هستیم و خودمان و خدا. ما می مانیم و وراء و باطن عالم. این را حس می کنیم که داریم ..

شب همینی که هست، تا هنگام صبح که خداوند تشریع کرده است نماز صبح را. بنده خدایی می گفت: اگر شریعت هیچ نگفته بود جز تشریع نماز صبح، کافی بود. از یک جهت نماز صبح جزء روز است و در عین حال جزء شب حساب می شود. در همین مفتاح الفلاح آمده است. هم شب است و هم رزو در روایات آمده است.

استاد: ولی هنوز شب است و آرامش و تاریکی. حتی برق را هم روشن کنیم، حسمان نسبت به خارج، تاریکی است. تا این می شود، شریعت یکجا را واجب کرده است که باید نماز صبح بخوانید. خصوصا که تاکید می کنند نماز صبح را اولش بخوانید. همین کار یعنی: لبی تر کرده است از عالم غیب.

باز ما را درگیر کرده است.

اما بعدها نماز شب، بین الطلوعین و....

اما برخی احوال دیگری دارند مثل رسول الله، که کمی می خوابید و بلند می شد و نماز می خواند، کمی می خوابید و باز بلند می شد و دو رکعت می خواند...

شریعت شب را برای ما خیلی معنی دار کرده است. با تشریعات نماز صبح و نماز شب و بیداری بین الطلوعین و.... آداب پیش از خواب و...

شب گویا این کار را می کند که انسان در شب آن سویی می شود. شب غیب است و انسان را به سمت باطن و غیب می کشاند.

وقتی است که اثر دارد و سرّ اثرش هم چیست؟ رفت و آمد روز گرفته شده است و در خودش آرامش و خلوت خوابیده است.

یکی از چیزهایی که باید به آن برسیم، وقت خلوت درست کردن است. ما باید تلاش کنیم که برای خودمان وقت خلوت درست کنیم. مثلاً وقتی به امام رضا تشریف پیدا می کنید، یک هفته چگونه هستید؟ خودشان می گویند یک حالت خاصی است. چون یک خلوتی ایجاد شده است.

شریعت برای ما خلوت ایجاد می کند. شب برای ما خلوت است و اصلاً خلوت هست.

خلوت ایجاد کردن، خیلی مهم است.

حتی بعضی در غوغا بلد هستند که برای خودشان خلوت ایجاد می کردند. مثل شهید مدنی که برای ائمه جمعه سخنرانی کند. برخی فکر می کنند که من وسواس دارم حین شروع نماز. اما من که وقت خلوت ندارم، اما ابتدای نماز می خواهم به خدا وصل شوم، یک وقت خلوت درست می کنم قبل از نماز تا بتوانم با خدا وصل شوم.

بنده دیدهم برخی از بزرگان قبل از این که وارد نماز شوند، چند دقیقه رو به قبله بنشینند، و بعد نماز بخوانند.

لیل غیب است و انسان را باطن می کشاند.

بعضی از مشایخ [ظاهرا علامه طباطبایی] از استادش [ظاهرا مرحوم قاضی] حکایت کرد که گفت: خداوند سبحان می‌فرماید: اللَّيْلُ لِي.

حق تعالی فرموده است: **انَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلاً. اِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحاً طَوِيلاً** [۱۲۸] (مزمّل: ۷-۸). [شب اثر بیشتری دارد. به قرینه ان لك في النهار سبحا طويلا. در روز رفت آمد طولانی است، اما شب آرامش دارد. درست است که در شب سختی بلند شدن دارد، ولی اثرش بیشتر است.]

روز بر اثر کسب معاش و تحصیل معاد و تزاوّل هرکس در حرفه و صنعت و شغلی که دارد فراغ بال داشتن دشوار است مگر برای اوحدی از افراد که مظهر اسم شریف یا من لا یشغله شأن عن شأن می‌باشد که ضابط جمیع حضراتست و او را حضرتی از حضرتی باز نمی‌دارد به تحقیقی که در فصّ اسحاقی «فصوص الحکم» به منصّه ظهور رسیده است.

اما شب هنگام انزوای از خلق و انقطاع از مشاغل روز است که انسان را به خلوت و وحدت می‌کشاند و خلوت و وحدت به توحّد می‌رسانند، و تا انسان را به خلوت و وحدت می‌کشاند و خلوت و وحدت به توحّد می‌رسانند، و تا انسان به توحّد نرسیده است به ادراکات عقلی و سیر انفسی نائل نمی‌گردد که تعلّق با تعقّل جمع نمی‌شود.

اگر کسی می‌بیند که همه اش درگیر است، اما سعی کنید که درگیری را در خلوت بیاورید. مثل آیت الله مدنی. می‌شود کثیرالدعا بود. خدایا برای من بر طرف کن، حل کن، مشکل دارم و... شما درگیر مسایل روز زیاد هستید، کثیرالدعا باشید که ای عیسی حتی بند نعلینت را هم از من بخواه!

این همان چیزی است که وقتی انسان در کثرت غرق است، راه‌هایی را پیدا کند که او را به خلوت می‌کشاند. درست مثل روز قیامت، آن غوغایی که هست، ارتباطم با خدا قطع می‌شود؟ خیر. من غرق خدایم، همه دارند خدا را می‌بینند، همه هم دارند محشور می‌شوند. سعی کنید راه‌هایی را طی کنید و برای خودتان خلوت پیدا کنید.

و ما هر چه را که ادراک می‌کنیم از حیث احدیّت وجودی خود ادراک می‌کنیم نه با تفرّع بال.» احدیت وجودی یعنی تمرکز و توجه وجودی و...

بهترین راه توجه وجودی است.

از چه راهی می‌توان رسید؟ بهترین حالتش بهره‌گیری از شب است.

«رساله نور علی نور در ذکر و ذاکر و مذکور، ص: ۵۷

و سیر نفس به تعبیر علامه ابن فنّاری در «مصباح الانس» (ص ۲۹۵ ط ۱) عبارت از تلبّس نفس به احوال متعاقبه است و این احوال و اردات نوری است که عائد نفس مستعدّ صافی سائر می‌گردد، و شب را در صفای نفس و عروج آن دخیلی تمام است سبحان الّذی أُسری بعبده لیلاً [۱۲۹] حکم روی وصف عنوانی عبد رفته است. **وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدُ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا** [۱۳۰] (اسراء: ۲ و ۸۰). نکته ۴۸۳ «هزار و یک نکته» در این مقام مطلوب است. [۱۳۱]

آیات و روایات در حثّ و ترغیب در خلوت و تهجّد شب و استغفار اسحار بسیار است. آن نیکبختی که در ورطه من کیستم افتاد به دنبال درمان دردش می‌رود و به نگهداشتن برنامه و یافتن استاد و دل به دست آوردن چاره خود می‌کند و چنین کس را با شب انس سرشار است که صاحب‌دل است و طالب دیدار است.

شب دیوانه دل را ندیدی

ز دل بسیار گفتی و شنیدی

که تعریفش برون از حد و رسم است

شب دیوانه دل یک طلسم است

گشایی این طلسم بو العجب را

ادب کردی چو نفس بی‌ادب را

چو شب آید نخواهد در پیش روز

دل دیوانه رند جهانسوز

که شب خو کرده با بالین و بستر

بود آن مرغ دل بی بال و بی پر

چو می بیند جمال حسن مطلق

به شب مرغ حق است و نطق حق حق

شب او خوشتر از صبح بهار است

دلی کو بلبل گلزار یار است

نماید سورت و اللیل را لمس

شب آید تا که دل در محق و در طمس

بتابد بر دل پاک از تباهی

شب آید تا که انوار الهی

خوشا اندر سحرها خلوت ذکر

خوشا صوم و خوشا صمت و خوشا فکر

مناسبات زمانیّه

ماه رمضان یک شب قدر دارد که به اندازه یک عمر است. ماه رضائی است که در آن قرآن نازل می شوید. ..

در نظام عالم هم در این ماه ها، بعضی اوقات ماه رحمت و مغفرت است. ان چه رسول الله درباره ماه رمضان فرمودند:

قد اقبل الیکم شهر الله...

ماه رجب را می گویند: اصْبَّ که ماه ریزش رحمت الهی است.

ما سالمان را چگونه می بندیم؟ سال قمری با اول محرم و سال شمسی را با اول فرودین می بندیم.

به نظر تان سال معنوی از کی است؟ در روایات آمده است شب ۲۳ رمضان است. نامه اعمال سال گذشته و اعمال سال

آینده.

بعد می آید هفته به هفته، شب جمعه و روز جمعه. بعد می آید در شبانه روز که وقت دارد. قبل از اذان صبح تا بین

الطلوعین.

در شبانه روز یک وقت خاص داریم.

در هفته یک وقت خاص داریم.

در سال هم یک وقت داریم که شب قدر است که سال حقیقی و انسانی این است. سال نامه اعمالی این است که چه کردم با خود. سال این است، لذا ببینید در روایات آمده است: اول سال، شب قدر است.

در مفاتیح اعمال اول ماه رمضان آمده است. آن برای اول ماه رمضان نیست، بلکه برای شب قدر است. اعمال شب یا روز اول ماه آورده است که: در اول سال بخوانید. اول سال کی است؟ علماء گفتند اول ماه رمضان است. اما اول سال شب قدر است و در روایات هم آمده است. اینجا باید رحمت حق نازل شود.

این رحمت از رجب شروع به نزول می کند. ماه رجب ماه خداست و ماه شعبان ماه رسول خدا است و ماه مبارک رمضان ماه امت من است. یعنی همان غفرانی که باید باشد. از توحید باید شروع شود و برود در شعبان و بعد در رمضان. که در رمضان هر شبی می بخشند تا شب قدر که

شب قدر خودش را کشانده است تا رجب که ماه اصْب است. این یک معنی.

تعبیر دیگر: ماه توحید و ماه خدا و شعبان ماه رسول و رمضان ماه امت، باید از فضای توحید شروع کرد. هم فضای استغفار در رجب غلیظ است و هم فضای توحید. که ارتباط با خدا و لا اله الا الله و ... این اصل ماه رجب است.

همچنان که شب جمعه ها اثر دارد، دوشنبه و پنجشنبه ها اثر دارد که نامه ها بالا می رود. اصلش این است که شب قدر خودش را باز می کند و در این ایام خودش را نشان می دهد.

در ماه رجب و شعبان و رمضان، قرار است که آمادگی حاصل شود. هم خیزش توحید و هم آمرزش که استغفار است. لذا تکوینا از ناحیه خدا این بال رحمت خدا گسترده می شود. که اصْب است و ماه ریزش رحمت های الهی است. ماه رجب را در یابید.

شهودات رجبیه که گفته شده است، اهلش شهودات خاصی دارند که برای اهل رجب است. این امر قوتی می شود که شخص در رمضان دریابد. حتی شخص در شهودش می گویند: این کار را انجام داده ای، منتظر رمضان باش.

در رجب اعتنای ویژه خوابیده است. به لحاظ خیزی که باید برداشته شود.

اگر به من بگویید: شب قدر است که رجب را اینقدر به چشم آورده است. مرکز ثقل سال انسان است.

بعد شهودات رجبیه.

حضرت استاد می فرمایند: شهودات رجبیه را گزارش کرده اند و من هم این شهودات را داشته ام. برای اولیاء الهی نفس بودن در رمضان اثر دارد. نفس قرار گرفتن در این زمان اثر دارد. درست مثل کسانی که این حال را دارند، می گویند: موقع سحر اثر دارد. هر قدر روز زحمت می کشم اثر ندارد اما شب خیلی اثر دارد.

شک نیست که مناسبات زمانیّه از اتم مناسبات [این مناسبت های ذاتی بین جان ما با عالم بالا است. یک مناسبت واقعی و تکوینی است] است چنانکه نفس کینونت در شهر الله مبارک رمضان برای نفوس مستعدّه اثر تکوینی دارد، [بنده خدایی می گفت: نمی دانم چطور ماه رجب آمد، حالم خوش شد.] و در نزول و قدوم ماه اصبّ رجب برای رجبیون شهود خاصی است چنانکه در «فتوحات مکیّه» در وصف رجبیون عنوان شده است، و چندبار این شهود خاصّ رجبی به بعضی از

رساله نور علی نور در ذکر و ذاکر و مذکور، ص: ۵۸

فقرا [منظور خودشان است.] نیز روی آورده است و الحمد لله ربّ العالمین.

بنده خدایی می گفت: در ماه رجب اسم باطن حق را به من داده اند.

سخن سید بن طاوس درباره اوقات

و سید بن طاوس در کتاب «اقبال» گفته است: انّ لأوقات القبول أسراراً لله جلّ جلاله ما تعرف الاّ بالمنقول [کسانی که خود صاحب کل اسرار هستی هستند و می دانند که چه رمز و رازهایی هست و چه قفل هایی هست. که البته همه اش را شریعت گفته است و بخشی از آن را میتوانیم بفهمیم که برای چه است.] [۱۳۲] (آخر باب ۶ از اعمال ذی الحجة ص ۵۲۷ ط ۲). و برخی به معقول نیز شناخته می شود [مثل فهم لیل] و با شعوری مرموز [کلا برخی مناسبت ها را می فهمند. اما چرا؟ معلوم نیست. برخی مناسبت های ذاتی را می توانند درک کنند.] ادراک می شود.

پس اوقات قبول حسابی دارد که باید از طریق شریعت آن‌ها را یافت و از راه معقول هم می‌شود بخشی از آن را درک کرد.

دیلمی در باب بیست و یکم «ارشاد القلوب» آورده است که: قال علی بن الحسین علیهما السلام: انّ بین اللّیل و النّهار روضة یرتع فی نورها الابرار، و یتنعم فی حدائقها المتّقون [۱۳۳] - الحدیث. مراد از روضه ما بین الطلوعین است، و نور - به فتح نون - به معنی شکوفه است.

در کتاب دعای «کافی» بابی در اوقات و احوال امید اجابت دعاء است (ج ۲ ص ۳۴۶) حدیث ششم آن به اسنادش از امام صادق علیه السلام است که فرمود:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: خير وقت دعوتكم الله عزّ وجلّ فيه الأسحار، و تلا هذه الآية في قول يعقوب عليه السلام: سوف استغفر لكم ربّي. قال: أخرهم إلى السّحر. [۱۳۴]

و بدانکه امکنه را هم چون اوقات تأثیری خاصّ است و اگر فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر قرار گرفته‌ای که «لیس عند ربّک صباح و لا مساء» گوارا باد.

و روایات در این باب نیز بسیار است. بلکه ارباب عزائم و مباشران اعمال غریبه از اوفاق و غیره در جمالی مکانی خاصّ می‌گزینند، و در جلالی مکانی خاصّ، چنانکه عیانی در «مفاتیح المغالیک» در هر یک از اعمال جمالی و جلالی بدان نص دارد و این کلامی حق است و بسط و تفصیل آن خواصّ را بکار آید، و نقل شواهد در هر یک از امور مذکوره موجب اطاله رساله می‌شود، علاوه اینکه بسیاری از آنها خارج از حدّ و حوصله اکثری است.

مثلاً در جوامع رواییّه آمده است که فرائض را در یک محل مخصوص و معین منزل بخوانید یعنی برای خود مصلاّی خاصی برای ادای فرائض قرار دهید و در وقت احتضار شما را در آنجا گذارند که موجب تخفیف شداید و غمرات موت

رساله نور علی نور در ذکر و ذاکر و مذکور، ص: ۵۹

است. ولی نوافل را در اماکن متعدّد بخوانید که برای شما شاهد باشند.»

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۸۰ (۱۴) (۶، ۱۲، ۱۴۰۱ / ۴ شعبان / شنبه)

مقام سوم: نکات و تجربیات سلوکی علامه حسن زاده

اصل این تجربیات از خودشان است ولی گاه از دیگران هم نقل می کنند.

در این نکات و تجربیات سلوکی ابتدا به بحث ریاضت پرداختیم.

بعدا بحث همت و استقامت بود که ریاضتی که می کشد، باید همت و استقامت باشد.

بعدا مساله قبض و بسط بود که در خودشان هم خیلی از این احوال برای خودشان بود.

تاثیر زمان و مکان بود

۵. تاثیر اوقات و امکنه در سلوک

گاه انسان حسرت می خورد که رجب گذشت و من هیچ کاری نکردم.

شعبان هم که می گذرد و ماه هیچ نمی کنیم.

این ها گاه می گذرد و ما از دست می دهیم. اما همین که انسان برنامه داشته باشد و رو به جلو برود، خوبست.

اما گاه می بینیم که آن چه باید بشود، نشد. اما گاه به کوشش نمی دهند، اما ما کار خود را می کنیم. گاهی در همین

ها بهانه هایی پیدا می شود، همین که دل بشکند، راه باز می شود.

ماه شعبان را خیلی استفاده کنید.

ماه ارتباط با رسول الله است ماه ورود به ماه مبارک رمضان است به واسطه رسول الله. صلوات و عشق ورزی به رسول الله خیلی عالی است. انسان بتواند به این فضای عشقی برسد و محو شود. با شدت و شوق و بی تابی ارتباط برقرار کند. خیلی مفید است.

نمی دانم این دعاها ماه رجب و شعبان و رمضان، خیلی عجیب است. توقیع شریف در ماه رجب و مناجات شعبانیه و دعای سحر ماه مبارک خیلی عجیب است. گویا گنجینه عرش را باز کرده اند و این گوهرها را بیرون ریخته اند. وقتی این ها خواستند نازل شوند، آن حقایق می گفتند که ما برای عرشیم و اینجایی هستیم، ما را کجا می فرستید. توقیع شریف خیلی بی نظیر است که ارتباط ویژه با انسان کامل و جایگاه انسان کامل را نشان می دهد.

مناجات شعبانیه را برخی در طول سال می خوانند.

درباره دعای سحر ماه مبارک ظاهرا امام باقر علیه السلام فرمودند: این ها جزء امور عرشی اساسی هستند.

مناجات شعبانیه چقدر ناله می کند از این غفلت هایمان. و چقدر تقاضاها را بلند می کند: هب لی کمال الانتفاع الیک ... الحقنی بنور عزک الابهج...

برخی از خواندن این ها حس و اثر می گیرند و گاه اثر سریع و تحول عجیب می بنند. زبان امام معصوم به این سبک گفتن و عین آن گفتن را دست نزنید، حتی جمع نبندید.

ان شاء الله راه باز شود تا وقتی ما رسیدیم به شب قدر، انسان الهی بشویم.

تمام این ایام می آید و می رود تا انسان آدم شود.

تاثیر مکان

گاه بودن در یک مکان و نفس بودن در آنجا اثر دارد و کار می رسد و جان انسان را جلا می دهد. مثلا در جایی که محل عبور ملائکه است. مثلا: مسجد که پاکترین جای زمین است. یا مثلا قبور ائمه علیهم السلام. که آنجا گناهان به

صفر می رسد و محل عبور ملائکه است. جایی که بخواهید یک نمازی بخوانید و سجده ای کنید، یک مومن آنجا برود، توجه ملائکه را به آنجا جلب می کند ولو یکبار باشد.

چه رسد به مسجد که مکرر و در هر روز و سالها محل عبادت مومنان است و گاه برخی مساجد چندین قرن پابرجا هستند.

یک بحث هم عنایت خدا به برخی از مکان هاست. این غیر از عبور ملائکه است. برخی از مکان ها محل توجه و عنایت الهی است. بنده خدایی می رفت حرم حضرت معصومه و نزدیک به ضریح که می شد می گفت: خدایا می دانم که تو به این محل توجه داری به اینجا آمده ام.

توجه گاه کار می رسد، گاه توجه یک ولی خدا اثر دارد و شخص فکر می کند که از خودش است، اما نمی داند که این ها از خودش نیست و احوال خوش آن ولی خدا است.

گاه خداوند خودش به جا و مکانی توجه می کند به دلایلی. مثل مسجد. عنوان خانه خدا خیلی معنی دار است تو جدی است. ..

می گویند: حتی گناه نمی کنید در مجلس حرام، ولو گناه نمی کنید، به آن مجلس نروید. چون محل رفت و آمد شیاطین است.

«هَلْ أَنْبِئُكُمْ عَلَىٰ مَنْ تَنْزَلُ الشَّيَاطِينُ * تَنْزَلُ عَلَىٰ كُلِّ آفَاقٍ أَثِيمٍ»^۱

همین طور است مجلس خدا و مربوط به اهل بیت علیهم السلام. یا مثل اماکن مقدسه مثل حرم حضرت معصومه سلام الله علیها که ما ذیل ولاء او هستیم. یا حرم امام رضا علیه السلام. یا حرم اباعبدالله علیه السلام با وجود آن ۴ هزار ملکی که غُبر هستند.

۱ . صفات، ۲۲۱/۲۲۲.

گفته شده است که برای نمازهای واجب، یک جای ثابت بایستید. گرچه نوافل را در جاهای مختلف بخوانید. اما نمازهای واجب را یک جای ثابت بخوانید. و حتی گفته شده است که لحظه احتزار انسان را به همان مکان ببرند. چون نفس بودن در آن مکان انسان را آرام می کند و به یاد خدا می اندازد.

دیده اید کسانی که رفته اند راهیان نور. برخی از زنان و مردان که همه اش آلودگی بودند. رفته است آنجا به شهدا می گوید با همان لاتی که در خانم ها نباید باشد ولی در او بود: شما که اینجور می گوئید اگر راست می گوئید، من را درست کنید.

برگشت تهران، دید درست شد.

همین مکان و خون شهید و توجه و همت شهید به آن مکان، اثر دارد و کار می رسد. او فکر می کند که این حرف را زده است، در حالی که آن ها خودشان این حرف را بر زبانش جاری کرده اند که این را بگوئید و بعد آن ها اثر کنند. مزار عالمان ربانی را خیلی جدی بگیرید. برخی که حال معنوی شان خوب نیست، به مزار علما می روند تا حالشان درست می شود.

به ما می گویند: وقتی مشکل دارید بر سر قبر پدر بروید، موثر در حل مشکل هست.

درباره امام رضا علیه السلام می گویند:

مرحوم نخودکی گفته بودند: آمدم حرم و وقتی خواستم بروم و برگردم نجف، هنگام خروج دیدم که حضرت رضا علیه السلام دم در ایستاده است و هر کسی که می رود بر سر او دست می کشد. و همین امر باعث شد که از مشهد بر نگشت و آنجا ماند.

خدا را شاکریم که بسیاری از دروس طلبگی در مسجد برگزار می شود.

۶. لطافات روح و قدرت روح در مبدل شدن به حقایق با توجه

اصل ۴۱ از کتاب انسان در عرف عرفان

«اصل ۴۱

اصل دیگر که از مطالب گذشته حاصل می‌شود این که نفس ناطقه انسانی بس که لطیف است به هر چه روی آورد به صورت آن در می‌آید.

برخی از روح‌ها ضمخت است و هرچه به ولی خدا نزدیک شود هم در او چندان اثر نمی‌کند.

نفس انسان خوپذیر

نفس انسان با هر کسی بنشیند، با هر چیزی بنشیند، با آن خو می‌گیرد.

خوپذیری برای نفس هست، حضرت استاد گاه مثال می‌زد: برخی‌ها که با حیوان زیاد می‌نشینند، خوی حیوانی می‌گیرد. انسان با خدا می‌نشیند و یا اهل بیت می‌نشیند یا انسان می‌نشیند یا شیطان می‌نشیند، خوی آن‌ها را می‌پذیرد.

انسان با هر که محشور شود، خوی آن را می‌پذیرد.

حتی این فضای مجازی که انسان با آن خو می‌گیرد، اثر می‌کند. خیلی باید مراقب بود و مبارزه کرد و خوی آن را پیدا نکرد.

برخی که با عالمان ربانی بودند ناخودآگاه احوال او را در خود می‌بینند و برخی که با انسان‌های شیطانی می‌نشینند، خوی او در آن‌ها پدیدار می‌شود.

تصویر سازی

ما گاه تصویر دوستان را در ذهن داریم اما شفاف نیست.

صدرا می گوید: اگر این تصویر را زیاد توجه کنید، به تدریج می بینید که شفاف شده است و واضح می شود در خیالتان.

مکرر با او بودن، انسان را بالا می برد.

صدرا می گوید: المعارف بذر المشاهده. همین معرفت حصولی اگر انسان با آن زیاد باشد و خوب ببیند، تبدیل به شهود می شود، البته شهود عین الیقینی. من یکی و شما دوتا و من بیننده و شما دیده شده.

صدرا می گوید: شما با این معارف زیاد باشید، کم کم تبدیل به شهود می شود. بعد از مدتی این امر حصولی ذهنی، می شود شهودی حضوری. که من او را می بینم و مغایر من است که می شود مشاهده عین الیقینی.

اما اگر بعد از مدتی ادامه دهید، خودش می شوید که می شود شهود حق الیقینی.

خواجه نصیر در نمط ۹ اشارات بیانی دارد و مثال به زغال می زند که کنار آتش قرار می گیرد. ابتدا این زغال سرد و خیس است و به تدریج رطوبتش کم می شود. بعد از مدتی که خشک و گرم شد، کمی سرخ می شود و ... به تدریج سرختر و سرختر تا در نهایت تبدیل به آتش می شود.

نفس هم این گونه است که اگر با چیزی خو کند به تدریج شبیه آن می شود و بعد خود آن شیء می شود.

در بحث های اتحاد عاقل و معقول، اگر کمی ادامه دهد، شهود عین الیقینی می شود و اگر ادامه دهد می شود شهود حق الیقینی و می شود خود آن شیء.

فلسفه ذکر گفتن هم همین است که اگر توجه وجودی داشته باشد و ادامه دهد، یک دفعه می بیند که سبک کار تغییر کرده است.

وقتی ذکر لاله الا الله را می گفت، قبل از این جور دیگری بود ولی بعدش می بیند که جور دیگری شده است.

ابتدا که ذکر می گوید، چیزی نمی یابد. ولی بعد از مدتی لقاء برقی به او دست می دهد، بعد از مدتی این حال قوی می شود و مواجهه وجودی پیدا می کند و به تدریج این حالت شفاف می شود.

وقتی شهود عین الیقینی دست داد، اگر آن را ادامه دهد، می شود خودش و قرب روی می دهد. اینجا مساله فناء روی می دهد. او می رود بالا و او می شود. به تدریج می شود خودش.

این را می گویند: به هرچه روی آورد، به صورت آن در می آید.

صد کلمه در معرفت نفس، کلمه ۵۹

این را جناب استاد در ۱۰۰ کلمه، کلمه ۵۹ توضیح داده اند:

«آن که به سرشت نفس آگاهی یافت، سرش را به قدس جبروت بدارد، زیرا که می داند نفس ناطقه انسانی بس که لطیف است به هر چه روی آورد به صورت آن در می آید.

ابن سینا شیوا و رسا گفته است: «المنصرف بفکره الی قدس الجبروت مستدیما لشروق نور الحق فی سره [پی در پی بگذارد که نور حق بر او بتابد. اگر کسی سحر را ادامه دهد، به تدریج می بیند که نور حق بر او بتابد و او بیابد این حقیقت را.] یخص باسم العارف».

این بیان هم بحث انصراف است و هم بحث مستدیما لشروق نور الحق هم خیلی لطف دارد.

فلسفه ذکر و مراقبت دایم

ذکر علی الدوام یا مراقبت علی الدوام داشتن و یا ذکر مکرر داشتن و فراوان به سمت او رفتن، سرش چیست؟
اولا شفاف شدن. ثانیاً: غرق شدن و محو شدن. که حقیقت برایش آشکار می شود آن گونه که هست. که صاحب اسم می شود انسان کامل. اسماء الهی در او پیاده می شود.

در ادبیات صدرای می گوئیم:

اتحاد وجودی که به خاطر شدت لطافت نفس باعث می شود که دم به دم نزدیک شود.

نفس توجه وجودی و سرّی تقرب می آورد. می برد و می برد تا برسد.

ملا عبدالصمد همدانی در بحث ذکر بیانی دارد که چرا باید ذکر مداوم داشت.

«آن که صاحب همت باشد و نفس را از اشتغال بدین نشأه انصراف دهد،

[انسان باید این سو را کم فروغ کند...]

یک سبک انصراف این است که در دل دنیا اینجا نبینی و دنیا نبینی و فقط خدا را ببینی آن گونه که امیرالمومنین علیه

السلام فرمود: هیچ چیزی را ندیدم جز این که قبل و بعد و مع او، خدا را میدیدم.

انابه یعنی: کثرت رجوع به خدا. که الان هم دارد کار می کند، وصل به خدا می شود.

این نوع انصراف اگر ادامه پیدا کند و معیار انصراف است ولو این که انصراف در دل کثرت باشد. اگر کسی ادامه دهد،

با هرکی هست و هر کاری می کند، منصرف می شود. در دل هر کاری منصرف به او می شود.

بنده خدایی می گفت: حالت دعایی بدهید و در هر کاری به سوی خدا بروید و از او بخواهید که کمک کند. یا مثلاً

نسبت به همسر که می رسد: خدایا تو مواظب من باش که خطا نکنم و بد نکنم و تندی نکنم.

جفا می کنیم به خودمان سحر نداریم. خدایی اش جفا می کنیم. این که گاه از دست انسان در می رود، درست است،

اما انسان باید شب و روز زندگی کند برای سحرش.

این انصراف ویژه باید باشد تا قوت دهد.

گاهی تمثلاتی در لوح نفس خود مشاهده کند، و گاهی حقایقی بی تمثل دریابد، و از این حالت آگاهی یابد که آنچه

به آدمی در حالات نوم و تنویم [مغناطیسی] و غشوه و خوف و احتضار و نظائر آنها روی می آورد، هیچیک

موضوعیت در روی آوردن تمثلات و ادراکات دیگر ندارد، آنچه که موضوعیت دارد انصراف از نشأه عنصری و

اعراض از تعلقات این سوئی است و چون انصراف در بیداری هم روی آورد نتیجه هزاران خواب و احتضار را می

دهد.»

ضرورت دوام مراقبه

کلمه ۶۹

» شصت و نه:

آن که به نعمت مراقبت متنعم است می داند، که هر چه مراقبت قوی تر باشد و تمثلات و واردات و ادراکات و منامات زلال تر، و عبارات [در آن حالات به او کلماتی می گویند که آن کلمات گاه بسیار ناب است.] که اخبار برزخی اند، رساتر و شیواترند. [این بیان را از استادشان علامه طباطبایی هم آورده اند.

نفس به هر چه روی آورد به صورت او در آید.

اگر کسی این را بفهمد، تحلیل فنی فناء را می فهمد که بهترین تحلیل فلسفی برای فناء همین مساله اتحاد عقل و عاقل و معقول است.

توجه اصلی روی توجه وجودی است که به معنای ارتباط واقعی برقرار کردن است با خداوند متعال. یعنی: در نماز که می ایستید، می شود ساده نماز را خواند. اما گاه می شود این گونه نماز خواند: تمام جان را به سمت خدا می کنیم و می گوئیم: خدایا در پیشگاه تو ام و جان را درگیر می کنند.

گاه توجه فکری و گاه توجه بدنی می کنیم. توجه بدنی این است که انسان رویش را به سوی او می آورد.

اما توجه فکری این است که انسان با فکرش به آن توجه کند.

توجه وجودی این است که انسان جانش را متوجه خداوند متعال کند. روی آوردن توجه وجودی است که همه جان آن سویی شود. گرچه ابتدا ابهاماتی دارد. هنوز تمرین نکرده است به لحاظ توجه وجودی ولی به لحاظ فکری بلد است.

گرچه توجه وجودی ابتدا مبهم است ولی ادامه داده شود، بعد از مدتی درست می شود.

فقط باید بلد باشیم و رهنی های شیطان را مراعات کنیم. او را کنار بزنیم.

کمی ادامه دهد، القائنات خوش می آید.

بعد از ادامه دادن صورت می آید.

بعد از مدتی صورت شفاف می شود.

بعد از مدتی شهودات حق الیقینی می شود.

اینکار آسانی است و از درون هم به تدریج و آهسته آهسته می توان پیش رفت و به لحاظ روحی هم می توان غرق شد.]

گاهی این بی ذوق چیزکی چشیده است که:

التوحيد ان تنسى غير الله، معرفة الحكمة متن المعارف، يا حسن خذ الكتاب بقوة».

اما تمثلات چه بسیار.

در غزلی گفته‌ام:

(دیوان، ط ۲، ص ۱۶۸).

نفس از بس که لطیف است شود نفس همان که بدو روی نموده ز نشیب و ز فراز

و نیز در قصیده تائیه عاثره «ینبوع الحیات» گفته‌ام (دیوان، ط ۲، ص ۴۵۰):

تصفّحت أوراق الصّحائف كلّها فلم أرفيها غير ما في صحيفتي

أمن مثلها نور بسيط، توحدت بشيء إذا قدوا جهته لبغية

«

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۸۱ (۱۵) (۱۳، ۱۲، ۱۴۰۱ / ۱۱ شعبان / شنبه)

ما چند نکته از تجربه های سلوکی حضرت استاد را گفتیم:

۱. ریاضت.

۲. همت و استمرار

۳. قبض و بسط که گفتیم احوالی است که برای عارف دست میدهد.

۴. تاثیر زمان و مکان.

۵. لطافات روح و قدرت روح در مبدل شدن به حقایق با توجه

لطافت روح باعث می شود که نفس به هر چه روی بیاورد، مثل آن می شود.

تبدل هویت انسان با توجه به رفتن به سوی او.

عمدتاً هم باید توجه کرد. بحث

صیورت نفس و این که به سمت هر چیزی برود ..

کسی که ذاکر حق است، جلیس خدا است. و کسی که می آید و زیارتی انجام می دهد و التفات به معصوم پیدا می کند... گاه توجه به معصوم، خودش زیارت است. همین که به سمت معصوم می رویم و توجه می کنیم، بعد از مدتی، دلی این موانع را کنار می گذارد و توجه دقیق به سمت حجت خدا.

درست مثل این که نزد عالم ربانی که می رویم و نورانیتش را می گیریم، نزد امام معصوم که می رویم، شفافیت امام معصوم در او می نشیند.

خیلی ها را دیده ایم که ارتباط قلبی با امام معصوم برقرار کرده اند، احوال امام معصوم در او پدیدار می شود. می بیند عنایات و افاضات را.

ما خودمان این حس را بیشتر با زیارت امام رضا علیه السلام می یابیم. نورانیتی که می آید، حس می کنیم. ولی وقتی ادامه دهیم، می یابیم. نسبت به حضرت حق و امام معصوم، هر دو به این سبک آمده است، می بیند که بعد از مدتی این مساله ... تالی تلو آن ها می شود. اگر در ارتباط با خدا باشد، می بیند که راحت این حالت شبه فنا به او دست می دهد و بعد از مدتی هم منتهی به فنا می شود.

مساله انصراف و مراقبت را بیان کردیم. استمرار، یعنی: یکبار و دوبار با خدا نشستن و... به تدریج موانع کنار می رود. برای کارهای علمی می بینیم: کسی که کار علمی می کند، ابتدا وضوح و شفافیت ندارد، اما به تدریج شفافیت ایجاد می شود. اما به تدریج می بیند که تماما شفاف شد.

ماه یک وقت مقابله ناقص دارد و یک وقت مقابله کامل دارد، آن وقت نور را کامل دریافت می کند.

انسان اگر مقابله اش با خدا کامل شود، به تدریج که ابتدا ناقص است، اگر انسان استمرار داشته باشد، به تدریج این مقابله شان کامل می شود.

به آیت الله العظمی بهاءالدینی گفتند: شما با این هم شلوغی و کثرت کار و... چگونه حضور قلب دارید؟ ایشان گفتند: بله می شود الله اکبر و راحت وصل می شد.

این باعث می شود که: موانع ارتباط کم شود و دقیقا واضح می شود و تقابل روی می دهد.

وقتی تقابل نفس با خدا روی داد، مثل او می شود و او را در خودش پیاده می کند، و به فنا می رسد. فنا صیورت وجودی است.

هزار و یک نکته، نکته ۸۸۹، ص ۷۳۰

» نکته ۸۸۹

نفس انسانی مستعد قبول علم از جواهر عقول است و هیچ حجابی از جانب آنان نیست حجاب از قابل است چون حجاب مرتفع شود و نفس بصفت تخلیه متصف شود [تخلیه حجاب] مقام تخلیه که متحلی شدن به حقائق انوار ملکوتیه است برای او حتم است.

سعدی حجاب نیست تو آینه پاک‌دار زنگار خورده چون بنماید جمال دوست

و نفس انسانی چون به نیروی علم و نور حضور و مراقبت قوی شد حواس وی را بمدرکات خود مشغول نتوانند گردانید در حال بیداری وی را افاضات علمی چنان حاصل شود که دیگران را در خواب بلکه چون نفس قوی شود رؤیا کم گردد که حسن بن علی بن حسین بن شعبه حرانی رضوان الله تعالی علیه در کتاب شریف تحف العقول از حضرت رسول (ص) روایت کرده است که: قال ص لا یحزن احدکم ان ترفع عنه الرؤیا فانه اذا رسخ فی العلم رفعت عنه الرؤیا (ص ۵۰ کلمه ۱۲۴) و سرش این است که حال در بیداری می‌بیند.

غرض این که چون مرآة قلب را شطر شمس ملکوت داشته باشی و چهره جان را با عالم آله بداری تا ماه دل با خورشید آسمان حقیقت در مقابله بود [دقیقا روبرویش قرار گیرد] تمام آن نور گردد و بدر شود [ماه ابتدا مقابله تمام با خورشید ندارد. ولی هر شب که می‌گذرد به تدریج مقابله اش کامل تر می‌شود.

دل انسان هم این گونه است که ابتدا مقابله کامل با حق تعالی ندارد. تعلقات و عشقات و ... مانع می‌شوند و حجاب هستند که به تدریج این‌ها را انسان کنار می‌گذارد و این‌ها کم می‌می‌شود و هرچه این کم شود، مقابله نفس با او بیشتر می‌شود.

بنده خدایی بود که می‌خواست مجسمه‌ای را پدید آورد که خیلی عجیب و غریب بود، او می‌گفت: دو هفته تمرکز کرده بود تا آن صورت را بیاورد، به تدریج آن صورت برایش شفاف شد و بر اساس آن این صورت را ساخت. او می‌گفت: من این حال را پیدا کردم، خانواده دیدند که من یک جور دیگری هستم، من را به بیمارستان بردند.

البته ما باید توجه داشتیم که در عین حالی که وقت خلوت داریم، ولی جانب این سو را هم نگاه داریم و به تدریج آن سویی شویم.] آنگاه به زمزمه و ترنم آیی که

ز اخترم نظر سعد در رهست که دوش میاه ماه و رخ یار من مقابله بود

«

۶. رفع اُنانیت

این مساله خیلی جدی است و از ابتدا هم دستور می دهند: اگر خود را دیده ای به هیچ جا نمی رسی! آن چه در فرهنگ دینی ما بحث عجب آمده است، خیلی لطف دارد این بحث. که حتی کار روحی خوش می کنید، نباید عجب بیاید.

این توضیح که هست: خدا خیر مومنی را بخواهد نمی گذارد نماز شب بخواند تا از خود بیزار شود، عجب خیلی مهم است، چرا؟ چون راه را به سمت توحید می بندد. چون ظاهرش این است که به سمت خدا می رود، ولی در واقع دارد به سمت خودش می رود.

حضرت امام خمینی ره جمله ای دارد که گاه بد معنی شده است:

طاعت نتوان کرد گناه هم هوس است!

که منظور این است که گناه باعث می شود خودِ انسان شکسته شود. در انانیت توجه ویژه ای می کنند. که به نظرم این اندیشه ها، عمقی دارد ولی وقتی از همین آغاز شروع کنیم، این خیلی خوب است. همین که گاه به زبانت چیزی می آید، نگو! همین رفع انانیت می کند.

واقعش این است: چی هست که داریم و از خودمان است؟

اصل وجود که از خداست، علم از خداست، تیزهوشی از خداست، مدیریت از خداست.

کدامش با مدد خدا همراه است و... کدامش از خودت بوده است که چنین فکر می کنی!؟

بله خدا ما را مجرا قرار می دهد، درست است، خدا ما را امتحان می کند، درست است و...

این که برخی می خواهند از خدا جدا شوند، برای خدا کاری ندارد..

حضرت امام سجاد علیه السلام فرمود: أنا اقل الاقلین و اذل الاذلین و مثقال ذره فی العالمین...

اهل بیت در کارشان مجامله نیست، و می یابد که در برابر خداوند متعال صفر است.

لذا برخی از آقایان گفته اند: خیلی من من نکنید.

درست است که آدم کاری می کند، ولی بداند که تهش چیزی نیست.

در جریان حضرت یوسف یک نکته ای است:

این که گفتم بروید از زن ها پیرسید که چه شد و می خواست اثبات کند برای پادشاه مصر که من گناهی نکردم.

یوسف، ۵۲ و ۵۳

«ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخْنُهِ بِالْغَيْبِ وَ أَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْخَائِنِينَ * وَ مَا أُبْرِي نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ»

که حضرت علامه می فرمود: حضرت یوسف دارد رفو می کند که حتی این که گفته است: لیعلم انی لم أخنه را به خودش نسبت داده است، بعد بگوید که این را هم از خودم ندارم. جز این که رحمت و رأفت خدا شامل حالم شد.

این که حضرت امام ره می فرمود: ما همه هیچیم و هرچه هست اوست!

ما چه هستیم و چه کاره ایم؟ در امیال و حب و بغض هایمان... آهسته آهسته این من را حذف کنیم.

ما پنجاه سال یا بیست سال به این من میدان داده ایم. و الان می خواهیم آن را حذف کنیم. چه کنیم؟

از اینجا شروع کنیم که: این من را به زبان نیاوریم. با خود کلنجار برویم و زیاد میدان ندهیم. این میدان دادن ها انسان را به انحراف می کشاند.

تحلیل عمیق عارفان

می گویند: تمام موجودات عالم تعینات حق هستند و هر جلوه ای هم یک تعین از حق است. و هرکسی بخواهد به حق برسد، باید رفع تعین کند تا به حق برسد. اگر بخواهی به حضرت حق برسی، و به عرفان حقیقی برسی، چاره ای نداری که رفع تعین کنی!

اصل حرف را از اینجا شروع می کنند: اصلش این است که تعین حق هستیم. اگر این تعین در حد خودش بایستد، دیگر به حق نمی رسد. اگر بخواهی به حق بی انتها برسی، باید این پوسته شکسته شود و حد خودت را از بین ببری. تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز.

چاره اش این است: به تعین نگاه نکنید و به حق نگاه کنید. و از اینجا به تدریج رفع تعین را شروع کنید.

اگر بخواهی به بی انتها برسی، چاره ای جز این نیست.

از این به بعد تا خود را نشکنی نمی شود!

برخی می گویند: تا تقیدات درونی ات را نشکنی، بعضی از عشقات را نشکنی، برخی از ملکات بدت را نشکنی، نمی شود.

حتی می گوین: وجودک ذنب^{*} لا تقاس به ذنب.

واقعا ملکات بد با خدای پاک سازگار نیست.

نفس تعین را دیدن، خیلی بد است. بر فرض این که قیودات و تعینات را کنار گذاشته ایم. خود همین مانع است.

تا به توحید ذاتی نرسید، تتمه^۱ اینت هست.

وقتی به فنا رسیدی، رفع تعین شد، ولی تا به فناء ذاتی نرسی، تنمه اینّت هست و تا آن توحید ذاتی درست نشود، اندکی جهت دوگانگی برقرار است. رفع اینّت و اَنانیت خیلی جدی است.

باید مراقب بود که در زبان خیلی من نیاید.

حضرت استاد چندجا بحث انانیت را گفته است.

هزار و یک نکته، نکته ۱۲۱، ج ۱، ص ۱۰۴

«بقدر نیستی تو [که تا فناء ذاتی را شامل می شود که می بینیم که ما حظ وجودی هیچ از خود نداریم و هر چه هست از آن اوست.] هستی حق ظاهر می شود نمی بینی که در رکوع سبحان ربی العظیم می گویی و در سجود سبحان ربی الاعلی. (مقدمه شرح میبیدی بر دیوان منسوب به امیرع).»

عظیم را دیدی و در رکوع، نیمه شدی و وقتی اعلی را دیدی در سجده افتادی. که اقرب حالات انسان به خداوند متعال، سجده است. که این ها حالات فنایی حضرت حق است در شب معراج.

هزار و یک نکته، نکته، نکته ۱۴۱، ج ۱، ص ۱۰۹

«میبیدی در فتح ثالث فاتحه ثانیه آورده است که: شیخ سعد الدین حموی سوار بود و به رودخانه رسید و اسب از آب نمی گذشت امر کرد که آبراه تیره ساختند و به گل آلوده کردند و اسب در حال بگذشت فرمود تا خود میبیدی از این وادی عبور نمی توانست کرد.»

تا خود دیدی تو را به محضر دوست راه نمی دهند.

آن شعری که مولوی گفته است:

»

گفت یارش کیستی ای معتمد

آن یکی آمد در یاری بزد

گفت من، گفتش برو هنگام نیست

بر چنین خوانی مقام خام نیست

خام را جز آتش هجر و فراق

کی پزد کی وا رهند از نفاق

رفت آن مسکین و سالی در سفر

در فراق دوست سوزید از شرر

پخته گشت آن سوخته پس باز گشت

باز گرد خانه‌ی همباز گشت

حلقه زد بر در به صد ترس و ادب

تا بنجهد بی‌ادب لفظی ز لب

بانگ زد یارش که بر در کیست آن

گفت بر درهم تویی ای دلستان

گفت اکنون چون منی ای من در آ

نیست گنجایی دو من را در سرا

«

تبرج در کار عرفانی این است که من من داشته باشد. اگر کسی این گونه باشد بداند در فضای عرفانی افتاده است.

علامه طباطبایی هر که با او بود، احساس نمی کرد که در او خبری هست.

جریان علامه و باغبان باغ شاگرد ایشان که تا آخر نفهمید که این علامه کیست و فکر می کرد که علامه یک آخوند معمولی است و گمان می کرد: چیزی در او نیست.

حق هم همین است و مگر می شود در پیشگاه خدا انسان عرض اندام کند!

نظام عالم خشم می گیرد بر کسی که بخواهد عرض اندام کند و مخصوصا کسانی که در این مسیر راه افتادند و اطلاع دارند.

رفع انانیت، اندیشه بندگی دینی است. اصل رفع انانیت: بندگی کردن است.

حقیقتا این است که بنده، ملک خدا است. این از نظر حقیقی. انسان باید به کجا برسد؟ باید به جایی برسد که جز خدا نبیند. این می شود بندگی در حیطه شعور و اراده اش.

کسانی که بحث وجود فقری را خوانده اند، می خواهد بگوید: عین ربط به خدا است و چیزی برایش نمانده است و تمام حقیقتش مال خدا بودن است.

وجود فقری عین ربط است. تو کیستی؟ مال او. وقتی اینطور شد، تهش چه می شود؟ در خیال و ... استقلال و انانیت... اگر کسی واقعا بنده شود، باید به این حال برسد. و هرچه می بیند، می بیند که برای اوست و حقیقت و اصل اوست. این هویت می شود: هویت بندگی شعوری.

اگر بندگی بخواهد بالا برود، ... علامه طباطبایی که مراتب اسلام و ایمان را توضیح می دهد، می رسد به مرحله سوم که: رضای محض است، می گوید: این هنوز آن بندگی نیست. چون رضای محض یعنی: مطیع محض خدا است، در دستوارت افزون بر آن،... این نشد هنوز آن بنده، چون بنده وقتی است که: نگوید منی و اویی هست و من از او راضیم!

بلکه بندگی حقیقی این است که: من عین ربط هستم و ... که اگر در هویت حقیقی بیاید، می شود فناء. فناء واقعیت وجودی شناختاری است و هم عاطفی احساسی. این می شود حال فناء و بندگی. این بندگی آمد رفع انانیت شد. و الا همیشه این انانیت هست.

عارفان می گویند: تو باید این انانیت را برداری. حتی به برخی اهل سلوک گفته می شود که: تو همه چیزت درست است، اما باید این انانیت برداشته شود.

حقیقت این است. اگر کسی این را ادامه دهد، می شود بنده حقیقی. که می شود نفس مطمئنه و شایسته ورود در زمره عبادی می شود. که این بنده حقیقی است گرچه همه مخلوقات بنده خدا هستند اما این عبادی، بنده حقیقی خدا هستند. باید رفع تنمۀ انیت کرد، که اگر این شد، می شود آن فرمایش امیرالمومنین علیه السلام که هیچ چیزی ندیدم مگر این که قبل و بعد و مع او، خدا را دیدم.

حضرت امام ره می فرمود: تمام مشتیهای انسان، زیر سر انانیت است.

باید فادخلی فی عبادی صورت بگیرد.

هزار و یک نکته، نکته ۴۸۳، ج ۱، ص ۲۴۹

«نکته ۴۸۳»

حق سبحانه فرمود: سبحان الذی أَسْرَى بَعْبِدَهُ لَيْلًا، نفرمود اسری بمحمد- صلی الله علیه و آله و سلم- چون این مقام برای عبد است و اشهد ان محمدا عبده و رسوله، پس اگر عبد شوی باندازه بندگی خود قرب بآن مقام منیع پیدا کنی اگرچه تمنی بمقام محمدی همان است که حق سبحانه فرمود: **ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَ خُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ** (اعراف ۵۵) [رسیدن به مقام محمدی، نصیب احدی نخواهد شد و طلب کردن آن تعدی است.] در تفسیر مجمع آمده است: قیل هو ان يطلب منازل الانبياء، و در این معنی شیخ در فص عزیری فصوص الحکم نیکو گفته است: و هذا الحديث قسم ظهور اولياء الله لانه يتضمن انقطاع ذوق العبودية الكاملة التامة (ص ۳۰۸ ط ۱)

[ولی الله شریک خدا شدن است.]

ولی:

رو پی مصطفی شوی بوذر

فیض حق وقف خاص بوذر نیست

و در گلشن راز میخوانی....

فخر رازی در شرح اشارات شیخ در ضمن فصل پنجم نمط نهم که شیخ گوید: اشارة العارف یرید الحق الاول لا لشیئ غیره و لا یؤثر شیئا علی عرفانه الخ، آورده است که: لقد روی فی - الاخبار انه علیه السلام لما عرج به و وصل الی ما وصل الیه من المقامات السنیة و الدرجات الرفیعة أوحی الله تعالی الیه و قال بم أشرفک؟ فقال علیه السلام: أرید أن تشرفنی بأن تنسبنی الی نفسک، فنزل سبحانه الذی اسرى بعده لیلا. [هویت عبودیت و بندگی این است که رفع انانیت.]

آیات و روایات در عبد و عبودیت بسیار است. فرق بین نبوت تشریعی و انبائی و نیز بین احکام تکوینی و تشریعی لازم است تا بیان اسراء شیخ در باب سیصد و شصت فتوحات مکیه

هزار و یک نکته، ص: ۲۵۱ و دیگر از عباد الله بر تو آسان شود و الله تعالی ولی التوفیق •

«

خود را نبین که رستی

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۸۳ (۱۷) (۱۴۰۲، ۲، ۱۶) / ۱۵ شوال / شنبه

مقام اول: دستورات سلوکی

مقام دوم: مبانی سلوکی

مقام سوم: نکات و تجربیات سلوکی بود. خود حضرت استاد برخی از تجربه های سلوکی دارد که خیلی می تواند مفید باشد. و هر کسی که در سلوک است، دسته ای از تجربیات را دارد. ولی برخی از تجربیات به خاطر قوت هایی که دارند، منقح تر هستند. برخی دارند ولی نمی توانند زبان دهند و برخی قدرت بیان دقیق آن را ندارند.

اما حضرت استاد هم قوت بیان داشتند و هم قوت تبیین دقیق آن ها را داشتند.

ما در مقام سوم تبیین تجربه های سلوکی را داشتیم.

کلا کار حضرت استاد این بود و نکته های فراوان می دید و برخی از نکته ها به چشمش می آمد. آن چه به چشمش می آمد، خیلی بر آن تاکید می کرد.

ریاضت، همت و استقامت. قبض و بسط. تاثیر زمان و مکان در سلوک. لطافت روح و به شکل همان در آمدن. هفتم: رفع انانیت بود.

۷. رفع انانیت

باید رفع تعین کرد تا حق جلوه کند. تا این تعین هست، حق جلوه نمی کند.

تا انانیت هست، عجب هست، انسان نمی تواند صعود کند. مگر با عجب چه می شود؟ تا عجب می آید، عملاً روح عبادت و بندگی گرفته می شود. تو می خواستی با عبادت به خدا برسی، اما به خودت رسیدی!

مساله عجب و اخلاص که در روایت آمده است، خیلی ظرافت دارد. متأسفانه ما مباحث طریقتی و حقیقتی شریعت را با دقت کار نمی کنیم. بسیاری از ظرایف گفته شده است.

این که در روایت آمده است: همین که دسوت داری دیگری تو را به خوبی بستانی، این یعنی از اخلاص درامدی.

این که کسی می تواند به حقیقت به خدا نزدیک شود که عجب در او نباشد. اخلاص باید در او باشد. در او باید رفع تعین نباشد. که اگر نباشد، گرفتار می شود. دقایقی دارد در شریعت که اگر بیاید و احصا شود، حضرت صادق اخلاص را زده است به نیت و فرموده است: أَلَا وَانِ النِّيَّةُ هِيَ الْعَمَلُ. یا الابقاء علی النیه...

خالص شدن به نیست است و عمل اصلا آن عمل ظاهری نیست، بلکه اصل عمل عمق آن است که نیت است. این که امام صادق علیه السلام فرموده است:

«الْإِبْقَاءُ عَلَى الْعَمَلِ حَتَّى يَخْلُصَ أَشَدُّ مِنْ الْعَمَلِ وَالْعَمَلُ الْخَالِصُ الَّذِي لَا تُرِيدُ أَنْ يَحْمَدَكَ عَلَيْهِ أَحَدٌ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَ النِّيَّةُ أَفْضَلُ مِنَ الْعَمَلِ أَلَا وَ إِنَّ النِّيَّةَ هِيَ الْعَمَلُ»

انسان همیشه می بیند که منی است در برابر خدا. و بلکه غولی است در برابر خدا. خیلی ها افتادند در این وادی و مسایلی برایشان پیش آمده است. ابتدا شاید شروع کرده است که علوم نبوت و ولایت را بخواند تا خدمت کند، اما بعدا این علوم نبوت و ولایت شده است برای او انانیت. خیلی ها را دیده ام نشستن و راه رفتنش تعین دارد. رفتارش با خودش با همسرش و با بچه و همسایه اش و شاگردان و.... سراسر تعین است! فقط مانده است خودش در وسط! پس این همه نماز خواندی چه شد؟ نماز برای رفع تعین است اما همه اش شده است تعین. همه اش شده است مانع و تعین.

باید از برخی از تعینات آخوندی در بیاییم! در عین حالی که باید آخوند باشد و محور باشد و هدایت کند و ... اما تعین آخوندی معنی ندارد. همان رسول الله ی که می شناسیم. وقتی نبی خاتم که همه انبیاء در برابرش کرنش می کنند، او دارد مردم را هدایت می کند و وقتی کسی در برابرش آمده بود و هیبت رسول الله او را گرفت، به لرزه افتاد، حضرت رفت و او را بغل کرد و فرمود: من پادشاه نیستم و بلکه نبی هستم.

حضرت در یک جمع می نشست به شکل حلقه وار می نشست، تا معلوم نشود که کی اصل است.

در همه معصومین نگاه کنید، در کارشان هست. برخی اوقات تعینات ما را گرفتار می کند و اصل اصول می شود.

دیده ام برخی در جلسات خاصی که می روند، اصلاً نوع نشستشان جور دیگری است، تهنش را جمع کنی، در قبر بگذارند تو را، همه اش جمع شده است. اما می بینیم که درگیر این امور غیر واقعی هستیم. این گرفتاری اصلی است و جمع و جور کردنش هم سخت است. همانجا که می خواهیم رفع انانیت کنیم، اما می بینیم که انانیت از راه دیگری می آید.

البته این ها نباید انسان را به وسواس بیندازد!

در مسیر سلوک که خیلی جدی تر از این حرف ها احتیاج داریم. چون اگر بخواهیم به جایی برسیم، تو نباید بمانی، تو باشی و تعیین تو باشد، خودت را ببینی و مستقل ببینی، برایت مضر است. لذا باید این تعیین را برداشت تا رسید.

شما باید مواظب باشید که این تعیین آهسته آهسته جمع شود و نباید بماند و بیزار باشی از این تعیین.

من اگر بفهمم مساله ای بیماری من است و مشکل من است، چطور باید با آن رفتار کنم؟ دوست ندارم باشد. نسبت به انانیت هم باید این گونه باشیم. نباید چنین چیزی اصلاً باشد. چه کار باید کرد و چگونه باید مبارزه کرد.

چند نمونه را می خواهیم بگوییم و یاد بگیریم که چگونه با تعینات باید جنگید.

مراحل حذف انانیت (راهکارهای حذف انانیت)

۱. خودمان با زبان خودمان از خودمان تعریف نکنیم.

این که من بگویم: این گونه هستم و این کمالات را دارم و مثل من در کره نیست!!! اینجا باید گفت: خداوند بندگان را دارد که اگر تو ببینی می فهمی که تو هیچ نیستی! وقتی می بینیم که این همه خضوع و محو ذات دارد، تو در برابر آن عددی نیستی!

برخی تلاش می کنند که من زیاد نگویند! مهم من نگفتن نیست، مهم این است که هویت ستایش برای خود نباشد.

اگر انانیت در درون هست، بر زبان قفل بزنیم. از همینجا باید شروع کرد، حتی زمینه برای شما فراهم شد که کسی دارد زمینه ای ایجاد می کند که شما هم دو تا چیز بگویید، قفل بزنید و چیزی نگویند.

نفس ستایش کردن، دمیدن در این انانیت است. و از مناشئ تحکیم انانیت است.

زیاد نگو، اگر می گویی، کمش کن، تا جایی که به اینجا برسد که گویا اصلا تویی وجود ندارد. درست مثل بیان رسول الله که فرمود: حسادت تا زمانی که به ابراز نکشید، اشکال ندارد. به این معنی است که حضرت دارد راه باز می کند، و الا در دل بودنش مشکل خاص خودش را دارد.

۲. تلاش در اثر نکردن ستایش بر جان

برخی از بزرگان هستند که اصلا اجازه نمی دهند که از او تعریف کنند. به گونه ای که مثل این که به او فحش داده ای! اما برخی خلقشان به گونه ایست که نمی توانند اجازه دهند از او تعریف نکنند، اینجا باید چه کرد؟ راهی هست که خود شریعت به ما یاد داده است:

خدایا تو شاهد باش اینی که این ها می گویند در من نیست، ولی خدایا بهتر از این را به من بده.

اما اگر ستایش کردند و در ما بود، این هم از مناشئ تحکیم می شود. اینجا باید التجاء به خدا کرد که: خدایا تو خودت شاهد باش، من خیلی ضعیف النفس هستم، نکند بیفتم، تو دست من را بگیر! من باید هزار برابر این برسم، ولی اگر هم رسیدم، چرا خیال کنم چیزی هستم، بلکه باز هم حقیر هستم!

این از مناشئ تحکیم انانیت است.

هرجا با مناشئ تحکیم جنگیدید، دارید در رفع انانیت تلاش می کنید.

۳. حذف حدیث نفس

ما خیلی از اوقات حدیث نفس می کنیم که من این را دارم و آن را دارم و.... این که با خود در درون زیاد بگویم، حدیث نفس خیلی انانیت را محکم می کند. پس یکی از کارهایی که باید بکنیم این است که حدیث نفس را باید حذف کنیم.

برخی ها تا این گونه می شود، زود می گویند: معاذ الله. نه خود می دمد و نه وقتی بغته آمد، اجازه جولان می دهند. گرچه گاه از دست می رود، اما وقتی متوجه هستی، در آن ندم!

حدیث نفس خیلی محکم می کند و به ما باور و توجه می دهد و آن را در حافظه نزدیک ما می آورد. حدیث نفس هم از مناشئ تحکیم انانیت است و باید جلوییش را گرفت.

بنده دیده ام برخی را تا درباره اش می گویی: او این گونه است، دوست ندارد بنشود حرف او را....

هر جایی که موجب می شود انانیت قوی می شود و مناشئ انانیت است، باید آن را کنار گذاشت.

دیده ام خیلی ها را که زیاد دمیدند، اصلاً بویی از خدا و معنویت نیست. شاید عبادت کند و اشک هم بریزد، ولی اصلاً بویی از معنویت و توحید نیست.

تا صفای دل و طهارت دل نیاید، عبادت و راه معنوی خوش جلو نمی رود. وقتی انانیت بیاید مانع می شود و جلوی سیر به سمت خدا را می گیرد.

تا اینجا مناشئ انانیت را گفتیم.

۴. شکستن بت نفس

ملاطیه یک راه و سبکی دارند. چند دسته اند،

- برخی برای این که دیگران او را به قوت و کمال ببینند، کارهای زشتی می کند که دیگران از او متنفر شوند. اگر زشت به معنای حرام باشد، اصلاً پذیرفتنی نیست و نباید کرد.

- برخی از موارد هست که انجامش خوب است. برخی از آقایان در حد ما غلو می کند، دیدم این غلوش باعث می شود که هم او به جایی نرسد، به همین خاطر وقتی او آمد بر دوچرخه بچه اش سوار شد و دور می زد و این باعث شد که آن شخص از او جدا شد.

- آنجا که اگر در میدان بروی، لا تخافون لومه لایم. که اگر بروی، دشمن پیدا می‌کنی و با تو می‌جنگد. انسان باید یاد بگیرد که اینجا هزینه دهد. آنجا که وظیفه شده است، حتی اقدام به کاری می‌کند که با تمام جوانب در نظر می‌گیرد و عقلانیت در کار داشته باشد ممکن است بیست سال در چشم مردم بیفتد.

اگر کسی این کار را بکند و دو یا سه یا چهاربار بر اساس وظایف شرعی این کار را بکند، با تمام جوانب عقلانیت، این خیلی عالی است و باعث می‌شود که از نفس بگذرد.

مباحث ملامتیه، بحث های اجتهادی دارد و ریشه های دینی و غیر دینی دارد که باید این ها را بحث های اجتهادی سلوکی کرد.

عمده این است که انسان نترسد که نفس بشکند. مخصوصا اگر طلبه یاد بگیرد که گاه خودش و آبرویش را هزینه کند، یاد می‌گیرد که چطور از خودش بگذرد.

گاه به گونه ایست که نفس و خدا در یک مسیر است. که مشکل ندارد. اما گاه نفس یک طرف و خدا یک طرف است. که اینجا باید جانب خدا مقدم شود.

۵. پنهان کردن کمالات و التجاء به خدا برای پنهان نگاه داشتن

اگر کسی با خدا التجا کند، که کمالات او را پنهان کند. دیده ام یک عالم ربانی با التجاء از خدا خواست که مقامات او پنهان بماند برای همه، و عالم ربانی دیگر متوجه نشد. اما بعدها فهمید که او چه مقامی داشت.

دیده ایم عالم ربانی ای که خیلی ها دورش بودند ولی خیلی از مقامات او را متوجه نشدند.

میل به مخالف و رفع انانیت دارد. این التجاء خیلی موثر است که به این معنی است که میل دارم انانیت نباشد.

۶. همه چیز را ملک خدا دانستن

که برای عموم است قبل از رسیدن به مراحل شهودی و سلوکی. مثلا علمم را خیال می‌کنم که برای من است، پاکی را که خیال می‌کنم برای من است یا جود من را خیال می‌کنم برای من است یا خودم هم منم و مستقلم.

اما اگر کسی به این برسد که: له ملک السموات و الارض، که هرچه هست ملک خداست، و هرچه هم به تو داده است حقیقتاً برای خدا است و نه برای تو.

این را باید حل کرد به لحاظ معرفتی که انسان بداند همه چیز برای خدا است. بحث ها برخی عملی و کنشی و اجرایی است، و برخی معرفتی است. با معرفت خود را تصحیح می کند. خودم ملک خدایم، خدایی این کتاب برای فلانی است، اما این زیبایی برای اوست یا برای خدا؟ مثل این که یک کتاب برای دیگری باشد، ..

این را می شود با معرفت به آیات و روایات و مباحث فلسفی بدون شهود، این ها را درک کرد.

کسی این را بفهمد و بیاورد در زندگی اش، باید همیشه آن را اعمال کند. القاء و اعمال که در حافظه نزدیک من حاضر باشد، ولی گاه گاه ما آن قدر مستقل فکر می کنیم، همه چیز را با من می بندیم، ولی اگر آن مساله را بیاوریم سر صحنه و زیاد ادامه دهد و القاء کند و... اگر بخواهد نگاه کند، آن سویی نگاه می کند.

اگر کسی این را ادامه دهد، خود این رفع انانیت می کند. من ملک خدا هستم. این جود من برای من نیست، علم من برای من نیست، مال من مال من نیست..... یک تملیکی است که اولاً و بالذات برای خدا است.

تون انی را هر لحظه در ذهن داشته باش، خودش اثر می کند. ولی ما از بس اندیشه مقابل را می آوریم، باعث می شود که حتی این را هم فهمیدیم، باز به ذهن نیاید. عرض این است که این را بیاوریم سر صحنه عمل و این را تکرار کنیم. کسی این را ادامه دهد از نظر معرفتی رفع انانیت می کند.

تمام اندیشه های توحیدی قرآنی، همه اش کار سلوکی با ما انجام می دهد. از جمله معرفت به مالکیت خداوند متعال. چه آن را به اندیشه در بیاورید یا ذکر در بیاورید یا تذکر مکرر دهید و کتابی در این زمینه بخوانید و... بعد از مدتی می بینید که رفع انانیت می کند و به شکل دیگری است که ریشه را می کند!

علامه می فرمود: در مسایل اخلاقی گاه دفع است و گاه رفع بالکلیه می کند.

ابتدا تبدیل به حس می شود، بعد در دلش القاءات خوش می آید و پس از آن به شهود منتهی می شود.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۸۴ (۱۸) (۱۴۰۲، ۲، ۲۳) / ۲۲ شوال / شنبه

مراحل حذف انانیت (راهکارهای حذف انانیت)

۶. راهکارهای معرفتی

چند نوع معرفت را اشاره می‌کنم تا چند نمونه درست شود. در شریعت موارد فراوانی هست. منطق ناب را به آن‌ها داده است تا از موهومات در بیاییم.

۱- حمد

یک طریق معرفت: همین الحمد لله رب العالمین. اگر تو فضلی داری، این هوش را کی داده است؟ فضل را کی داد؟ فکر را کی داده است؟ بفهم که همه اش کمال خدا است که در او قرار داده شده است. حمد و ستایش کجا صورت می‌گیرد؟ زمانی که کمالی دیده شود. «ما بکم من نعمة فمن الله.» این که می‌توانی حرف بزنی، علم داری، تیزهوشی داری؟ اندیشه داری؟ هرچه داری از خدا است.

این یک مساله معرفتی است، این‌ها را میدانیم، اما این را باید در صحنه جان زندگی بیاوریم. برخی در دل این منطق شکر برایشان حاکم است. هر چیزی از او لطفی از خدا است. همه اش خیر است.

منطق شکر این است: لطفی را اهل بیت توضیح داده اند که این: از تو نیست و از خدا است. تا این را انسان یاد بگیرد، با آن زندگی کند. انسان بفهمد که هر کاری می‌کند و هر قدمی که بر می‌دارد، از خدا است. وجودم از خداست، تلاشم از خداست، عبادت کردنم از خداست. نیت خیر کردنم از خداست، محیط پاکی که داریم از خداست.

این محیط پاکی که طلبه‌ها دارند از آن طلاب است.

یک طلبه گاه با یک کلمه از هم پاشید و چند سال درگیر شد.

گاه خداوند اجازه نمی‌دهد که همین یک کلمه به طلبه برسد.

خداوند گاه برای این که شخص را بشکند، او را گرفتار می کند و می فهمد که چقدر از افراد عادی ضعیف تر است. اگر انسان نعمت هایی که می بیند، بگوید: الحمد لله رب العالمین. اگر این را در زندگی جاری کنیم به تدریج می یابیم که هر چه هست از خدا است. و به اینجا می رسد که از خود هیچ ندارد.

کسی این را داشته باشد و در صحنه جان بیاورد جلو، انسان باید بیاورد در حافظه نزدیکش و با آن زندگی کند. چشم خدا بین داشته باشد، چشم او بین داشته باشد تا چشم من بین! البته معرفتی که سر سفره بیاوریم. باید تبدیل کرد به حافظه نزدیک. کسی اگر این کار را کند نمی تواند کمالی را از خودش ببیند و می بیند که همه چیز از خدا است.

این که خدا این حصه بزرگ نعمت را به من دادی، تو منّانی و تو چقدر لطف داری که این همه نعمت به من داده ای! حضرت استاد حسن زاده می فرمود: خدایا اگر قسمت کنند آن چه در عالم است، بیش از این به من نمی رسید. تو همه چیز را به من داده ای.

گاه به شخص می گویند: تو اینجوری می شدی، ولی ما تو را این گونه کردیم.

ما هر کاری که می کنیم تفضل خدا روی آن است. هر روزی که درس می خوانیم یا هر روزی که هر کاری می کنیم، تفضل خدا است.

این دو آیه: الحمد لله رب العالمین و آیه ما بکم من نعمه فمن الله.

۲- منطق بندگی (ملک خدا بودن)

حقیقت بندگی تکوینی که داریم، همانجایی که هستیم، ملک او هستیم و مال خود نیستیم.

مثل این که این کتاب برای کسی است و کمالاتی دارد، این کمالات برای مالک اوست یا من که این کتاب دست من است.

ما هم ملک خداییم و مال خود نیستیم. ما برای خداییم. اول خدا است که بگوید من چه کنم. این که برخی می گویند: حق من است! حق من است! واقعیت عالم این است که ما بنده خداییم این حرف ها را جمع کنید که حق من است! آدم های درس ناخوانده هیچ ندیده جمعش کنید این کارها و این حرف ها را که مردم را هم گمراه می کنید! تو که مال خدایی و ملک خدایی، چرا در حق خودت جفا می کنی؟! مثل این که کتابی را دیگری نوشته است، تو در برابر نویسنده او پز بدی که من این را نوشتم.

تو ملک خدایی و برای خدایی و هیچ نداری، حتی اراده ات هم برای خدا است، ملک طلق حق، بعد می گویی من! این جفاست که بگویی من! باید بگویی مال او، تو کسی نیستی، عبد تکوینی هستی، تو چیزی از خودت نداری. بنده حرف و ادعایی ندارد! نباید خود ببیند. اصلا خودی ندارد. این غیر از عبد عرفی است که کسی است ولی تصرف بعضی از امور برای مولایش است.

اینجا عبد تکوینی است که تمام وجودش از آن خدا است. اگر کسی وجود فقری را خوب بفهمد، می تواند این ها را حل کند. عین فقر و ربطیم و ما چه کاره ایم اینجا؟!

این جفا نیست که خودت را اینقدر می بینی؟! آیا جفا نمی کنی که خودت را می بینی؟!

خدا می داند، اما تو نباید این حقیقت در زندگی ات بیاید و در صحنه جانت بیاید. برخی حسشان در راه رفتن و در کارها، حق اینجاست. حق آمده در این صحنه است که دارد کار می رسد. تو خیال می کنی؟!

علامه طباطبایی می فرمود: تا در دنیا هستیم می گوییم: ما این کردیم و آن کار را کردیم و.... این ها هم توهم در آینه است. وقتی قیامت شد و آینه شکست، می بینیم که همه کاره او بود، در عین حالی که اراده ما هم پابرجاست.

برخی از بزرگان توصیه می کردند: در این نسبت شریفه تأمل کن که تو فقر محضی و ملک حقی.

اگر این ادامه پیدا کند، ماده انانیت کنده می شود. این ها همه معرفتی است و اصلا صحبت شهود نیست. وقتی به لحاظ وجود فقری فهمیده ایم که خدا این گونه است و ما این گونه ایم.

اگر کسی بنده بودن را خوب بفهمد، تبدیل می شود به رفع انانیت. در عین حال برخی گمان می کنند که تا اینجور شده است، اراده از ما گرفته شده است. در نظام بندگی تکوینی باید به صورت بندگی تشریعی در بیاید. اگر این شد، عزم می بارد.

این خیلی هم عالی است. اگر کسی همین را اجرا کند، به تمام مقصدهای کمالی می رسد. اگر کسی تامل در این نسبت شریفه کند و با آن زندگی کند و نفس بکشد. می داند که نمی بیند، ولی بداند اعمال کند، به تدریج به نتیجه می رسد. برخی گفته اند که این راه میانبر است. ما بنده ایم و ملک خداییم. چرا باید بگوییم: من. تو خود دیده ای جفا می کنی، مال اوست، خود این را هم بدانیم، یک راه است.

۳- ما هیچیم و هرچه هست اوست

که راحت به رفع انانیت می کش. ما خودمان را بد شناختیم که حقیقتمان هیچ است و فکر می کنیم چیزی هستیم. که در قیامت می گوییم: یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله.

کسانی که بحث وحدت شخصیه را خوانده اند، می دانند که وقتی هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن. می دانند که حق تعالی جایی برای غیر باقی نگذاشته است. هرچه هست از اوست و مال اوست و برای اوست و بلکه خود اوست. حال یک نفر دارد ستایش می کند از کسی، می گوید: به من ربطی ندارد و دارد خدا را ستایش می کند.

اگر کسی: اینما تولّوا فثم وجه الله را بفهمد، می فهمد که سهم بنده هیچ است. این هیچ هم توضیح دارد، جلوه حق است و اسم حق است. باسمائک التی ملأت ارکان کل شیء.

تا این را بفهمد و با آن زندگی کند، می بیند که چیزی نمی ماند که تو ادعا کنی و بگویی: من!

این ها همه معرفتی است و نیاز به شهود هم ندارد. خدای محیط که همه جا را پر کرده است و همه جا او ظاهر است و باطن و....

ما سی یا چهل یا شصت سال است که می گوئیم من، این جمع نمی شود. ما هیچیم و هرچه هست اوست. این را اگر کسی بفهمد، منیت و انانیت جمع می شود.

۷. اعمال و احوال

- دیدن عظمت حق

بنده خدایی می گفت: عظمت حق را توجه داشتم دیدم که کل عالم شد کوچک و همه تحت تسلط خدا بودند. سبحان ربی العظیم و و بحمده «فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ» در سوره اعلی هم هست: سُبْحَ اسم ربک الاعلی
این که حضرت امیر فرمود:

عَظَّمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ وَ صَغَّرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ

این خیلی نتایج فراوانی دارد. برخی از دل همین در می آورند که آمریکا چه کاره است و هیچ غلطی نمی تواند بکند. تمام عالم در برابر حق، کوچک می شود.

فهم اسم عظیم و انس گرفتن با آن به صورت معرفتی، نه لزوما شهودی، این نگاه معرفتی باعث می شود که عالم و خودش حقیر شده است نسبت به حق تعالی.

برخی می گویند: اگر می خواهید محو اهل بیت شوید، و اگر کسی محو شود، غلام حقیقی اهل بیت اینجا می شود، می گویند: اگر بتوانید عظمت اهل بیت را بفهمید، می فهمید که فاصله از زمین تا آسمان نیست، بلکه اصلا قابل قیاس نیست. اگر کسی این را بفهمد، با خون دل... می فهمد که این در برابر اهل بیت چیست؟ این خودش محو حقیقی می کند. ریشه اش دیدن عظمت آن سو را دیدن است.

جنس فهم عظمت حق، لازمه ای دارد برای محو انانیت. این خیلی عالی است. ولی انس با عظمت حق و توجه به عظمت حضرت حق، می بیند که هیچ جا انتها ندارد. وقتی نقطه را در برابر بی انتها قرار گیرد، مثل صفر است و چیزی نیست و جمع می شود.

این هم راه میانبر حذف انانیت است. ولی باید انس گرفت و حس گرفت با عظمت حضرت حق.

این حس اعمال احوالی است. بیشتر حس گرفتن است.

- نماز و سجده

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۸۵ (۱۹) (۱۴۰۲، ۲، ۳۰) / ۲۹ شوال / شنبه

مراحل حذف انانیت (راهکارهای حذف انانیت)

هر چه انانیت بیشتر می شود خباثت ها بیشتر می شود. بسیاری از حيله گری ها زیر سر انانیت است و اولین گناهی هم که سر زد زیر سر انانیت و استکبار بود.

انسان باید تعین آنای و منیت خودش را زیر پا بگذارد. ما چون نگاهمان به حقیقت نشد، از اول خود، دیدیم. ما غرقیم و قرار نبود برابر باشیم، ولی از بس ندیدیم حقیقت را، تبدیل شد به من. کاری کردیم، گفتیم من، راهی باز کردیم، گفتیم من.

برخی از شهدا را دیده ام که گفتند: خدایا ما را گمنام کن. و اینها هم گمنام شدند. این ها که اینجا گمنامند در ملکوت اعلی خیلی با نام هستند. متأسفانه تعین ها رهن ما می شود. از بس زندگی عادی داشتیم و توحید در زندگیمان نیامده است،

نامه ها و برنامه ها ص ۲۷۸ و ۶۷

«تا گم نشدی، چیزی در تو پیدا نشد.»

داشتیم می گفتیم: چگونه رفع انانیت کنیم.

۷. اعمال و احوال قلب

- دیدن عظمت حق

- نماز و سجده

در واقع نماز، جعل اصلی اش به گونه ایست که انانیت را از بین می برد. اگر کسی با حقیقت نماز زندگی کند، یعنی اظهار بندگی و در برابر حضرت حق ایستادن که تو کسی نیستی! خاصیت نماز، رفع استکبار است. به نماز بایستد تا بفهمد که کسی نیست در این عالم. بفهمد این را، میفهمد که سهمش از انانیت، مال او بودن است و برای خدا است. انسان وقتی در نماز می ایستد، باید این من را بشکند.

برخی وقتی به نماز می ایستند، می فهمند که با چه خبط و خطایی به پیشگاه خدا ایستاده اند. ما در نماز چیزی داریم که اگر این را ادامه دهید، تمام زندگی ات را این گونه می کند. خاصیت نماز این است: که عبادت همان بندگی کردن است نه این که عبادت غیر از بندگی کردن باشد.

گاه در نماز و تعابیر و اذکار و رفتارش و مقدمات و موخرات نماز، جوری حرف می زنیم که همین را به خودمان متذکر می شویم. کسی این سبک ایستادن را ببیند: سبک ایستادن و رکوع و سجود و... می فهمد که در نمازگزار چه می گذرد. یک ویژگی ای دارد که مرکز ثقل عالم من نیستم و من به دور مرکز ثقل عالم می گذرم. خاصیت اصلی نماز این است که در پیشگاه کسی می ایستد که من کی هستم؟ اما همین که در برابر او می ایستد یک نوع مرکز ثقل پیدا می کند: با او زیستن و با او نشستن و با او شاد شدن و با او در دل سخن گفتن و... این در نماز، تمام انانیت ما را می شکند. بله شده است که ما در نماز گاه آنقدر منیت داریم که انانیت ما را نمی شکند.

برخی گفته اند: گاه یک نماز را درست کنید یا یک لحظه از یک نماز را درست کنید که می فهمد مرکز ثقل خودش و عالم چیست؟ نماز را از این جهت کم نگیرید. برخی می گویند: شما نمازهایتان را درست کنید، همه چیزتان را درست می کند. اگر کسی مراقبت کند و نماز را با توجه بخواند و نگذارد شل و رها شود، تلاش کند و نماز را حفظ کند، شریعت چه دستوری می دهد؟ نماز خواندی سر به سجده بگذار و طلب عفو کن سه مرتبه یا صد مرتبه یا هفده هزار مرتبه مثل امام سجاد علیه السلام.

نماز را راه بدانیم، و راه اصلی بدانیم. شاه راه بدانیم. چه کنیم؟ اولین کاری که می کند این است که شما را از مرکز ثقل عالم بودن در می آورد و خدا را مرکز ثقل عالم قرار می دهد. کلُّ له قانتون می شود. خضوع و اطاعت محض و محو محض.

لذا در برخی تعبیر دینی آمده است که نماز برای رفع انانیت و استکبار آمده است.

سجده نماز

به ویژه سجده نماز که یک معجزه ایست این سجده.

آیت الله بهجت: ما ابتدا در پیشگاه خدا می ایستیم، در رکوع خود را نصف و نیمه می کنیم و بعد در سجده خود را محو می کنیم. همان وقت که در پیشگاه نماز می ایستد، خودش را عبد می بیند، در نماز خودش را می شکند و نهایت شکستگی در سجده است که خودش را محو می کند.

سجده به لحاظ بسط های خاصی که دارد، خاصیت محو کنندگی دارد. نفس عمل سر به مهر گذاشتن و سبک خاص سجده ای که دارد، نفس این رفتار، در همین بدن، این اثر را دارد.

انسان گاه با بدن می تواند تکبر بورزد و گاه می تواند خضوع کند. بدن، بدن است و روح نیست. ولی با بدن جلوات و حالاتی را در روح ایجاد می کند. بعضی جاها تا نسبت به یکی می خواهید خضوع کنید، بدنتان را می شکنید و به گونه ای می کنید که در برابرش چیزی حساب نیابید. اصلش خضوع روح است ولی خضوع بدن هم در خضوع روح، اثر می گذارد. گاه برای تفکر حالت خاصی می گیریم.

برخی همین سجده معمولی را می بینند، آنجا توجه به حق و محو شدن را می بینند.

اگر کسی بر سجده مداومت کند به سمت محو پیش می رود. اصلاً سجده حقیقی را نمی شود جز با محو شدن. تا تو محو می شوی، خدا هست. تا فانی می شوی، خدا هست. کسی ادامه می دهد نماز را به ویژه در سجده،

یکی قنوت است به دلایلی و یکی سجده است به دلایلی و یکی تکبیر است به دلایلی. تکبیر، کاری می کند کارستان. اصلش زیر و رو می کند عالم را. اذان و اقامه او را تکان می دهد، وقتی تکبیر میگوید، زیر و رو می کند. گرچه هستند برخی که هر جای نماز را بگویی، می گویند عالی ترین است!

قنوت یک التجاء جبلی بشر به خدا است. که به بهترین شکلش هست. و از همه مهم تر سجده است.

برخی سجده را طولانی نمی کنند، ولی همان کوتاهش ازل تا ابدشان را پر می کند. برای این ها بسط زمان پیدا می شود.

رسول الله درباره معراج آمده است که حضرت وقتی می رفتند و برگشتند، عرق بر پیشانی شان بود. ولی این همه معراج حضرت طی شده بود. این ها بسط زمان پیدا می کنند.

این که می گوئیم طول بدهیم، بله باید طول داد، اما هستند کسانی که بسط زمان پیدا می کنند.

عرضم این است: باید سجده باشد، سجده طولانی. الان می گوئیم طولانی، ولی بعدا طولانی بودن برای خودش معنی پیدا می کند که گاه ممکن است یک لحظه باشد ولی طولانی باشد. چون سجده حالت محو و فنا دارد.

به ویژه نسبت انسان با خدا در سجده از همه حالات نزدیک تر است.

هر وقت دیدید که حالت انانیت و انائیت پیش آمد، حالت سجده را داشتن کمک می کند. ظاهرا در باب امام صادق علیه السلام کسی تمجید کرد که ظاهرا باید این گونه باشد که می گوئیم: وقتی تمجید زیاد کرد، حضرت سر به سجده گذاشت و کرنش نسبت به حضرت حق کرد. و این ربطی به نماز نداشت.

کلا وقتی شده است، گاهی آدم خودش را بشکند و بگوید: من کی هستم این وسط! و سر به سجده بگذارد. چه در عیان و چه در خفا.

انسان اگر بتواند این را انجام دهد، این عمل سجده، خیلی می تواند موثر باشد در رفع انانیت. بعد از مدتی می بیند که انانیت جمع شده است و رفت.

اهل سجده زیاد باشید و سجده کنید به بهانه های مختلف. و گاه سر از سجده برداشتن، خودش ارزش است.

اشاره به داستان فضل بن شاذان و ابن ابی عمیر، و سجده طولانی او و بعد سجده طولانی جمیل بن دراج و بعد او و نقل از معروف بن خربوذ که هر یک در سجده های طولانی چه می کردند! که از ابتدای صبح سر به سجده می گذاشتند تا وقت ظهر.

کار نیکو کردن از پر کردن است

یا درباره اویس قرن می گفتند: هذه ليلة الركوع یا شبی دیگر: هذه ليلة السجود. و بعد می گفت: ای کاش از ازل تا ابد یک شب بود و همه اش را به سجده می گذرانم.

استاد حسن زاده: خواستم ادای اویس قرن را در بیاورم، یک شب هذه ليلة الركوع گفتم و یک شب هذه ليلة السجود گفتم.

این خیلی کمک می کند که انسان از انانیت در بیاید. فقط خیلی مراقب باشیم که روح سجده را از دست ندهیم.

– راه عشق

راه عشق به خدا رفع انانیت می کند. که وقتی عشق آمد محو می کند تو را و انسان را محو معشوق می کند. شهید مطهری در جاذبه و دافعه می گوید: مرغ مادر تا قبل از این که فرزند به دنیا بیاید، هر که را می دید فرار می کند ولی وقتی فرزندش آمد، چقدر جنگی می شود که حاضر است خودش را فدا کند.

وقتی عشق آمد و راه های هست که می تواند منتهی به عشق شود. محبت به خدا اگر بیاید، عشق خدا بیاید از یک جنسی است که انقلاب روحی ایجاد می کند. نه این که بجنگیم با انانیت و انانیت، بلکه انانیت را می برد. دیگر به خودش توجهی ندارد تا بخواهد نگاه کند که ببیند چی هست و چی نیست!

بعضی از مضامین عشقی موجود در بیانات اهل بیت را جدی بگیرید.

در دعای عرفه امام حسین علیه السلام یک حالت عشقی است. این هم یک راه است. اگر انسان این را زیاد بخواند، حالت عشقی دارد. لذا دواوین عرفای شاعر ما از این جهت بی نظیر است و سکرآور است.

حتی دیده ام برخی از مراجع تقلید، حافظ را دست می گرفتند و می خواندند و آن حالت عشقی این ها را به خدا وصل می کرد.

احوال عشقی بیاید، تعلق خاطر پیدا می کند.

- زیارت امین الله از آن فراز که: اللهم ان قلوب المخبثین الیک والهه ... که حالت عشقی فراوان دارد اگر با صوت خوش هم همراه شود.

عشق به خدا تفضل الهی است و به هر کسی نمی دهند.

به بنده خدایی گفتند: سهم ماه رجب امسالت عشق به خدا است. اگر آمد خاصیتش این است که من محو خدایم و انائیت جمع می شود.

۸- راه های شهودی

تا اینجا صحبت شهود نبود، بلکه مساله معرفت بود.

اما بحث شهود به بعد را اشاره می کنم به سرعت:

شهود عظموت

مثل شهود عظموت حق، خودش محو کننده است.

آن چه به اسم فناء و بقاء بعد الفناء می گویند، اگر از آن دست حاصل شود، انائیت عمیق حذف می شود. همین که حظ خلقی را در برابر حظ حق لحاظ می کنی، یک نوع انانیت و انائیت است که در این حالات فنائی، این ها حذف می شود.

یک تتمه انانیت می ماند که در تجلی ذاتی بر می دارند. آن ها همه اش خدایی است که اهل بیت تامین فی محبة الله محال معرفه الله و... هستند که این ها حرف هم می زنند به حقانیت حرف می زنند.

این جهت حقانی دارد و بر همان اساس پیش می برند.

تجلی ذاتی که قرار است تتمه انیت را بردارد.

این بحثی که برخی از بزرگان گفته اند و منازلی که می گویند و استاد حسن زاده آملی ۳۰ منزل سلوک گفته است در اواخر جلد هفتم هزار و یک نکته، سی منزل را گفت و بعد تبدیل کرد به چهار منزل و بعد در پایان می گوید: همه این ها را می توان به یک منزل رساند که: تو قدم بر خویش نه نفی خود کن، وان دیگری در کوی دوست. که وصول به حضرت حق حاصل می شود. رساله ای دارند به نام «باب رحمت»

یعنی: کل سلوک می شود رفع انانیت.

دیده ام برخی را که با رفع انانیت، به خدا رسیدند: توجه به خدا و توجه به رفع انانیت و این که نباید انانیت داشته باشیم.

اگر این باشد، کل سلوک می شود رفع انانیت.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۸۶ (۲۰) (۱۴۰۲، ۳، ۶ / ۷ ذیقعد / شنبه)

راه های رفع انانیت را گفتیم که برخی مناشئش را می بندد و برخی معرفت را ارتقا می دهد. دو سه نکته مانده است درباره رفع انانیت.

خدا را شاکریم که توفیق داد بتوانیم از این دست مباحث را عرضه بداریم.

نسبت رفع انانیت و اعتماد به نفس

درباره رفع انانیت، غلطی داشت که سوال شد این چگونه با اعتماد به نفس جمع می شود؟

این حق است و انسان باید محو شود، اما اعتماد به نفس را باید چه کرد؟ گاه گفته می شود که این چگونه با اعتماد به نفس جمع می شود؟ و گاه گفته می شود که آیا می شود اعتماد به نفس داشت یا خیر؟

استاد: این دو به هم ربطی ندارند. بحث اعتماد به نفس، در جایی و بحث رفع انانیت در جایی دیگر است.

رفع انانیت یعنی اقدام کردن و دست به کار شدن است و بنیادش رفع تحیر و ابهام است و رفع تحیر در بنیادش نهفته است.

برخی گمان می کنند که حتی اراده برداشته می شود، در حالی که اصلاً این گونه نیست، بلکه اراده الهی می شود.

مثلاً گفتیم: زیاد از خود نگوئید. خودستایی نکنید. این ربطی به اعتماد به نفس ندارد. بلکه بحث این است: حتی اعتماد به نفس را به دوگونه می شود داشت:

۱. اعتماد به نفسی که در آن منطق انانیت اشباع شده است، این غلط است. یعنی: من خیلی قوی ام و هرچه است از من است و....

۲. اعتماد به نفس به این معنی که از دستم کار بر می آید، در عین حال خودم را نبینم. با خود دیدن می جنگم. چون نفس اماره ام قوی است، این به معنای از دست دادن اعتماد به نفس نیست، بلکه با نفست می جنگی که دشمن خونی توست. نه این که اعتماد به نفست را از دست دهی.

انسان گاه کار می کند، و نرخ خودش را بالا می برد و در خودش می دمد، چنین کاری چه ربطی به اعتماد به نفس دارد.

انسان حظّ خودش را از واقعیت بداند، نفس اماره اش را ببیند. و کم کم انسان خودش را مزاحم می بیند. با رفع انانیت قرار است این ها برداشه شود.

اعتماد به نفس را باید داشت، اما این امور را باید داشت تا باد نکند و خودش را بزرگ نداند.

کسی که بزرگ است، اگر حقیقت خودش را بداند، خواهد فهمید که حقیقت خودش چیست و دیگر خود را بزرگ نخواهد دید.

بله گاه نفس به گونه ایست که اگر انجام دهم و علنی شود، نفس بالا می آید، لذا این را باید غیر علنی انجام داد. اما ما گاه چاره ای جز علنی بودن نداریم. و همانجا در صحنه باید درستش کنیم.

وقتی وظیفه شد، مثلاً نماز واجب است، مجبور هستیم بخوانیم، انانیت هم به سراغ انسان می آید. این طور می گوئیم: خدایا تو شاهد باش که من چون تو گفتمی عمل می کنم. وظیفه گاه تعین پیدا می کند ولو این که تمام عالم بفهمد و حرف بزند و گمان انانیت پیدا کند.

یاد بگیریم طبق وظیفه انجام دهیم، اگر هر کسی خوب تشخیص ندهد، روحانیت و طلاب در انجام وظیفه خوب تشخیص می دهند که وظیفه چیست، گرچه گاه جرح و تعدیل هایی نیاز دارد. نمی شود وظیفه را ترک کرد و یک گوشه نشست تا ریا نشود یا انانیت بالا نیاید!

از بهترین راهنماهای ما در این مساله، شریعت است. باید دید شریعت چه می گوید؟ اگر می گوید: باید اقدام کنید، اقدام می کنیم.

برخی از عرفا گاه گنجی و منگی دارند، ...

باید تلاش کرد عقلانیت در کار باشد. برخی هستند که از آن ها کار بر می آید اما به دلیل ملاحظات نابجا، نشسته است و کاری نمی کند.

برخی این گونه می گویند: من هر چه از دستم بر می آید انجام می دهم، خدا هر چه خواست همان کند. نتیجه شد شد، نشد نشد. ما مامور به وظیفه ایم نه مامور به نتیجه. که معنای همین سخن حضرت شعیب است: «ما ارید الا اصلاح و ما توفیقی الا بالله»

این خوش است و بنده یعنی این. ناراحت آینده و نتیجه اش نیست. همین کار که عمل به وظیفه است، نتیجه است. ما تمام تمرکز و همت را می کنیم، خواستید انجام دهیم، ولی بقیه اش که با من نیست.

کسی این گونه بگوید، چه معنایی دارد که بگوید: چرا از دست من بر نمی آید! دیده ام که برخی از سروران گفته اند: معلوم نیست که کار علمی از من بر بیاید! یا معلوم نیست که بتوانم کار اجتماعی انجام دهم؟ ... این ها همه القائات شیطان است.

خدا از ما خواسته است، اقدام کنیم، حرکت کنیم، کاری انجام دهیم. هر چه که از دستمان بر می آید، انجام دهیم. بقیه اش را کاری نداریم.

من شروع می کنم: این که در این مساله معلوم نیست چه می شود؟! جامعه همراهی می کند یا نمی کند؟

اولا عقلانیت باید باشد، بینات شریعت باید باشد و این ها واضح است که باید اقدام کرد.

راهکارهای تحصیل اعتماد به نفس صحیح

اول: باید سعی کند که مناشیئ انانیت در خودش را راه ندهد. نگوید، پرو بال ندهد و...

دوم: برای اعتماد به نفس، اخلاص را در کارش بیاورد. که کار را برای خدا انجام دهد.

هم اعتماد به نفس است، هم از برای خود بودن هم در آمده است. کار شده است برای خدا.

اخلاص را که انجام می دهد، عملا می بیند، و از یک طرف می گوید: برای خدا. مقصد و محتوا را خدا قرار داده است. بر این اساس یک نوع رفع انانیت هم هست.

سوم: دسته ای از عقاید پاک را هم اضافه کند. مثل الحمد لله رب العالمین، ما بکم من نعمة فمن الله... این گونه اگر باشد، هم یک نوع اقدام گری خودش را دارد و در عین حال یک نوع خط دهی به خود است.

چهارم: بعد از مدتی که این گونه عمل کند، اعتماد به نفسش تبدیل می شود به اعتماد به رب. وقتی انس با عظمت پیدا کند، جوهرها همین اعتماد به نفسی که داشت ارتقا پیدا می کند و تبدیل می شود به اعتماد به رب. این ارتقای دانی به شخص عالی است. همان اعتماد است و چیز دیگری نیست.

شدیدترین کنش گری ها و اقدامات، برای انبیاء است. اولوالعزم، یک نوع عزمی است که همه چیز را از بین می برد و جلو می رود. اصلا کوتاه نمی آید در حق و حقیقت و.... انبیاء از این جه بی نظیرند.

ولی چه می شود که این ها این گونه می شوند؟

به این خاطر که اعتماد به نفسشان ارتقا پیدا می کند و اعتماد به رب شده است.

مثل این که یک بچه ای هست همراه با پدرش هست، وقتی با پدر است، خیالش جمع است و می رود دعوا می کند و می زند به اعتماد پدرش که همراهش است.

در منطق دینی این گونه است که: چون خدا داریم، ما را بس است و من یتوکل علی الله فهو حسبه. کیست که می تواند در برابر من بایستد، منی که چنین خدایی دارم؟! چون لنگرگاهی بسان خدا دارد.

این نحوه جوشش اقدامی شخص کمتر است یا بیشتر؟ چنین شخصی اقدام گری اش بیشتر است یا کمتر؟ این تعقیب نماز صبح: حسبی الرازق من المرزوقین... حسبی الله رب العالمین، حسبی من هو حسبی، حسبی من کان مذکنت لم یزل حسبی...

این انسان را می آورد در یک سطح متوسط و میانی از توکل بر خدا.

بعد از این جلوتر می رود: که به تدریج خودش را دست خدا می بیند و عمل میکند. این می شود قرب نوافل و بالاتر قرب فرائض. نه این که من لنگرگاه دارم، بلکه خود اوست که دارد کار می رسد. من دست و پای او.

هویت اعتماد به ربّ، اعتماد به نفس قوی تر است. در بحث های اخلاقی عمومی عادی، در حد اعتماد به نفس می ایستند. اما در مباحث عمیق تر، همان اعتماد به نفس بالاتر آمده است، می شود اعتماد به رب، که منجر به اقدام گری فراوان می شود.

که این را در انبیاء می بینیم.

آن چه که حضرت امام ره فرمود: ما هیچیم و هرچه هست اوست. در این ساحت است که همه چیز را محو او می بیند.

اعتماد به ربّ نهایی است.

سوالی در باب انبیاء

در عین حالی که انبیاء کنشگری شان فراوان است، اما آیا عظمت فراوان دارند یا خیر؟

در نماز جماعت می گویند امام جماعت جایگاهش یا باید مساوی باشد یا پایین تر از بقیه باشد. چرا؟

چون فرض کنید که امام جماعت دومتر بالاتر باشد و هزار نفر به او اقتدا کنند یا ۱۰ متر بالاتر بایستد و ده هزار نفر به او اقتدا کنند، این می شود که امام جماعت انانیت و نفسانیتش خیلی باد می کند و به نوعی خدایی درست شد.

اما اگر امام جماعت پایین تر باشد، این انانیت به وجود نمی آید.

عظمت انبیاء هم این گونه است که چقدر به او اقتدا کرده اند، ولی جایگاهش پایین تر است. این که در نفس انانیت ندارد، می شود آن جایگاه پایین داشتن. این که امام سجاد علیه السلام می فرماید: انا اقل الاقلین، اذل الاذلین، مثقال ذرة فی العالمین.

در عین حال انبیاء عظمت فراوان دارند، در عین حالی که تابعان و طرفداران بسیار دارند. امام هادی علی السلام که در مدینه بود، امام جواد علیه السلام که به شهادت می رسد، حضرت خبر می دهد، پرسیدند که چگونه است؟ فرمودند: لانه تداخلنی ذلّة الله لم اکن اعرفها من قبل.

چه باعث می شود که حجت خدایی که این همه عظمت دارد، اما ذره ای انانیت در کارش دیده نمی شود؟ به خاطر همان اوج ذلتی که دارند. حتی تالی تلوشان هم به پای آن ها نمی رسند.

این هم اقدام اجتماعی دارند، اما هیچ انانیت نیست؟! دلیلش آن ذلت بالا است.

آن رفع انانیت نهایی، اقدام اجتماعی فراوان را رقم می زند، و سرّی با استقلال اتصال حضرتک... وصل به اوست و اعتماد به نفس نهایی است که دقیقاً اعتماد به ربّ نهایی است. در توکل یک اعتماد به ربّی است اما این اعتماد به ربّ در سرّی با استقلال اتصال حضرت، جنس اعتمادش بالاتر و نهایی است.

اگر این باشد دیگر این طور نخواهد بود که رفع انانیت موجب شود انسان اعتماد به نفسش را از دست دهد.

این حق است و وقتی این گونه شد، هیچ منافاتی ندارد.

در مراحل اولیه انسان با عقلانیت و با شریعت باید کار را شروع کند، و به تدریج تلطیف می شود و اعتماد به نفس قوی تر می شود و انانیت شخصی اش از بین می رود و انانیت الهی او جلوه می کند.

قاعده کلی

هرگاه دستوری می شنوید و می بینید که یک جا را درست می کند، جای دیگر را خراب می کند، به عقلانیت و شریعت رجوع کنید.

مثلاً برخی وقتی همه کاره بودن خدا را جدی می کنند، اراده انسانی را نفی می کنند.

نباید بینات شریعت و عقل و فطرت را از دست داد. برای این که راه را درست کنید، عقلانیت و شریعت و فطرت را از دست ندهید.

برخی می گویند

باید اعتماد به رب کرد. که نوعی من هست و ما که باید اعتماد به رب کنیم. اما در مراحل نهایی می گویند که انسان باید: اعتماد به اعتماد را هم برداشت. پس ابتدا اعتماد به نفس هست، بعد می شود اعتماد به رب، بعد باید رفع اعتماد به اعتماد به رب هم کرد. در آخر تتمه انیت که من دارم اعتماد می کنم و جهت بشری ای است که دارد اعتماد می کند، آن هم هیچ است و بلکه همه چیز اوست و همه کاره اوست.

چنین کسی که به اینجا رسید، جوشش فراوان دارد که دارد کار می رسد فراوان که می شود محالّ مشیة الله. بدون این که این وسط چیز دیگری باشد.

البته یک بحث بقاء بعد الفناء هم هست که آن هم باید باشد.

ان شاء الله وقتی برسد که تمام دوستان در این بحث های دینی کار کنیم، و کارهای اجتهادی فراوانی دارد و همه اینها در شریعت آمده است، شغل طلبگی ماست و فهم این ها با جهات سلوکی. لطف کار طلبگی ماست.